

www.iran-archive.com

گفتگوی پانزدهم
یونان، اردیبهشت ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

پیش از ادامه این بحث، چون صحبت از سفر به کردستان کردی می خواستم گفتگوی امشب را در این زمینه پیش ببریم . به خصوص از این جهت که سابقه آشنایی طولانی با رهبران جنبش کردستان را داشته ای و مسأله خود مختاری کردستان و مبارزات مردم کرد، به ویژه پس از انقلاب جزو مهم ترین مسایلی بوده اند که جنبش سیاسی ایران با آن ها روبرو بوده است .

سابقه همکاری و پیوند من با جنبش کردستان به بیش از ۲۵ سال پیش برمی گردد. بنابر فعالیتی که در گذشته درحزب توده داشتم، با مبارزین کرد و مسأله کردستان تا حدودی آشنا شدم. این آشنایی در دوران اقامت در ایران و پس از آن در دوستی با برخی از عناصر جنبش کردستان در خارج تقویت شد. دوستی با انجیری آذر، علی قاضی، پسر قاضی محمد اولین رئیس جمهور کردستان که با او در مونیخ به تحصیل مشغول بودم. حسن سیف قاضی، امیر قاضی، سلیم باوند، محمد مهدی، دکتر رحمان قاسملو، دکتر سعید، ماموستا حیاتی، شیخ عزالدین حسینی، عبدالله مهدی، صارم الدین صادق وزیری و بسیاری دیگر از مبارزان کرد مرا پیش از پیش به مبارزات مردم کردستان و سرنوشت آن علاقمند کرد. به هنگام تحصیل در اروپا، از سال ۱۹۶۰ در اکثر نشست های اتحادیه دانشجویان کردهای مقیم اروپا شرکت داشتم. در سال ۱۹۶۱ کنگره اروپایی دانشجویان کرد در شهر مونیخ برگزار شد و من به نمایندگی از طرف انجمن دانشجویان ایرانی در آن شرکت کرده و طی يك سخنرانی همبستگی مبارزاتی دانشجویان ایرانی با جنبش مردم کردستان را اعلام کردم. در اوایل سال ۱۹۷۰ با دکتر عبدالرحمان قاسملو از چهره های برجسته جنبش کردستان در فرانکفورت دیداری داشتم و از همان زمان پیوندی عاطفی و مبارزاتی بین ما به وجود آمد که تاکنون دوام یافته است. در سال ۱۹۷۵ کنگره ای از سوی سازمان عفو بین الملل در آمستردام برای رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی و

نقش حقوق بشر در ایران تشکیل شده بود که من و قاسملو هم در آن شرکت داشتیم. ماجرای برخورد میان قاسملو و قطب زاده بر سر زندانیان سیاسی ایران را در آن کنگره در گفتگو های پیش توضیح دادم. پس از بازگشت از کنگره يك بار قاسملو به دیدار من آمد و پس از گفتگو درباره اوضاع ایران گفت که کردها کم کم خود را برای بازگشت به ایران آماده می کنند. چند ماه پیش از سقوط رژیم شاه نیز یکی از رفقای کرد که حامل پیغامی از سوی قاسملو برایم بود به من مراجعه کرده و اطلاع داد که عده ای از کردها قصد رفتن به ایران را داشته و نیاز به گذرنامه دارند. من هم با امکاناتی که داشتم چندین گذرنامه تهیه کرده و در اختیار آن ها قرار دادم. مدتی بعد نیز در دوران دولت شریف امامی عده ای از کردها به طور غیر قانونی از طریق مرزهای کردستان وارد کشور شده و شروع به سازماندهی واحدها و شبکه های مختلف حزب دمکرات در نقاط گوناگون کردستان نمودند.

با سقوط رژیم شاه، عده ای از مسئولین رژیم جمهوری اسلامی سعی می کردند شاید مسأله کردستان را از راه گفتگو و به طور صلح آمیز حل کرده و توافق بر سر حقوق خودگردانی جنبش مردم کردستان را در پیوند با جنبش عمومی مردم ایران حفظ کنند. قاسملو و حزب دمکرات از چنین نرمشی استقبال کرده و در يك نوبت به ملاقات خمینی آمدند. در هیئت نمایندگی کردستان که در قم به ملاقات خمینی آمد، قاسملو، دکتر سعید، امیر قاضی و غنی بلوریان شرکت داشتند.

نظر قاسملو درباره خمینی و نتیجه این ملاقات چه بود ؟
این هیئت پس از ملاقات با خمینی در قم، در بازگشت در تهران نهار را در منزل من میهمان بود. قاسملو پس از دیدار نسبت به خمینی خوش بین نبوده و می گفت: "خمینی گوش شنوا برای خواسته های دیگر اقلیت ها در ایران، چه قومی و چه عقیدتی ندارد. با این حال ما از هیچ کوششی برای حل مسألت آمیز قضیه فروگذار نخواهیم کرد." در واقع کوشش هایی هم از هر جهت برای رفع بحران انجام گرفت. از جمله اعزام هیئت های دولتی به

کردستان که فروهر، بنی صدر، طالقانی و صباغیان در آن شرکت داشتند. اما به نظر می‌رسید که نیروهای درونی رژیم همگی موافق حل مساله کردستان از راه مسالمت‌آمیز نبوده، بلکه بیشتر تمایل به سرکوبی جنبش مردم کردستان را داشتند.

در آن زمان بین نیروهای مختلف جنبش کردستان هم وحدت نظر در چگونگی حل مساله وجود نداشت.

با وجود تعدد نظرات در کردستان که در آن زمان ناشی از حضور حزب دمکرات، کومله، فدایی‌ها و شیخ عزالدین حسینی به عنوان رهبر مذهبی مردم کردستان وجود داشت، حزب دمکرات موفق شد تا از ترکیب این نیروها یک هیئت نمایندگی تشکیل داده و این هیئت را راضی کند تا با دولت مرکزی به پای میز مذاکره برود. در ترکیب این هیئت، قاسملو به خاطر حفظ وحدت تمامی نیروها شخصاً مقامی را نپذیرفته و ریاست هیئت را بر عهده شیخ عزالدین حسینی گذاشتند. این هیئت که در آن نمایندگان حزب دمکرات، کومله و فدایی‌ها شرکت داشتند، چندین بار با نمایندگان دولت به مذاکره نشست.

به نظر تو آیا همه نیروهای جنبش کردستان آماده یافتن راه حلی مسالمت‌آمیز بودند ؟

در آن زمان نیروهایی بودند که قصد داشتند مساله کردستان را از راه الگوهای انقلابی خاصی که فراگرفته بودند حل کنند. لذا در سئودج که عمدتاً نیروهای کومله متمرکز بودند، اولین برخورد با نیروهای ارتش آغاز شد. این برخورد را بنی صدر بعد ها به حزب دمکرات نسبت داد و معتقد بود که ارتش به قصد حفظ مرزهای کشور قصد عبور از سئودج را داشته تا در مقابل تجاوزات احتمالی عراق که خبر آن به طور موثق به اطلاع مسئولان کشور رسیده بود آمادگی نظامی ایجاد کند و کردها در سئودج راه را بر

نیروهای ارتش بسته و به سوی آن‌ها شلیک کرده اند. حزب دمکرات معتقد بود این ادعا نادرست بوده و نمی‌توان آن را به صورت عمومی به مجموعه جنبش کردستان نسبت داد. بعد ها بر اساس اسناد روشن شد که در آن زمان خط تشدید تضادها در کردستان از سوی کومله هدایت می‌شده است.

پیش از آن نیز ماچرای خلع سلاح پادگان مهاباد از سوی حزب دمکرات کردستان سر و صدای زیادی به راه انداخته بود.

حزب دمکرات با هشیاری که به نظر من سهم عمده آن متعلق به قاسملو بود، در عین نرمشی که در مقابل رژیم خمینی و انجام مذاکره نشان می‌داد، نیروهای خود را سازماندهی کرده و آماده می‌ساخت. از جمله وقتی با کمبود سلاح روبرو بود، با حمله و خلع سلاح پادگان مهاباد این کمبود را رفع ساخت و این موضوع جنجالی را بر علیه حزب دمکرات و جنبش کردستان دامن زد. حزب دمکرات نیروهای خود را برای روز مبارک تدارک می‌دید و بعد ها ثابت شد که این تدارک و پیش‌بینی صحیح بوده است.

پس از بالا گرفتن تضاد میان جنبش کردستان و رژیم می‌بایست چاره‌جویی می‌شد. حزب دمکرات در آن زمان نظر مصالحه با دولت مرکزی را داشت و آمادگی خود را برای شرکت در مجلس خبرگان اعلام کرد. هر چند که مجلس خبرگان دیگر آن مجلس مؤسسانی که خمینی قول تشکیل آن را داده بود نبود، حزب دمکرات پذیرفت تا به خاطر حفظ مصالح انقلاب و تخفیف دادن تضادها در آن شرکت کرده و قاسملو از رضائیه با رأی قاطع به نمایندگی مجلس خبرگان انتخاب شد. در این بین حرکت او از رضائیه به تهران به تأخیر افتاد و نتوانست در مجلس تودیع شرکت کند. خمینی در این جلسه رو به نمایندگان مجلس کرده و سراغ قاسملو را گرفته بود تا اگر حضور دارد دستور توقیف او را صادر کند. در پی این ماچرا دکتر سعید تلفنی از تهران با قاسملو تماس گرفته و به او اطلاع می‌دهد که به تهران نیاید چون خمینی شخصاً دستور توقیف او را صادر کرده است. این نکته نمایان‌گر

این بود که خمینی سرسازش با مسایل کشور را نداشته و در پی آن است تا جامعه را یک سویه و انحصار طلبانه اداره کند. خمینی یک بار هم در رابطه با مساله کردستان از این که در همان ملاقات با هیئت نمایندگی کردستان، دستور توقیف قاسملو را صادر نکرده است اظهار تأسف کرد. پس از سقوط دولت بازرگان حملات سیاسی و تبلیغاتی روی کردستان تشدید شده و سرانجام در مردادماه ۱۳۵۸ با فرمان خمینی حمله نظامی سراسری به کردستان انجام گرفت. حزب دمکرات نیز به خاطر جلوگیری از خونریزی بیشتر از شهرها عقب نشینی کرده و در اطراف شهرها و کوهستانها متمرکز شد.

یعنی در آستانه تشکیل کنگره شورای خلقها در مهاباد. در گفتگویهای پیش به این ماجرا اشاره کرده ام. خمینی در جریان انتخابات مجلس مؤسسان تصمیم گرفت نام مجلس را به مجلس "خبرگان" تغییر داده و تنها کسانی به نمایندگی مجلس انتخاب شوند که از اهل "علم"، یعنی روحانیت باشند. در آن زمان جبهه دمکراتیک ملی تصمیم گرفت با کمک کردها و دیگر نیروهای اپوزیسیون، در مقابل مجلس خبرگان خمینی، به عنوان اعتراض یک مجلس مؤسسان سمبولیک، تحت نام شورای خلقها در مهاباد برپا نموده و با تدوین یک قانون اساسی سمبولیک که از سوی نمایندگان مختلف احزاب و گروهها به تصویب رسیده باشد، مخالفت خود را با مجلس خبرگان و انتخابات آن اعلام کند. روز پیش از برپایی این نشست حمله سراسری رژیم به کردستان انجام گرفت. پس از این وقایع جبهه دمکراتیک تصمیم گرفت برای تشکیل یک جبهه متحد گستره از طریق پیوستن کردها، مجاهدین و سایر نیروهای اپوزیسیون جریان متحدی را در مقابل رژیم سازمان دهد. البته مجاهدین هنوز به طور غیر مستقیم در این رابطه قرار داشتند. قرار هم بر این شد که اولین حرکت برای شکل دادن به این جبهه انتخابات ریاست جمهوری باشد. در آن زمان سازمان ما، اتحاد چپ طرحی به نام "ضرورت تشکیل یک جبهه واحد دمکراتیک - ضد امپریالیستی

و تشکیل جبهه واحد چپ" را تنظیم کرد. طرح ما این بود که چپی ها جداگانه جبهه واحدی را تشکیل داده و سپس با سایر نیروها در يك جبهه گسترده دمکراتیک همکاری نمایند. ما برای گفتگو بر سر این طرح و مطرح ساختن پیشنهاد جبهه دمکراتیک به کردستان رفتیم. در آن جا اولین ملاقات ما با مسئولین کومله بود. آن ها به طور عمومی با طرح ما موافق بودند. سپس با شیخ عزالدین حسینی ملاقات کرده و او نیز از آن طرح استقبال کرد. روز بعد هم به سراغ دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان رفته و میهمان آن ها بودیم. آن ها نیز از تشکیل چنین جبهه ای استقبال کرده و ارزیابیهایشان این بود که وضعیت کشور نشان می دهد روحانیت قصد انحصار قدرت سیاسی را داشته و می خواهد جریان کشور را يك سویه نماید.

در حزب دمکرات کردستان چریاناتی وجود داشت که به پیروی از مشی حزب توده هر مخالفتی با رژیم را نادرست ارزیابی می کرد. درباره این گرایش چه می گویی ؟

جنبش کردستان در آن زمان خطر بزرگی را از سر گذراند. حزب توده پیرو مشی همکاری و پشتیبانی از خمینی سعی داشت تا جنبش کردستان را به طور مطلق دنباله رو این نظریه بکند. حزب توده می پنداشت که بر اساس سنت گذشته، چون جنبش کردستان دارای خویشی با آن ها بوده اند، اکنون نیز می بایستی از خط حزب توده پشتیبانی کند. البته در صفوف حزب دمکرات کردستان افراد بسیاری بودند که نه تنها تفکر حزب توده را داشتند، بلکه بخشی از آن ها عضو آن بودند. افرادی چون کریم حسامی، غنی بلوریان و خلاصه آن گروه ۷ نفری که از حزب دمکرات و رهبری آن کنار گذاشته شدند. در واقع از سوی حزب توده کودتایی علیه حزب دمکرات کردستان سازمان داده شده بود، چرا که وقتی حزب توده متوجه شد نمی تواند حزب دمکرات را به دنباله روی از خویش بدل سازد، قصد داشت در مقابل آن حزب دمکرات دیگری را علم کند. البته با اخراج گروه ۷ نفری از

رهبری حزب دمکرات، هنوز زمینه های تفکر توده ای از بین نرفته و حفظ سلامتی و اصولا پاکیزگی خط مشی آن در گرو يك پیوند گسترده کشوری بود.

زمینه نزدیکی حزب دمکرات و شرکت در جبهه ای که در انتخابات ریاست جمهوری از رجوی پشتیبانی می کرد چگونه فراهم آمد ؟

پیرو طرح جبهه دمکراتیک ملی در برپایی يك جبهه مشترک از نیروهای اپوزیسیون و سفر ما به کردستان و گفتگوی با رهبران جنبش کرد، حزب دمکرات از این طرح استقبال کرد. ثمره این سفر و تماس ما با مجاهدین و کردها این شد که مجاهدین در نشریه شورا مصاحبه ای با قاسملو را به چاپ رساندند و غیر مستقیم از طریق ما و جبهه دمکراتیک موضوع تشکیل جبهه گسترده ای را پیجویی کردند. با فرارسیدن انتخابات ریاست جمهوری، کردها نیز از کاندیداتوری رجوی پشتیبانی کرده و با اعزام نماینده خویش، صارم خان صادق وزیر به شورای هماهنگی انتخابات ریاست جمهوری، در تنظیم برنامه ۱۴ ماده ای انتخاباتی رجوی شرکت فعال کردند. به این ترتیب با پیوستن حزب دمکرات و کومله و شیخ عزالدین حسینی به این حرکت و حمایت از کاندیداتوری رجوی مجموعه جنبش کردستان يك پارچه در این جبهه قرار گرفت.

با روی کار آمدن بنی صدر امکان آن می رفت که وضعیت کردها بهتر شود. اما سیر وقایع نتیجه دیگری ببار آورد.

پس از جریان انتخابات ریاست جمهوری وضع کردها بهتر نشد. گرچه بنی صدر مدعی بود راه حل هایی برای مسأله کردستان داشته که از سوی بهشتی و دارو دسته اش با اجرای آن مخالفت به عمل می آمده است. اما باور بنی صدر این است که در کردستان نیز نیروهایی بودند که با شعار های

دیگری در روند حل مسأله کردستان تخریب می کردند. با گذشت زمان تضاد میان مجاهدین و رژیم خمینی نیز شدت گرفت. در جریان تماس های میان حزب دمکرات و مجاهدین، حزب دمکرات بر تشکیل جبهه مشترک پافشاری کرده و معتقد بود احزاب و سازمان ها می بایستی هر چه زودتر، پیش از وخیم تر شدن اوضاع متحد شده تا در روز یورش نهایی خلع سلاح نشوند. جریان این گفتگو ها به درازا کشید و خرداد ماه ۱۳۶۰ فرارسید. با انتشار میثاق بنی صدر و رجوی و خروج آن ها از کشور، حزب دمکرات در موقعیت بدی قرار گرفت. چرا که تا آن زمان یکی از پایه های اصلی تشکیل چنین جبهه ای بود و یک باره و بی آن که که کمترین اطلاعی در زمینه ائتلاف و تشکیل چنین جبهه ای داشته باشد، خود را در مقابل عملی انجام شده می یافت. برای کردها این تصور به وجود آمده بود که مجاهدین، متحد جدیدی پیدا کرده و قصد دارند همراه با بنی صدر خط دیگری را دنبال کنند، وگرنه چگونه ممکن بود با حزب دمکرات به مدت یک سال بر سر تشکیل جبهه مشترک بحث کرده و قرار و مدار بگذارند و یک مرتبه با بنی صدر میثاقی انتشار داده و اعلام کنند هر جریان اصلی آن را بپذیرد می تواند به این ائتلاف بپیوندد ؟

عکس العمل حزب دمکرات کردستان در قبال رفتار مجاهدین
چه بود ؟

حزب دمکرات در ابتدا به شورای ملی مقاومت نپیوست و تنها نماینده ای به پاریس فرستاده و نظرات خود را به اطلاع بنی صدر و رجوی رساند. به نظر من حزب دمکرات در اوایل انقلاب به خاطر حفظ وحدت عمومی تا جایی که ممکن بود در مقابل رژیم خمینی از خود نرمش نشان داد و همین سیاست را در رابطه با مجاهدین و نیروهای اپوزیسیون ادامه داد. به همین دلیل علی رغم آن که مجاهدین آن ها را از ائتلاف با بنی صدر و تنظیم میثاق بی خبر گذاشته بودند، از شورای ملی مقاومت پشتیبانی کردند.

بدون آن که رسماً به آن بپیوندند ؟

کردها به برخی از مواد میثاق، چون دولت "جمهوری دموکراتیک اسلامی" انتقاد جدی داشته و معتقد بودند میثاق در کلیت خویش پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار می دهد، حال آن که آن ها آن را در کلیت آن رد می کنند. اما پس از این که قاسملو به پاریس آمد و رجوی قابل بحث بودن مفاد میثاق را پذیرفت، کردها به شورا پیوستند. رجوی پذیرفت تا جلسات رسمی شورا تشکیل شده و کلیه مفاد میثاق به بحث گذاشته شود و آن چه مورد توافق عمومی قرار نگیرد تغییر کند. حزب دمکرات با پذیرش چنین شرطی و فرمولی که در مورد پیوستن به شورا تهیه کرده بود، عضویت خویش در شورای ملی مقاومت را اعلام کرد. پس از گذشت يك سال حزب دمکرات از شورای ملی مقاومت درخواست کرد تا شورا نظر خود را به نحوی درباره موضوع خود مختاری کردستان اعلام کرده و طرحی را در این زمینه تصویب کند. بنی صدر چنین طرحی را ضروری نمی دانست و به نظر من مجاهدین هم مخالف بودند، اما مخالفت خود را در پشت مخالفت بنی صدر پنهان می کردند. این مساله بالا گرفت، تا جایی که خطر از هم پاشیدگی شورا پیش آمد. بالاخره قرار شد ما راهی برای این مساله بیابیم و به همین جهت، چنان که اشاره کردم در ژوئن سال ۱۹۸۳، من و بهمن نیرومند برای مذاکره با رهبران جنبش کردستان و تهیه طرحی در مورد مساله خود مختاری کردستان به آن جا رفتیم.

می خواستم تجربه تو را از این سفر و آن چه از نزدیک درباره زندگی و مبارزه مردم کردستان مشاهده کردی بدانم. از این سفر تجربه جالبی به دست آوردم. بخصوص در تماس با مردم عادی کردستان، در تماس با پیشمرگه ها، دهقانان و روستائیان کرد، چرا که پیش از آن تنها با روشنفکران کرد تماس داشتم و زندگی مردم کرد را از نزدیک ندیده بودم. آن چه بیش از همه توجه مرا جلب کرد این بود که کردها عجیب

در فرهنگ ایران ادغام شده و به آن افتخار می‌کنند. وقتی در گفتگو با برخی از آن‌ها این مطلب را پیش کشیدیم که عده‌ای معتقدند کردها تجزیه طلب هستند، پاسخ ساده و صریح بود. آن‌ها می‌گفتند: "ما از ایران تجزیه شویم؟ اگر به تاریخ کهن ایران زمین نگاه کنید، ما از هر ایرانی ایرانی‌تر هستیم. اگر قرار به تجزیه باشد پیش از ما شهدی‌ها و اصفهانی‌ها بایست از ایران تجزیه شوند، چرا که به اندازه ما با تاریخ این سرزمین عجین نبوده‌اند. ما از زمان مادها در این سرزمین زیسته و ایرانی الاصل هستیم." در سفر به کردستان متوجه شدم روش سرکوب و تبعیض نسبت به کردهای ایرانی با کردهای ساکن دیگر کشورها متفاوت بوده است. پس از امضای قرارداد الجزایر میان دولت ایران و عراق در سال ۱۹۷۵، دو رژیم تصمیم گرفتند با غیر مسکونی کردن چندین کیلومتر از حاشیه‌های مرزی هر دو کشور، امکان رفت و آمد کردها را در مرزها از بین ببرند. این حاشیه ۴ کیلومتری همان منطقه معروف به منطقه محرمه است. عراق با وجود آن که به کردها خود مختاری داده و کردها در کابینه آن کشور نیز وزیر داشتند، اقدام به سوزاندن این حاشیه ۴ کیلومتری به وسیله بمب ناپالم و سایر مواد شیمیایی نمود تا امکان زندگی در آن منطقه را از میان بردارد. در حالی که در حاشیه مرزی ایران چنین جریانی انجام نگرفت. در ترکیه قومیت کردها مورد پذیرش نبوده و کردها را "ترك كوه نشین" خطاب می‌کنند. در واقع به استثنای دوران رضا شاه که سرکوب شدیدی بر علیه کردها در ایران انجام گرفت، کردهای ایران در مجموع نسبت به کردهای کشورهای مجاور وضعیت بهتری داشتند.

چرا حزب دمکرات کردستان و هدف‌های آن در مقایسه با سازمان‌های سیاسی کوچک‌تر برای مردم ایران ناشناخته مانده است. فکر نمی‌کنی که در این زمینه حلقه مفقوده‌ای وجود داشته باشد؟

تبلیغات سیاسی حزب دمکرات کردستان در مقایسه با يك سازمان سیاسی که در سراسر ایران فعالیت می کند چندان نبوده است. در جریان انقلاب هم فعالیت حزب دمکرات از طریق اقدامات سازمان کردهای مقیم مرکز تا حدودی شناسانده شد. پیش از آن طرح مساله حقوق مردم کردستان موضوع ممنوعه ای به شمار می رفت. این که به میزان سرکوب کردها در ترکیه اشاره کردم به آن معنی نیست که در کردستان ایران سرکوب وجود نداشته است. اصولا امکان طرح علنی مساله ای به نام مساله کرد در ایران وجود نداشت تا مردم آن را بشناسند. در ایران دولت ها مساله کردستان را به خیال خود چنین حل کرده بودند که از اهالی آن چانه به عنوان کردها، که به عنوان "ساکنان غرب کشور" یاد می کردند.

به موضوع مهم مورد بحث در مساله کردستان که خواست خود مختاری نام گرفته است، بپردازیم. آیا از دیدگاه مارکسیستی نوع خود مختاری که کردستان خواستار آن بوده، با خواسته های يك جنبش چپ مغایرت نداشت ؟

طرح خود مختاری کردستان ایران که مورد تصویب شورای ملی مقاومت قرار گرفت، به هیچ وجه مغایر تفسیر مارکسیستی از مقوله پیشرفت در کل جامعه نبود. آن نظریه دیگری که با دیدگاه مارکسیستی مغایرت دارد این است که کردهای هر کشوری از سایر سکنه آن کشور جدا شده و کشور مستقلی به نام کردستان را به وجود آورند. این موضوع با دیدگاه مارکسیستی از پیشرفت جامعه که لازمه آن سراسری شدن بازار می باشد، مغایرت دارد. حزب دمکرات چنین برداشتی از اصل خود مختاری نداشت. آن ها معتقد به نظامی فدراتیو بوده و هستند. نظامی که در زمینه سیاست خارجی، اقتصاد و مسایل دفاعی کشور، از يك سیاست مرکزی پیروی کرده و در عین حال در مناطق فدرال با تشکیل مجالس ایالتی سیاست های منطقه ای در پیش گیرد.

به نظر تو امکان پذیرش اصل خود مختاری در لوائ يك حكومت
مرکزی امکان پذیر است ؟

کلمه خود مختاری با گذشت زمان از يك بار تاریخی مشخص برخوردار شده
است که چه در بحث و چه در تنظیم نظام کشوری ممکن است مشکل ایجاد
کند. قاسملو در همین مورد حرف جالبی زد. او می گفت در دوره مذاکره با
هیئت اعزام شده دولتی به کردستان، یکی از اعضاء هیئت به او گفته بود
که در قرآن هم اصل خود مختاری پذیرفته شده است، اما به صورت اسلامی
آن. قاسملو در پاسخ گفته بود: "اشکالی ندارد، شما خود مختاری بدهید
اسلامی باشد." یا به قول معروف "بمیر و بدم". سخن بر سر این است که
مردم در کردستان بتوانند به زبان کردی سخن بگویند و در مدارس آموزش
آن را فرابگیرند و به موازات آن زبان فارسی هم بیاموزند. منظورم این
است که محتوی خود مختاری کردستان چیزی جز خواست آزادی فرهنگی و
اداری منطقه نیست و چنان که اصل قضیه پذیرفته شود، می توان اصولاً لفظ
خود مختاری را هم از روی آن برداشت.

اصل خود مختاری را نمی توان تا حد آزادی تکلم به زبان مادری
پایین آورد. این تهمی کردن آن از مفهوم واقعی است. خود-
مختاری دارای مفهوم گسترده تری است.

اگر آن بار تاریخی را که جنبش چپ بر گرده لفظ خود مختاری سوار کرده
است کنار بگذاریم و آن را به زبان آزادی خواهانه برگردانیم، چیزی جز
ترجمان حق حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت خویش، یعنی دمکراسی
نیست. حال این مردم از اهالی اصفهان باشند یا خراسان یا کردستان
تفاوتی ندارد. مساله ویژه کردستان یکی مورد زبان و دیگری اقتصاد است.
در مورد زبان توضیح دادم. در زمینه اقتصاد نیز کردها مانع برنامه ریزی
اقتصاد مرکزی برای سراسر کشور نبوده، بلکه معتقدند باید در شورای
تصمیم گیری اقتصادی شرکت داشته باشند. آن ها با شرکت خود در این کار

می توانند شرایط مشخص و نیازهای منطقه کردستان را طرح کرده تا از این راه منافع و خواسته های مردم کردستان در برنامه رشد جامعه رعایت شود. اگر رژیم شاه حتی بر پایه دستاورد های مشروطیت، یعنی کمیته های ایالتی و ولایتی عمل کرده و به قانون اساسی وفادار مانده بود، این مساله قابل حل بود. این حقی است که اهالی مناطق مختلف ایران باید دارا باشند. این نادرست است که مثلا برای شهری در بلوچستان از اهالی رشت شهردار انتخاب می کنند.

پایین آوردن مساله کردستان و اصل خود مختاری تا حد شرکت نماینده در شورای تصمیم گیری اقتصادی کمی ناقض موضوع نیست ؟

چنین نیست. در نظام فدراتیو این يك اصل است.

اما در ایران که ما نظام فدراتیو نداریم. مگر این که اصل خود مختاری را منوط به تحقق نظام فدراتیو کنیم. آن ها هم همین پیشنهاد را می کنند. یکی از راه حل های مساله اقلیت های ملی ایران و آشتی ملی و برقراری دمکراسی، اداره کشور بر پایه اصل تمرکز زدایی و یا به زبان دیگر شکل فدراتیو اداره جامعه است.

اگر در انتخابات آزاد و همه پرسی عمومی در ایران مردم نظام فدراتیو را نپذیرفتند چه باید کرد ؟

هیچ، نتیجه رأی را باید محترم شمرد. منتهی اگر از خود مختاری کردستان نام می بری، امری است که به مردم کردستان ربط دارد و خواست دمکراتیک آن هاست. نتیجه يك همه پرسی درباره شکل نظام فدراتیو هر چه باشد، به مفهوم نفی این خواست نیست، بلکه بایستی به شکل دیگری راه حل مساله را یافت. در این مورد فی المثل در طرح پیشنهادی شورای ملی

مقاومت درباره خود مختاری بدون اشاره به نظام آینده گفته شده که طرح پیشنهادی شورا به تصویب مجلس مؤسسان و سپس به رفراendum مردم کردستان گذاشته خواهد شد.

به باور تو تحقق اصل خود مختاری در يك نظام فدراتیو ممكن است. آن چه فهم قضیه را مشکل می کند این است که کردها پس از انقلاب از حکومت جمهوری اسلامی خواستار خود مختاری بودند. بعد ها نیز به ائتلافی پیوستند که در میثاق آن نظام حکومتی آینده را جمهوری دمکراتیک اسلامی پیش بینی کرده بود. به نظر نمی رسید که آن ها اصل خود مختاری را منوط به برقراری نظام فدراتیو کرده باشند، چرا که آن وقت چنین درخواستی از رژیم اسلامی بی معنی بود.

کردها اصل خود مختاری را منوط به نظام فدراتیو نکردند. حزب دمکرات کردستان یکی از راه حل های مساله را در قبول جمهوری فدراتیو می بیند. این حزب مانند هر نیروی واقع بینی در عین مبارزه بر اساس واقعیت ها و امکانات عملی نظریه خود را به پیش می برد. به همین جهت حزب دمکرات حتی در نظام جمهوری اسلامی نیز کماکان بر حق خود مختاری کردستان پافشاری می کرد. مطلب اساسی در طرح خود مختاری قبول حق دمکراتیک مردم کردستان است و هر نیروی دمکراتی که به اندیشه دمکراتیسم باور دارد، بایستی موضع و طرح نظری خود را در در قبال این مساله به روشنی بیان کند. من این حق را به عنوان اجازه تکلم به زبان مادری و سیستم آموزشی کودکان و نوجوانان کردستان به زبان کردی و اداره امور اداری منطقه به دست مردم آن جا می دانم. ممکن است کسانی خود مختاری را به معنی جدایی کردستان از ایران تعبیر کنند. من این تفسیر از اصل خود مختاری را نادرست دانسته و معتقدم منافع و سعادت کردها در حفظ تمامیت ارضی ایران است. برای این که روشن باشد اضافه می کنم در مقابل هرگونه

گرایش تجزیه طلبانه که به باور من در این مرحله از انکشاف اقتصادی و صنعتی جهان يك نوع واپس گرایی است، با تمام نیرو ایستادگی می کنم و اگر لازم باشد در پیرانه سری می چنگم.

اگر ماچرا به همین ترتیبی است که تو می گویی، واقماً این اصرار بر روی عبارت "خود مختاری" که این همه مساله ایجاد کرده است به خاطر چیست ؟

من تهرانی که سخنگوی کردها نیستم. مطالبی هم که در این جا بازگو می کنم نتیجه گفتگو های سالیان درازی است که با آن ها چه در ایران، چه در جلسات شورای ملی مقاومت و چه در پناه کوه های سر به فلک کشیده کردستان، در این زمینه داشته و دستگیرم شده است. قاسملو آدم هوشمند و با ذوقی است و نظری که در این مورد دارد جالب است. او می گوید: "شما حق ما را بدهید، اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. حق ما را نصفه بدهید، اما این اسم خود مختاری را از روی آن بردارید".

هیچ پرسیده ای که حساسیت روی این عبارت به خاطر چیست ؟

قاسملو می گوید کردها اصطلاحی دارند که به آن "کرد ناموسی" می گویند. این لفظ خود مختاری هم برای آن ها تبدیل به يك "کرد ناموسی"، یعنی غیرت ناموسی شده است. خود مختاری اسم شب آزادی برای کردهاست که در ذهن آن ها حك شده است. در واقع چنان که گفتم خود مختاری تنها يك لفظ نیست و برای آن ها بیشتر جنبه آرمانی پیدا کرده و تبدیل به همان "کرد ناموسی" شده است. بلمی است که کردها سوار بر آن در رودخانه سیاست ایران در حرکتند. شاید حتی در مرحله ای محتوای سیاست عدم تمرکز یا اصل خودگردانی به نام خود مختاری پذیرفتنی باشد. بهتر است تا در این زمینه به جای ساده کردن مساله، در پیوند با دمکراسی راه حلی

جست.

سه مطلب دیگر باقی مانده است. نقش بنی صدر در کردستان، دامنه و نفوذ شوروی در این منطقه و بالاخره نقشی را که چریان های چپ در کردستان بازی کردند.

ابتدا در مورد پرسش اول تو سعی می کنم تا جایی که از بنی صدر شناخت دارم به آن پاسخ دهم. به نظر من بنی صدر در قبال مسأله کردستان دو رفتار یا دو نوع موضع متفاوت داشته است. البته اگر از خود او بپرسی منکر خواهد شد و خواهد گفت همواره یک نظر داشته و آن این که حقوق مردم کردستان را محترم شمرده و در پی یافتن راه حل بوده که عناصر تحریک کننده در کردستان با کشیدن اسلحه بر روی نیروهای ارتش مانع حل مسأله شده اند. واقعیت این است که انسان در قدرت و در اپوزیسیون قدرت دارای نقش متفاوت است. بنی صدر زمانی که در قدرت است، بدون توجه به پیوند ناگسستنی شعارهای مردم یعنی آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، زمانی از ترس نقش استقلال کشور به نقض آزادی های مردم گرایش می یافت. برای مثال آن جایی که در رابطه با درگیری های کردستان پیغام می فرستد تا خواباندن این غائله چکمه هایش را از پای بیرون نخواهد آورد. البته اگر با او به گفتگو بنشیننی خواهد گفت، منظورش نه مردم، بلکه کسانی بوده اند که قصد پاشیدن ارتش را داشته اند. کسانی که با بیرون مرزهای ایران در تماس بوده اند. می توان چنین ادعاهایی را کرد. اما انسان بایستی بر سر حقوقی که می پذیرد، به ویژه بر سر آزادی ها ایستادگی کرده و نقض عهد نکند. به نظر من بنی صدر راه حل کردستان را در قدرت آن چنان نپیمود که در اپوزیسیون می پیماید و در قدرت بیم و هراس هایی در قضیه کردستان داشت. هراس او این بود که ارتشی جدا از ارتش سراسری در کردستان بوجود آید. البته ناگفته نماند که او این هراس را در اپوزیسیون و دوره شرکتش در شورای ملی مقاومت هم حفظ کرد.

من بنی صدر را انسانی شریف، مستقل، آزادی خواه و ملی می دانم و به لحاظ عاطفی هم به او دلبستگی دارم. لیکن مواضع او در دوره اول ریاست جمهوری و زمانی که مقام فرماندهی کل قوا را داشت، با مواضع ماه های آخر ریاست جمهوری متفاوت بود. این دوگانگی رفتار او بعدها باعث بروز دشواری هایی در امر ائتلاف اپوزیسیون شد.

هیچ گاه این مسایل را با او در میان گذاشتی ؟

وقتی قاسملو به پاریس آمد و به همراه او به ملاقات بنی صدر رفتم، درباره مسایل گذشته به گفتگو پرداختیم. بنی صدر توضیح داد که قصد حل مساله کردستان را داشته، اما نیروهایی که از سوی سیاست های خارجی تحریک می شده اند با اخلاص گری و حمله به ارتش مانع حل مساله شده اند. قاسملو توضیح داد حزب دمکرات کردستان مانع حرکت ارتش در کردستان به سوی مرز نبوده و اسناد نشان می دهند که کومله اعلامیه ای در این زمینه صادر کرده و در سنجیدگی با نیروهای ارتشی درگیری داشته است. بنی صدر اظهار کرد که از این موضع حزب دمکرات تاکنون اطلاعی نداشته و قصد او دفاع از تمامیت ارضی کشور بوده است. آن روز قاسملو با نرمشی که نشان داد ناروشنی ها رفع شد و دشواری بر سر شکل گیری ائتلاف در شورای ملی مقاومت از سر راه برداشته شد. اما پس از چندی باز بر سر طرح خود مختاری کردستان در شورا اختلاف بروز کرد، چرا که بنی صدر مفاد این طرح را به راحتی نمی پذیرفت. او در زمینه استقلال قوای انتظامی در کردستان که در این طرح آمده بود به مخالفت برخاسته و هرگونه تجزیه و تفکیک این قوا را نوعی خدشه دار شدن قدرت دفاعی کشور که ضامن تمامیت ارضی بود می دانست. سرانجام این طرح با جرح و تعدیل هایی پذیرفته شد.

درباره نفوذ شوروی در کردستان چه می گویی ؟

یکی از تخصص های شوروی نزدیکی با جنبش های استقلال طلبانه است. این یکی از نتایج انقلاب اکتبر و اجرای روسی اصل "حق تعیین سرنوشت" ملت هاست که شوروی همواره آن را تبلیغ کرده است. نظر به این که کشورهای سرمایه داری تاکنون همواره تمایل به برقراری رابطه با حکومت های مرکزی و تقویت آن ها را داشته اند، زمینه برای نفوذ شوروی باز و گسترده مانده بود. حکومت های سرمایه داری هم در همراهی با حکومت های مرکزی، جنبش های آزادی بخش را حرکت های جدایی طلبانه تلقی کرده اند. شوروی در دوران استالین کوشش بسیاری کرد تا در جنبش های استقلال طلبانه دست اندازی کند. از جمله در حرکتی در ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان. البته خواست دمکراتیک در میان مردم آذربایجان وجود داشت، اما شوروی با تمایلات معظمت طلبانه قصد بهره برداری از آن را داشت. طرح جدایی آذربایجان از ایران هم در حقیقت در باکو از سوی باقر اوف، دست راست استالین ریخته شده بود. نظر بر این بود که آذربایجان را از ایران تجزیه کرده و آن را به عنوان بخش جنوبی آذربایجان شوروی جزو آن کشور درآوردند. در کردستان نیز همین روش ها و دست اندازی ها در کار بوده است. با این تفاوت که رهبران و جریان های سیاسی تشکیل دهنده جنبش کردستان عوامل شوروی نبوده و اصولا کمونیست نبودند. بلکه عناصر میهن پرستی بودند چون قاضی محمد، سیف قاضی و دیگرانی که از روی ملی گرایی به این حرکت پیوسته بودند.

پس از جنگ بین الملل دوم و تضعیف و تزلزل حکومت مرکزی در ایران، امکان پاکبیری جنبش های محلی ایجاد شد و شوروی کوشش کرد تا از طریق عرضه امکانات، جنبش کردستان را تحت تأثیر خود درآورد. نام حزب دمکرات کردستان در زمان تشکیل و دوره اول فعالیت، کومله کردستان بود. شوروی ها سعی داشتند تا کادرهای ارتش نو بنیاد کردها و کومله کردستان را تربیت کرده و به همین جهت گروهی از کادرهای حزب برای گذراندن دوره آموزش آکادمی نظامی به شوروی می روند.

خود رهبران جنبش کردستان درباره نفوذ شوروی چه می گویند ؟

من در مورد مسأله نفوذ شوروی در کردستان چندین بار با رهبران کرد گفتگو کرده ام. یکی از آن ها مطلب جالبی می گفت و آن این که جنبش خود مختاری طلب کردستان از روزی که چشم گشوده و مبارزه را آغاز کرده، به جز شوروی هیچ کشوری به یاری و کمک او نیامده و سراغی از آن نگرفته است. به همین جهت مردم کردستان نوعی سمپاتی نسبت به شوروی دارند. از سال های ۱۳۴۰ به بعد تأثیر شوروی در جنبش کردستان رو به کاهش گذاشت. تا آن جا که جنبش متقابلی با ایدئولوژی ضد سیاست شوروی توسط سازمان های مارکسیستی - لنینیستی پا گرفت. پیش از انقلاب گروه شریف زاده، جلال طالبانی و سپس سازمان انقلابی با رفتن به کردستان این حرکت را تقویت کرد. پس از انقلاب نیز حرکت ضد سیاست شوروی توسط سازمان پیکار، رزمندگان، اتحاد چپ، کومله، اتحادیه کمونیست ها، وحدت کمونیستی و گروه های دیگر در کردستان رشد کرد. تصفیه حزب دمکرات از عناصر روسی نیز یکی از عواملی بود که باعث کاهش شدید نفوذ شوروی در منطقه کردستان شد.

نظر حزب دمکرات کردستان درباره شوروی چیست ؟

جنبش کردستان و به ویژه حزب دمکرات نسبت به شوروی موضع خصمانه ندارد و مانند جنبش فلسطین کوشش می کند تا رابطه یک سویه با یک کشور یا اردوگاه برقرار نکند. تلاش حزب دمکرات بیشتر در این است که نوعی همبستگی بین المللی برای جنبش کردستان بوجود آورد. لذا نه به شوروی می تازد و نه آن را رد می کند. این حزب بیشتر با انترناسیونال سوسیالیستی مناسبات دارد و تنها سازمان ایرانی عضو ناظر این انترناسیونال است.

رابطه کردها با دولت عراق را چگونه می بینی ؟

کردها در این زمینه امتحان بدی پس نداده اند. زمانی که عراق به ایران حمله کرده و تا اهواز پیش آمده بود، برای کردها موقعیت بسیار خوبی بود تا با پشتیبانی عراق اعلام خود مختاری کنند. کردها چنین نکردند و این بزرگ ترین عملی بود که نشان داد افسانه تجزیه طلبی از طرف آن ها واقعیت نداشته و آن ها خود را از هر ایرانی، ایرانی تر دانسته و به تمامیت ارضی ایران ارج می گذارند. این "فرصت تاریخی" برای تجزیه طلبی یا اعلام خود مختاری، از فرصتی که پس از جنگ دوم جهانی پیش آمده بود بزرگ تر بود، چرا که خمینی با غرب و شرق درگیر بوده و در نتیجه شعار لا شرقیا ، لا غربیا و دیوانگی بین المللیا در عرصه جهانی بسیار ضعیف شده بود. عدم فرصت طلبی کردها در آن موقعیت نشانه وفاداری و صداقت آن ها در پیوستگی شان به سرزمین ایران بود. آن ها به سرنوشت ملامصطفی پارتزانی که زمانی در ائتلاف با عراق بود و سپس چندی با حکومت شاه کنار آمد و دست آخر در آشتی کنان رژیم عراق و شاه مورد معامله و معاوضه قرار گرفت، واقف بودند. کردها می دانستند اگر عراق اجازه عبور و مرور و استفاده از مرزهای آن کشور را به آن ها می دهد یا چند حلب روغن کمک می کند، نشان دوستی با مردم کرد نیست. این همان حکومتی است که برای برادران کرد عراقیشان زمین های سوخته را به ارمغان آورد و کردها به صراحت این اعمال فاشیستی را محکوم کردند.

رفتار سازمان های چپ با جنبش کردستان را چگونه ارزیابی می کنی. به نظر می رسد که اعلام همبستگی جریان های چپ با این جنبش، گاه از دریچه منافع گروهی انجام می گیرد و محاسبات گروهی در آن نقش بازی می کند، تا اعلام همبستگی واقعی با يك جنبش تحت ستم و سرکوب شده.

نظر به این که سازمان های سیاسی ایرانی اکثراً از يك نظام ایدئولوژی

بسته حرکت کرده اند، مسأله محوری شان هم همیشه کسب هژمونی در مبارزات بوده است. ماشالله هر يك هم خود را حزب طبقه می دانند و در نتیجه در مقابل يك جنبش منطقه ای، چون جنبش کردستان، فقط در فکر اعمال هژمونی هستند. اما وقتی متوجه می شوند که اعمال هژمونی بر چنین جنبشی عملی نیست، ناگهان مارکسیسمشان گل می کند. آن گاه بهانه های تئوریک می گیرند که جنبش کردستان ولایت گرانه است و یا اصل خود مختاری اصولاً بورژوایی بوده و حزب دمکرات دارای سیاستی رفرمیستی است. دلیل هم این که حزب دمکرات اگر ضروری بدانند با دشمن هم وارد مذاکره خواهد شد و مذاکره را هم به نوعی مبارزه سیاسی می داند. چالب این جاست مردمانی که در سرزمین تفنگ بزرگ شده و نسل اندر نسل با سلاح و نبرد مسلحانه خو گرفته اند، از سوی کسانی که با اسلحه، آن هم برای مدتی کوتاه به عنوان جغفجه بازی می کنند، متهم به غیر مبارز بودن شوند. این سازمان ها بنا بر کوتاهی قدشان همیشه سعی کرده اند روی پشت بام منزل همسایه قرار گیرند تا جلوه ای داشته باشند. به همین جهت از کردستان به عنوان کارتیبه لاتن استفاده کرده و من این وضعیت را پس از انقلاب و سفرهایی که به کردستان داشتم مشاهده کردم. وضعیت این گروه ها به حالت کسانی می ماند که وقتی مقازه شان در خیابان چراغ برق نگرفت، خرده اجناسشان را برداشته و به عنوان سمسار کوچولو در کردستان بساط پهن کرده و هر يك هم دارای تابلوی مخصوص خود بودند. نیروهای عظیم و گردان های پرولتاریای ایران که عظیم ترین گروهشان به صد نفر نمی رسید با استفاده از اعتبار جنبش کردستان همگی به عنوان بوتیک در آن جا حضور یافته بودند. کردها هم که مردمانی بسیار میهمان نواز هستند، مانع نشده و به آن ها کمک می کردند. قاسملو در این مورد مثال جالبی می زد.

یکی از اعضای شاخه چریک های فدایی در کردستان که دختر جوانی بوده و خواهرزاده قاسملو است، به حزب دمکرات مراجعه کرده تا اعلامیه شان را با امکانات حزب دمکرات به چاپ برساند، چرا که خود فاقد وسایل چاپ

بوده اند. قاسملو خطاب به خواهرزاده اش می گوید: چرا می گویید حزب دمکرات، دمکرات نیست ؟ آیا از این هم دمکرات تر می شود عمل کرد ؟ شما در این اعلامیه به حزب ما حمله و فحاشی کرده اید و آن را با بودجه و امکانات ما به چاپ می رسانید. در منطقه تحت کنترل و نفوذ ما هم زندگی می کنید. ما به شما خانه داده ایم تا به عنوان پایگاه از آن استفاده کنید و امنیت شما را هم تأمین کرده ایم. از این هم دمکرات تر می شود ؟

مراد من این است که این گروه ها در کردستان بیشتر شعب اعتباری گشوده بودند و درست مثل کارتیبه لاتن در پاریس بساط پهن کرده و گویی اجناس خود را به توریست ها می فروختند. کردستان برایشان وسیله بود، آن هم با وضعیتی که ترسیم کردم. با این همه حزب دمکرات از همین گام کوچکی که سازمان های سیاسی برداشته بودند سپاس گزار بوده و از حضور آن ها در کردستان استقبال می کرد. کردها معتقد بودند که حضور این گروه ها کمک خواهد کرد تا از کردستان و مردم آن شناخت بهتری به دست آورند و این رفت و آمدها در پیوستگی و پیوند نیروهای سیاسی ایران مؤثر می افتد.

با آن همه ستمی که بر کردستان روا شده است، به نظر نمی رسد که در میان مردم ایران با کردها و مبارزه آن ها همبستگی کافی وجود داشته باشد. سازمان های سیاسی نیز گاه از مساله کردستان و طرح آن در جهت پیش برد اهداف خود استفاده کرده اند. تو این را محصول کدام عوامل می دانی ؟

این موضوع دلایل بسیاری دارد. اول این که در تبلیغات و فرهنگ، حکومت ها مردم کردستان را از سایر مردم ایران جدا ساختند و تبلیغ کردند که کردها تجزیه طلب بوده و قصد جدایی از ایران را دارند. این مضمون اصلی تبلیغات رژیم شاه در ارتش بود و در جمهوری اسلامی نیز ادامه یافت. در

این مورد می توانم از مشاهداتم بگویم.

در سفری که در سال ۱۹۸۲ به همراه بهمن نیرومند به کردستان کردم، از قاسملو خواستم تا ترتیبی بدهد تا ما از زندان های حزب دیدن کرده و با پاسداران، جاش ها و ارتشی هایی که زندانی بودند گفتگو کنم. ما از دو زندان اصلی حزب دمکرات دیدن کرده و با تک تک زندانی ها گفتگو کردیم. آن ها می گفتند پیش از اعزام به کردستان فرماندهانشان گفته اند: "کردها افرادی قسی القلب هستند و با خنجر سر افراد را می برند. اگر به شما تعارف کردند گول آن ها و میهمان نوازی ظاهریشان را نخورید که اگر زیر رختخوابشان را بلند کنید، زیر هر کدام سه سر بریده خواهید یافت."

این تصویری بود که رژیم در میان سربازان از کردها درست کرده بود. در مقابل کردها سیاست مدبرانه ای داشتند. آن ها معتقد بودند جنبش کردستان خود زندانی یک رژیم ارتجاعی است و نیازی به زندانی کردن دیگران ندارد و تلاش آن ها نیز این بود که زندانی ها را هر چه زودتر آزاد کنند. به همین جهت جز آن بخش از پاسدارانی که دارای تفکرات شدید فالتراژیستی بودند، بقیه را آزاد می کردند. زخمی ها نیز پس از مداوا آزاد می شدند. تازه در مورد پاسدارها هم وضعیت به این ترتیب بود که پس از بحث و آشنایی با زندگی واقعی کردها و نزدیک کردن آن ها به واقعیت زندگی مردم کردستان، آن ها را نیز آزاد می کردند. قاسملو می گفت نکته جالب در این است که برخی از افرادی که آزاد می شوند مایل هستند در کردستان باقی بمانند، چرا که در منطقه نفوذ کردها در امنیت بوده و اقلان چانشان حفظ می شود. برخی از آن ها نیز با نفرتی که از رژیم خمینی پیدا می کنند، آماده اند تا همراه کردها علیه رژیم بجنگند.

قاسملو اشناترین چهره جنبش کردستان است. نقش او را در

این جنبش چگونه ارزیابی می کنی ؟

به نظر من جنبش کردستان بسیاری از دستاوردهای خود را مدیون درایت

سیاسی قاسملوست. او پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی در پاریس سال‌ها در چکسلواکی زندگی کرده و پس از ورود میهمانان ناخوانده شوروی به آن‌جا در سال ۱۹۶۸ مجبور به ترک آن کشور شد. قاسملو با مسایل مربوط به کشورهای اروپایی آشنا بوده و از اوضاع و سیاست کشورهای منطقه خاورمیانه نیز شناخت دارد. او فردی جهان‌دیده است. در واقع تجربه غنی او به رشد سیاسی حزب دمکرات کردستان بسیار کمک کرده است. به راستی می‌توانم بگویم که او یکی از شایسته‌ترین سیاستمداران ایران است. آن‌چه مرا به هنگام اقامت در کردستان تحت تأثیر قرار داد، این بود که می‌دیدم در مناسبات انسانی بین رهبران و افراد ساده و پیشمرگه حزب تفاوتی وجود ندارد. پیشمرگه‌ها روزها به عملیات نظامی می‌رفتند و شب‌ها دور هم جمع شده و با ساز و آواز به رقص و شادی می‌پرداختند. قاسملو می‌گفت: "انقلاب که غم ندارد. انسان انقلاب را که برای شهادت نمی‌خواهد و شهادت اصولاً آرمان نیست. انسان باید تلاش کند تا در عرصه مبارزه به زندگی بیندیشد. اگر هم به شهادت رسید، این امری است که در مبارزه پیش می‌آید. اما هدف کوشش و مبارزه انسان برای زندگی بهتر است و همواره باید به زندگی فکر کرد." می‌خواهم بگویم این تفکری است که او به درون جنبش کردستان برده. تفکر مدرنی که با در نظر گرفتن ساختار عقب مانده اقتصادی و اجتماعی کردستان اهمیتی دوچندان می‌یابد. جنبه دیگر این تفکر امکان برخورد آزاد آراء و عقایدی است که در درون حزب دمکرات کردستان وجود دارد و حضور مخالفین نه تنها تحمل شده، بلکه هر کس می‌تواند آزادانه نظرات و عقاید خویش را ابراز دارد. من این را از دستاوردهایی می‌دانم که قاسملو در ایجاد آن سهم بسزایی داشته است. اتخاذ این سیاست باعث شده تا حزب دمکرات گرفتار سیاست‌های سنتی نباشد. سیاست‌هایی که به پیروی از يك الكو پرداخته و یا انقلاب را از زاویه الگویی مشخص نگریسته و پیروزی خود را در گرو پشتیبانی یک قدرت خارجی بدانند.

www.iran-archive.com

گفتگوی شانزدهم

یونان، اردیبهشت ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

در گفتگوی دیشب به طور مفصل درباره حزب دمکرات و تصویب قطعنامه شورا پیرامون خود مختاری کردستان صحبت کردیم. اگر موافق باشی گفتگوی امشب را به مسایلی که پس از آن پیش آمد اختصاص دهیم.

تصویب آن طرح يك جنبه قضیه بود اما تضادهای درون شورا با تصویب آن برطرف نشد. در واقع شورا دیگر شورا نبود و شورا هم نشد. مجاهدین در اساس روی خط استراتژیک خود که خط این همانی شورا با سازمانشان بود پیش می رفتند.

اتخاذ این سیاست از سوی مجاهدین را نتیجه چه هاملی می دانی ؟

تصور من این است که مجاهدین از سال دوم فعالیت شورا خصوصیات را که ما از آن ها در ایران می شناختیم از دست دادند. به نظر من علت این امر شکست آن ها در عرصه مبارزه در ایران بود. آن ها می خواستند با يك دست تضادهای درونی سازمان خود را حل کنند و با دست دیگر به رفع مشکلات شورا بپردازند. لذا روز به روز تحملشان نسبت به دیگر اندیشان کمتر می شد. حمله مجاهدین به نشریه ایرانشهر یکی از این موارد بود. به گفته آن نشریه اگر مطالب ایرانشهر را سبک و سنگین می کردی ۷۵ در صد به سود مجاهدین تبلیغ می کرد و ۲۵ درصد بقیه مطالب هم گهگاه انتقاداتی نسبت به مجاهدین را دربر داشت. با این همه آن ها همین را هم تحمل نکرده و بر ایرانشهر شمشیر کشیدند و با این رفتار خاطره بدی از خود بر جا گذاشتند. من در همین زمینه بارها با مجاهدین گفتگو کرده و می پرسیدم نشریه ای را که در خارج از کشور انتشار یافته و تیراژ آن به سختی به ۱۲۰۰ نسخه می رسد و ۷۵ در صد مطالب آن هم به نفع شما می نویسد چرا تحمل نمی کنید ؟ مردم ما رفتار آخوندها با روزنامه آیندگان و تعطیل آن را هنوز پیش چشم خود دارند. اگر امروز ایرانشهر را تحمل

نکنید، وای به فردا. اما آن‌ها بی پروا به ایرانشهر تاختند و با قطع تعداد زیادی آپونمان خود و سایر کمک‌های فنی و خبری که به آن می‌کردند ایرانشهر را به تعطیل کشیدند.

حمله به ایرانشهر خود سرآغاز روشی بود که مجاهدین در قبال همه مخالفین خود پیش گرفتند. اتخاذ این سیاست از سوی آن

ها را محصول چه عواملی می‌دانی ؟

این‌ها نشانه‌هایی از یک سیاست کلی بود. مجاهدین حملات خود را از نشریه ایرانشهر آغاز کرده و به عناصر اپوزیسیون چون پیشداد، کاتوزیان، لاهیجی، حاج سید جوانی و دیگران بسط دادند. هر چه فشار از جانب ما و دیگران برای گسترش شورا و ائتلاف بیشتر می‌شد، مجاهدین با گریز به پیش‌زدن این راه را می‌بستند. تاکتیک آن‌ها این بود که کسی را به خیال خود به عنوان "خائن"، "ضد انقلاب"، "میانه‌باز" و غیره رسوا کنند و به این ترتیب راه عضویت او را در شورا ببندند. مگر ممکن بود که عناصر "خائن" و وابسته به "ضد انقلاب" را در شورا عضو کرد ؟ این شگردی بود که مجاهدین برای بستن درهای شورا بر روی دیگران پیش گرفته بودند.

پیش گرفتن چنین روشی حاصلی جز انزوای مجاهدین ببار نمی‌آورد. پس چرا چنین می‌کردند ؟

هرگاه سازمانی دچار ضعف شود، چون جوجه تیغی از ترس سر در درون خود فروبرده و به اطراف خود تیغ پرتاب می‌کند. وگرنه سازمانی که قدرتمند است و دوران رشد خود را طی می‌کند، چه نیازی دارد که چنین روشی را پیش گیرد. مجاهدین پس از انقلاب راه خود را گرفته و پیش می‌رفتند و سیاست جذب نیروها را داشتند. در آن دوران آن‌ها با روحیه بالا و اعتماد به نفس عمل می‌کردند و این روند تا اواسط سال دوم شورا هم ادامه داشت. با شکست مجاهدین در عرصه ایران، اعتماد به نفس آن‌ها هم از بین رفت و

به سیاست دفع نیروها روی آور شدند. این وضعیت در درون شورا برای خود ما هم قابل تحمل نبود. یعنی شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می دانست، تحمل یک نشریه ۱۲۰۰ نسخه ای یا فردی که عمری را در اپوزیسیون سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که شورا آلترناتیو نیست نداشت. چنین رفتاری در افکار عمومی باعث ایجاد کارزاری علیه شورا و مجاهدین می شد. این وضعیت ما را تحت فشار قرار داده بود که چرا تکلیفمان را روشن نمی کنیم. پرسیده می شد آیا می خواهیم با کسانی که تحمل کمترین مخالفتی را ندارند آینده کشور را بسازیم؟ این مسایل به نوعی در شورا بازتاب می یافت و باعث کاهش اعتماد بین ما و مجاهدین می شد. تا این که سرانجام شورا به جای گسترش، به بسته شدن، کوچک شدن و منزوی شدن کشیده شد. رفته رفته برخی از افرادی که عضو شورا بوده یا تقاضای عضویت داده بودند، زمزمه پس گرفتن عضویت یا انصراف از آن را کردند.

هکس العمل مجاهدین چه بود؟
وقتی کار به این جا کشید، مجاهدین نزدیک به مدت سه ماه جلسات شورا را تعطیل کردند. دلیل این امر را هم رسیدگی به مسایل داخلی سازمان خود اعلام کردند. ادعا می کردند که به علت گرفتاری فراوان سازمانی فرصت رسیدگی به امور شورا را ندارند. این هم یکی از خصوصیات جالب شورا بود که هویت مستقل نداشت و وقتی مجاهدین نمی خواستند تعطیل می شد، چرا که میهماندار و صاحب خانه آن ها بوده و همه چیز در اختیارشان بود. البته ما به عنوان بقیه اعضای شورا می توانستیم جلسات شورا را ادامه دهیم، اما جنبه رسمی نمی یافت و معلوم بود که تماشاچی هستیم. رجوی با این که می توانست یکی از دو دبیر شورای ملی مقاومت را که از مجاهدین بودند در غیاب خود مسئول برقراری جلسات شورا نماید، چنین نکرد. چون اساساً سیستم شورا را به حضور شخصیت یک نفر، یعنی مسعود رجوی بند کرده بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود.

حُب چرا این وضیعت را تحمل می کردید ؟

چون مجاهدین به عنصر تعیین کننده در میان نیروهای اپوزیسیون بدل شده بودند. آن جمعی هم که به عنوان شورا دور هم گرد آمده بودند، تنها جمع اپوزیسیون ایران بود که به عنوان تنها جریان ائتلافی به طور جدی فعالیت می کردند. ما حساب می کردیم در صورت جدایی از شورا کدام زمینه فعالیت اپوزیسیون وجود خواهد داشت. چپ ایران که به هزار و یک قبیله تفکیک شده بود. ملیون که بدتر از چپی ها نه سازمانی داشتند و نه سر و سامانی. لذا عملاً زمینه فعالیت ثمربخش دیگری نبود. به همین جهت همواره به خود امیدواری می دادیم که می بایستی همین شورا را اصلاح کرد و بر همین پایه استدلال می کردیم که این شرایط نامطلوب، برای قطع همکاری با شورا کافی و تعیین کننده نیست. بالاخره شورا تنها ائتلافی بود که پس از نیم قرن در کشور ما بوجود آمده و نمی شد آن را سرسری گرفت.

با از سرگرفتن جلسات شورا چه کردید ؟

با تشکیل جلسه شورا و بحث و رسیدگی به برخی مسایل به آلمان برگشتم. تا این که پس از دو روز محسن رضایی از طرف سازمان مجاهدین به من تلفن کرده و خواست تا هر چه زودتر با هواپیما خود را به پاریس برسانم. وقتی علت را پرسیدم گفت تلفنی نمی تواند چیزی بگوید و اضافه کرد این دعوت از سوی شورای ملی مقاومت نبوده، بلکه از طرف سازمان مجاهدین خلق است.

این دعوت برای تو ناگهانی بود ؟

این دعوت برای من کاملاً غیر عادی و ناگهانی بود. به خصوص این که دو روز پیش در جلسه شورا بودم و مطلب مهمی در میان نبود. باری، پس از این ماجرا خواستم در پاریس با کامبیز روستا، ناصر پاکدامن یا متین دفتری تماس بگیرم و موفق نشدم. بالاخره با احمد سلامتیان تماس گرفتم

پرسیدم از شورا چه خبری دارد ؟ او اظهار بی اطلاعی کرد. باز پرسیدم آیا او را هم به جلسه قوری فردا در اور سور اوواز دعوت کرده اند و آیا مطلبی غیر عادی رخ داده است ؟ سلامتیمان از همه مسایل اظهار بی اطلاعی کرد و گفت: "دیشب در اور نزد بنی صدر بودم و شام را هم با او خوردم. رجوی و دیگران هم سر میز شام حضور داشتند و بگو بخند میان همه برقرار بود و هیچ وضع و خبر غیر عادی در بین نبود."

روز بعد به پاریس رفته و با اعضای شورا ملاقات کردم. همه، حتی منوچهر هزارخانی که خود را خیلی به مجاهدین نزدیک می دانست اظهار بی اطلاعی کردند. پس از رفتن به اور سور اوواز و تشکیل جلسه، رجوی که به عنوان مسئول شورا در جلسه شرکت کرده بود شروع به صحبت کرد و گفت: "رفقا و برادران، سازمان مجاهدین خلق به تصمیم جدیدی رسیده است و از این رو قبل از اعلام و اجرای آن با دعوت شما به جلسه می خواستم آن را به اطلاع هم پیمانان خود برسانم. ما دیگر نمی توانیم به همکاری با آقای بنی صدر ادامه دهیم و این موضوع را دیشب آخر وقت طی يك نامه به ایشان ابلاغ کرده ایم. اکنون این متن نامه ما به آقای بنی صدر و این هم جوابیه ایشان به نامه ما که برای مطالعه در اختیار شما قرار می دهیم."

رجوی آن گاه شروع به خواندن متن نامه ها کرد. در نامه مجاهدین دلایلی مبنی بر عدم امکان همکاری با بنی صدر آمده بود. بنی صدر هم در پاسخ نامه کوتاهی به عنوان جوابیه نوشته بود که در آن از جمله آمده بود: "من با شما در يك منزل و در زیر يك سقف زندگی می کنم، اما از اموری که در این جا می گذرد، کمتر از مردم کوچه و بازار اطلاع دارم. چند ماه پیش از ایران به من اطلاع رسید که در تهران شایع است مجاهدین بزودی رابطه شان را با بنی صدر قطع خواهند کرد، چون قصد وحدت با فدایی ها را دارند." بنی صدر سپس اضافه کرده بود: "من می دانم تمامی موارد دیگری را که برای عدم همکاری با من ذکر کرده اید بهانه پوچی بیش نیست. دلیل اصلی این است که شما قصد دارید به عراق نزدیک شوید و من با این موضوع مخالف هستم و به چنین رابطه ای تن نمی دهم."

مجاهدین پس از قرائت در نامه و اعلام تصمیم خود، خطاب به نمایندگان شورا گفتند: "شما اکنون می بایست تکلیف خود را روشن کنید، چرا که ما از این پس عضو این شورا نیستیم. یا شما با آقای بنی صدر و همراه ایشان خواهید بود یا این که بعداً با یکدیگر بر سر موضوع و ادامه همکاری و شورا به بحث خواهیم پرداخت." آن ها به این ترتیب اعضای شورا را در مقابل يك انتخاب اجباری بین بنی صدر و خودشان قرار دادند.

پاسخ شما چه بود ؟

ما گفتیم هر چه بین مجاهدین و آقای بنی صدر اتفاق افتاده باشد يك طرف قضیه است. اما نحوه تصمیم گیری آن ها در مورد عدم همکاری با بنی صدر اصولاً نقض اساسنامه شورا است، چرا که سازمان مجاهدین یکی از اعضای شورا است و می بایست موضوع را به مجمع عمومی شورای ملی مقاومت احاله دهد و در آن جا به بحث گذاشته شود. مجمعی که در آن آقای بنی صدر هم باید حضور بیابد و نظراتش را ابراز دارد. سپس شورا می تواند در این مورد تصمیم گیری کند. پس از بحث کوتاهی در این مورد و پافشاری ما روی این پیشنهاد، رجوی این روش و راه حل را پذیرفت و گفت: "بسیار خوب. من این راه حل را می پذیرم". او سپس جلسه را که در واقع جلسه مشورتی سازمان مجاهدین با اعضای شورای ملی مقاومت بود تعطیل اعلام نمود و یادآور شد که جلسه رسمی شورا پس از ۲۴ ساعت فراخوانده می شود. به این ترتیب جلسه پایان یافته و روز بعد ساعت ۵ بعد از ظهر جلسه رسمی شورای ملی مقاومت برای رسیدگی به این مساله در همان محل تشکیل شد. در این جلسه مجاهدین دست به يك مانور پارلمانی زدند. به این معنی که رجوی اعلام کرد چون به عنوان مسئول شورا، اساسنامه شورا را نقض کرده و بدون نظرخواهی از اعضای شورا، به نام سازمان مجاهدین تصمیم به عدم همکاری با بنی صدر گرفته است، از این رو صلاحیت اداره جلسه به عنوان مسئول شورا را نداشته و از ریاست جلسه استعفا می کند. او اضافه کرد از آن جا که سازمان مجاهدین هم بدین سان اساسنامه شورا را

نقض کرده، خود او همراه با هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین جلسه را ترك می کند تا جلسه عمومی شورا بتواند فرد دیگری برای ریاست اداره و مسئولیت جلسه انتخاب کند. در این هنگام هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین از جلسه خارج شد و سپس رجوی مهر و پرونده های شورا را که با خود به جلسه آورده بود روی میز گذاشت و اعلام کرد که مهر و اسناد شورا را نیز تحویل جلسه می دهد تا اگر مجمع عمومی تصمیم به اخراج مجاهدین از شورا گرفت، مهر و پرونده ها در اختیار ادامه دهندگان شورا باشد.

عكس العمل شما چه بود ؟

ما بلافاصله متوجه مانور تاکتیکی رجوی شده و به او پیشنهاد کردیم تا هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین را به جلسه بازگرداند. چون رسیدگی به مسأله مورد اختلاف بدون حضور آن ها که خود يك طرف مورد اختلاف هستند، میسر نیست. و اعلام کردیم شورا پس از بررسی و نتیجه گیری لازم درباره مورد اصلی قضیه، به مورد تخلف اساسنامه ای از طرف مجاهدین نیز رسیدگی می کند. این پیشنهاد پذیرفته شد و هیئت نمایندگی مجاهدین به جلسه بازگشت. من این قضیه را توضیح دادم تا چگونگی عملکرد درونی شورا را روشن سازم. در واقع مجاهدین در شورا از موقعیت ویژه ای برخوردار بودند. آن ها می دانستند که هیچ يك از اعضای شورا این پیشنهاد مبنی بر ترك مجاهدین و ادامه کار بدون آن ها را نخواهند پذیرفت. هدف مجاهدین از این مانور این بود که ظاهراً در جریان تصمیم گیری در مورد ادامه همکاری بنی صدر با شورا کنار بمانند و در صورتی که جلسه مجمع عمومی موضوع عدم همکاری با بنی صدر را نپذیرفت، آن وقت انصراف خود را از همکاری با شورا اعلام کنند. آن ها به ضعف شورا بدون مجاهدین و نقش انحصاری خود آگاه بودند و می دانستند که شورا بدون آن ها قادر به فعالیت نخواهد بود. پس از يك سو می خواستند قطع همکاری با بنی صدر را با تأیید سایر اعضای شورا به انجام رسانند و از سوی دیگر با حذف بنی صدر، که به تأیید شورا هم می رسید سیاست جدیدی را دنبال

نمایند.

نظر شما در مورد اتمام حجت مجاهدین چه بود ؟

ما نظر آن ها را نپذیرفتیم و پیشنهاد کردیم رجوی به عنوان مسئول شورا در جلسه باقی مانده و اعضاء و نمایندگان مجاهدین نیز که پس از توضیحات و اعلام استعفای رجوی جلسه شورا را ترك کرده بودند به مجمع عمومی بازگردند و با دعوت از بنی صدر به شرکت در جلسه، مساله با حضور او مورد بحث قرار گیرد. در مقابل پیشنهاد ما رجوی اعلام کرد بنی صدر اصولاً حاضر به شرکت در چنین جلسه ای نیست و محل شورا را هم از روز پیش ترك کرده است.

پیشنهاد بعدی ما این بود که هیئتی از سوی جلسه انتخاب شده و به ملاقات بنی صدر برود. قصد ما این بود به بنی صدر اعلام کنیم اقدام او در عدم حضورش در این جلسه نادرست و توهین به اعضاء شرکت کننده است و او می بایستی نظرگاه خود را در مورد مسایل مورد اختلاف به اعضاء شورا توضیح دهد. این پیشنهاد پذیرفته شده و هیئتی برای این کار انتخاب شد. من در ابتدا از قبول عضویت در این هیئت خودداری کردم، اما اعضاء جلسه پافشاری کرده و گفتند این پیشنهاد را خودت طرح کرده و بهتر است در این هیئت شرکت داشته باشی.

به نظر تو اختلاف میان بنی صدر و رجوی بر چه پایه ای بود ؟
آن روز هنگام قدم زدن در باغ محل تشکیل جلسه به احمد سلامتیان و ه. ک. که برای ملاقات با رجوی به اور سور اوواز آمده بودند، ضمن گفتگو درباره این رخداد نظرم را گفتم. به آن ها گفتم: "مساله به این سادگی ها نیست و هر دو طرف اصل و حقیقت مطلب را آشکارا به مانعی گویند. آن چه هم که می گویند حرف ها و ادعاهایی است که ظاهر جریان است. اختلاف بر سر يك اصل اساسی است. به عقیده من داماد آقای بنی صدر می خواهد از

این باغ بیرون پرود و سید (۱۱) میج پای او را گرفته و می گوید: "نمی گذارم دَدر بروی." آن ها پرسیدند: "منظورت از این حرف چیست ؟" گفتم: "به باور من رجوی سفر دوری را در پیش دارد. بزودی در عراق کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی برگزار می شود و مجاهدین قصد دارند به عنوان یک مانور دیپلماتیک در این کنفرانس شرکت کنند. عراقی ها هم می خواهند با دعوت رجوی به این کنفرانس و استقبال نمایی از او در بغداد به عنوان نماینده مشروع مردم ایران و رئیس دولت موقت از یک سو راه کشاندش به عراق را هموار کرده و از سوی دیگر با این مانور دیپلماتیک در عرصه جهانی به خمینی ضربه ای وارد کنند. بنی صدر با شرکت رجوی در این نوع کنفرانس ها مخالف بوده و موضوع اختلاف میان آن ها چیزی جز این نمی تواند باشد."

باری، من بر این عقیده بودم که دلیل اصلی اختلاف بین آن ها موضوع رفتن رجوی به عراق است. در پایان گفتگو با سلامتیان و ه. ک. از آن ها تقاضا کردم چون با بنی صدر تماس نزدیک دارند، پیش از ملاقات هیئت منتخب جلسه نزد بنی صدر رفته و از قول من از او بپرسند که آیا مسأله همین است که من حدس می زنم یا چیز دیگری است. آن ها نزد بنی صدر رفته و عین مطلب را می گویند که تهرانی معتقد است داماد شما قصد دَدر رفتن دارد و شما میج پای او را گرفته و مانع شده اید. بنی صدر با لبخند و تکان دادن سر موضوع را تأیید می کند.

در هیئت منتخب شورا چه کسانی عضویت داشتند ؟
هدایت الله متین دفتری، منوچهر هزارخانی، ناصر پاکدامن، جلال گنجه ای و من. البته به مجاهدین هم پیشنهاد کردیم در هیئت نماینده ای داشته باشند که مهدی ابریشمچی گفت: "بنی صدر با دیدن ما عصبانی شده و داد و بیداد می کند و ممکن است من هم طاقت نیاورم و محیط بیشتر متشنج گردد. پس بهتر است که همراه این هیئت نیایم." در ضمن بهمن نیرومند را هم در بین راه، هنگام رفتن به منزل بنی صدر دیدم و او هم با ما همراه شده و این

هیئت برای ملاقات با بنی صدر به دیدار او رفت.

حرف بنی صدر چه بود ؟

اساس حرف بنی صدر این بود که مجاهدین قدرت طلب و هژمونی طلب بوده و می خواهند به هر وسیله ای به قدرت برسند و او به چنین امری تن نخواهد داد و مخالف نزدیکی شورا با هر قدرت و کشور بیگانه ای است. او اضافه کرد که مجاهدین به رأی دیگران احترام نمی گذارند و دلایلی راه هم که در نامه به او نوشته اند بهانه ای بیش نیست. ما به بنی صدر پیشنهاد کردیم در جلسه شورا شرکت کرده و نظراتش را طرح کند و اگر مساله جدایی هم در کار است بهتر است با چنین روش ابرومندانه ای انجام پذیرد. بنی صدر با این پیشنهاد مخالفت کرد. نظر او این بود که هیچ گاه در جلسات شورا شرکت نکرده و این بار هم ضرورتی برای این کار نمی بیند و دست آخر اضافه کرد: "شما نظرات مرا شنیدید و این هیئت از طرف من وکیل است به این جلسه برود و مساله را دنبال کند و هر نتیجه ای که در جلسه گرفته شد قبول خواهم کرد، اما دیگر حاضر به همکاری با مجاهدین نیستم."

این هیئت پس از ملاقات با بنی صدر به جلسه شورا بازگشت و عین گفتگوهای با بنی صدر و نظرات او را به جلسه گزارش داد. سرانجام هم در این جلسه تصمیم گرفته شد تا جدایی بنی صدر از شورا را به نحوی توضیح دهیم که شبیه به جدایی های رایج و غیر متمدانه نباشد. یعنی از فعالیت های او قدردانی شده و اعلام شود که در کنار شورا باقی خواهد ماند. در واقع وقتی متوجه شدیم ادامه همکاری ممکن نیست تصمیم گرفتیم موضوع جدایی را به نحوی ابرومندانه برگزار کنیم. پیشنهاد سلامتیان این بود که چون رژیم خمینی در آستانه انتخابات دوره دوم مجلس اسلامی است، بی شك موضوع انتشار علنی جدایی بنی صدر از شورا باعث شادی فراوان و دست مایه تبلیغاتی رژیم خمینی و کاهش امید مردم به شورا خواهد شد و در چنین موقعیتی صحیح نیست که این موضوع را علنی کنیم. اما این کار شدنی نبود.

جلسه چه تصمیمی گرفت ؟

جلسه مقرر کرد تا همین هیئت متنی را برای اعلام جدایی بنی صدر تدوین کند، چرا که او اعلام کرده بود دیگر حاضر به امضای هیچ متن مشترکی با مجاهدین نیست. هدف هیئت هم این بود که از تأثیر تشنج آمیز این جدایی در ایران و افکار عمومی بکاهد و در عین جدایی بنی صدر، به همگامی او با آرمان شورا خدشه ای وارد نیاید. بنی صدر پذیرفته بود چنین متنی را امضاء کند.

با این نتیجه، جلسه شورا پایان یافت و ما به آلمان بازگشتیم و قرار شد هیئت منتخب تماس با بنی صدر متن را برای اعلام جدایی تنظیم کند. پس از بازگشت به آلمان کامبیز روستا از طرف ما در هیئت تنظیم این متن شرکت کرد. پس از تهیه متن اعضای هیئت آن را برای امضاء نزد بنی صدر بردند و او با این که قبلاً امضای چنین متنی را پذیرفته بود، حاضر به گذاردن امضای خود در کنار امضای مجاهدین نشد. در نتیجه بیانیه جدایی بنی صدر از شورا با امضای شورای ملی مقاومت انتشار یافت و نه به امضای تک تک سازمان ها و شخصیت های عضو شورا. با انتشار این بیانیه چنین ادعا شد که گویی ما به اخراج بنی صدر از شورا رأی داده ایم. حقیقت امر این بود که من به اخراج بنی صدر رأی ندادم. بنی صدر و مجاهدین قبلاً از یکدیگر جدا شده بودند و بیانیه ای هم که به آن اشاره کردم انتشار یافته بود. پس از این ماجرا که دیگر بنی صدر حاضر به همکاری با مجاهدین نبود، مجاهدین در جلسات بعدی متنی را مبنی بر حذف ماده ۷ اساسنامه شورای ملی مقاومت ارائه دادند که من این متن را پس از گذشت يك ماه جدایی بنی صدر از شورا امضاء کردم.

ماده ۷ اساسنامه شورای ملی مقاومت چه بود ؟

ماده ۷ عبارت از این بود که "ریاست جمهوری پس از تشکیل و استقرار دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران بر عهده آقای ابوالحسن بنی

صدر است." با خروج بنی صدر از شورا این ماده دیگر فعلیت نداشت و از این رو من زیر چنین متنی را امضاء کردم و نه حکم اخراج بنی صدر را.

آن روزها بحث های زیادی پیرامون رأی شما به اخراج بنی صدر از شورا درگرفت. بخصوص این که شما پیش از آن حضور بنی صدر در شورا را به عنوان نموداری از پیروی سیاست ائتلافی و مخالفت با يك سويه كردن شورا از سوی مجاهدین قلمداد می کردید. اخراج بنی صدر و آن چه تحت عنوان هم سویی شما با مجاهدین در تأیید این امر شهرت یافت، سویی تنمه اعتباری که از نظریه "ائتلاف بزرگ" شما باقی مانده بود، عهد شکنی و گذاشتن از عقیده و اخلاق سیاسی را معنی می داد که هدای مصلحت زمانه می شد. در این زمینه چه می گویی ؟

در تمام دوران بحث پیرامون اختلاف بنی صدر و مجاهدین، بر سر موضع ادامه همکاری بنی صدر با شورا و جلوگیری از این جدایی پافشاری و ایستادگی کردیم. اصولاً گردش کار در شورا برای رسیدگی به این امر بر اساس پافشاری ما در گفتگوی با بنی صدر صورت گرفت. اما بنی صدر خود دیگر تمایلی به ادامه همکاری با مجاهدین نداشت. در صورتی که او بر سر ادامه همکاری ایستادگی می کرد، محال بود من امضای خود را زیر چنین بیانیه ای بگذارم. بنی صدر اصولاً دیگر شورا را قبول نداشت و عملاً کناره گیری کرده بود. مجاهدین هم اعلام کرده بودند کار تمام شده و آن ها از یکدیگر جدا شده اند. لذا چنان که گفتم من به حذف يك ماده از اساسنامه شورا رأی دادم و هرگز حذف آن ماده را به عنوان اخراج نامه بنی صدر تلقی نکردم. گذشته از این که از روز اول تشکیل شورا، از سوی شخصیت ها و سازمان های عضو به تعیین رئیس جمهور از سوی شورا اعتراض و انتقاد

وجود داشت. روشن بود که چنین ماده ای تنها به خاطر وجود بنی صدر تنظیم شده است. چرا که اصولاً پیش از سرنگونی رژیم و تشکیل دولت موقت و انتخابات مجلس مؤسسان توسط مردم، اعلام ریاست جمهوری از سوی اپوزیسیون کاری غیر اصولی است. حتی پس از جدایی بنی صدر از شورا هم گاه به جدی و گاه به شوخی، این بحث طرح می شد که می بایست يك رئیس جمهور جدید انتخاب کنیم.

به این ترتیب ممتنعی رفتار شما چه بر پایه اساس و تمولات شورا و چه از نظر رعایت اخلاق سیاسی میب و ایرادی نداشت ؟

علی رغم تمام مواردی که اشاره کردم، باید اذعان کنم که در این مورد دچار اشتباه شدم. درست این می بود که در آن مقطع با شورا تعیین تکلیف قطعی می کردم، چون خروج بنی صدر از شورا آخرین زنگ خطری بود که به صدا درآمد. درست تر این می بود که به جای چند ماه تأخیر همان زمان از شورا خارج می شدیم. متأسفانه در آن زمان وضع بگونه ای بود که امکان چنین تعیین تکلیفی از طرف من به تنهایی ممکن نبود.

چرا ؟

چون از يك سو اختلاف آراء و عقاید در آن زمان در سازمان ما به حدی بود که هر موضع گیری دیگری موجب از هم پاشیدن شورای متحد چپ می شد و از سوی دیگر مشکل در این بود که میان جریان های مختلف در درون شورا مشاوره و هماهنگی وجود نداشت. این نقطه ضعف ناشی از برخورد سازمان ها با موقعیتشان در درون شورا بود. چرا که همه به مجاهدین برخوردی عاطفی داشته و ضرورتی نمی دیدند تا در مقابل آن ها صف مستقلی را بوجود آورند. البته جریان های درون شورا اندک اندک به موفقیت انحصاری مجاهدین در شورا پی برده و از این رو تلاش در جهت ایجاد يك صف بندی

متقابل در برابر مجاهدین را بی ثمر می دانستند. مجاهدین نیز از موقعیت سایرین که عاری از جنبه های عاطفی نسبت به آن ها نبود تا حد ممکن بهره برداری کرده و با روش های خاص خود حتی مانع هرگونه مشاوره و تماس گیری اعضای شورا با یکدیگر می شدند. البته این رفتار نه با روش های جبری و پلیسی، بلکه با برانگیختن عواطف انسانی و تکیه بر اختیارات نامحدود از سوی آن ها عملی می شد. تا آن جا که اگر اعضای شورا با یکدیگر مذاکره هم می کردند مؤثر نمی افتاد. روشن ترین شکل بروز این مکانیسم را در مورد اختلاف با بنی صدر توضیح دادم که چگونه اعضای شورا را در مقابل عمل انجام شده و انتخاب اجباری جدایی از شورا یا ادامه همکاری با آن قرار دادند. انگیزه حفظ وحدت نیروهای اپوزیسیون در شورا و جلوگیری از فروپاشی و تبدیل آن به یک نمونه منفی در آذهان مردم کشورمان همواره باعث ماندن ما در شورا بود. هر ضربه ای هم که به ما یا سایر نیروهای اپوزیسیون در شورا وارد آمد ناشی از این انگیزه بود. ماندن ما در شورا، علی رغم تمامی نارسایی های آن به دلیل خواست حفظ وحدت تاریخی ای بود که برای نخستین بار در جنبش مبارزاتی ایران بوجود آمده و ما به سهم خود تلاش کردیم تا با جدایی از آن بانی یک نمونه منفی نشویم. در نتیجه مطلق کردن حفظ وحدت شورا ما را به اشتباهاتی کشاند که به موقع نتوانستیم مانع برخی انحراف ها شویم. یکی از علل عدم موفقیت ما هم در تعدیل سیاست های یک جانبه مجاهدین، ناشی از عدم همکاری و هماهنگی و حتی مشاوره اعضای شورا با یکدیگر بود. این وضع کار را به جایی رساند که میدان فعالیت برای اعمال سیاست یک جانبه مجاهدین باز گذاشته شد. خروج بنی صدر از شورا یا برنامه ای که بعدها مجاهدین تلاش نمودند تحت عنوان اخراج او از شورا نمایش دهند به گونه ای بود که مرا در یک تضاد بی سابقه در زندگی سیاسیم قرار داد. بگذریم از این که شخص بنی صدر حاضر به ادامه همکاری در شورا نبود. چنان که او بر سر ادامه کار در شورا ایستادگی می کرد و مجاهدین حکم به اخراج او می دادند، محال بود من به چنین امری تن در دهم. در واقع در چنان موقعیتی ما تنها یک راه بیشتر

نداشتیم و آن این بود که با رفتن بنی صدر، ما هم از شورا خارج می شدیم. من چنین انتقادی به شورای متحد چپ را می پذیرم که چرا چنین نکردیم و حتی بدون توجه به موارد اختلافی که به لحاظ نظری با بنی صدر داشتیم، تصمیم به خروج از شورا نگرفتیم. از چنین زاویه ای به شخص من هم انتقاد وارد است. حتی اگر شورای متحد چپ هم چنین تصمیمی نمی گرفت و در شورا باقی می ماند، من می بایستی شخصاً خارج می شدم. اما من مرتکب چنین اشتباهی شدم چون خود را نماینده جمعی می دانستم که در پی حفظ وحدت سازمانی آن بودم. در میان جمع ما در داخل و خارج کشور، چه بر سر قضیه بنی صدر و چه در مواردی دیگر یک پارچگی وجود نداشت. باید اضافه کنم که تا آخرین روز، من همان لایحه معروف لغو ماده هفت اساسنامه را امضاء نکرده بودم. در آن زمان دچار وضع بد روحی و دوگانگی اخلاقی شده بودم. روزی که به همراه هیئت شورای ملی مقاومت به دیدار بنی صدر رفتم، در پایان دیدار من و بنی صدر یک دیگر را در آغوش گرفته و هر دو بدون اختیار اشک در چشمانمان پر شده بود. من بنی صدر را آدمی سخت عاطفی می دانم. اما علی رغم این واقعیت یا اختلاف نظر هایی که با او در برداشت های عقیدتی دارم نمی توانم منکر شوم که او به خاطر ارزش هایی که به آن ها پای بند است، ایستادگی و مقاومت نکرده و نمی کند. باید بگویم خیلی ها از جدایی بنی صدر از شورا متأثر بودند. اما در آن موقعیت این دو انتخاب بیشتر ممکن نبود و آن این که یا شورا را حفظ کنیم یا از آن بیرون بیایم. پراکندگی و موقعیت دشوار اپوزیسیون ما را همواره به نوعی سازش های متعفن می کشاند که اگر بخواهم نام ببرم موضوع اخراج بنی صدر یکی از آن موارد بود.

علی رغم توضیحاتی که می دهی، تصویری که خارج از شورای ملی مقاومت درباره اخراج بنی صدر از شورا القاء شده بود این بود که شورای متحد چپ با آن موافقت کرده است.

خیر، حقیقت چیز دیگری است که من چند بار هم در گفتار قبلی توضیح دادم. ما با تصمیم مجاهدین در این زمینه مخالف بودیم. به همین لحاظ هم موفق شدیم تا تصمیم گیری در این مورد را از انحصار مجاهدین خارج کرده و به آن ها تفهیم کنیم که رسیدگی به این مسأله امری است مربوط به کل شورا و نه تنها مجاهدین و در نتیجه موفق شدیم موضوع را به جلسه شورا ببریم. در جلسه شورا نیز گفتیم بررسی مسأله بدون حضور بنی صدر غیر دمکراتیک است و به همین جهت هم هیئتی را برای ملاقات با او تعیین کردیم. به پیشنهاد شخص من این هیئت به ملاقات بنی صدر رفت و از او خواستیم تا در جلسه شورا شرکت کند. بنی صدر حاضر به شرکت در جلسه شورا نشد. وقتی او به اراده خود از شورا بیرون رفت و شورا با مجاهدین باقی ماند، ما چه می توانستیم بکنیم. یا می بایست از شورا بیرون می آمدیم و یا به خاطر حفظ آن و علی رغم عدم رضایتی که از این واقعه داشتیم در آن باقی مانده و آن را حفظ می کردیم. ما باید می دیدیم که تحلیل ما از مسأله کوتاه بینانه است. باید می دیدیم این قضیه داستان بنی صدر نیست و مجاهدین کمربند خود را محکم کرده اند و راه دیگر و سیاست دیگری را که نه به ائتلاف و نه به دمکراسی مربوط است در پیش گرفته اند. بر همین پایه هم می بایستی از شورا خارج می شدیم. در چنین موقعیتی ولو تنها هم که می ماندیم باید چنین تصمیمی می گرفتیم. عدم اتخاذ موضع گیری قاطع در آن مقطع، یکی از اشتباهات من به عنوان نماینده شورای متحد چپ در شورای ملی مقاومت بود. بالاخره تصمیمی را که در آن زمان به موقع نگرفتیم، مجبور شدیم يك سال بعد بگیریم.

در درون شورا مخالفت با بنی صدر پیش از همه از سوی چه چریاناتی صورت می گرفت ؟

مخالفت با بنی صدر به میزان متفاوت از درون و بیرون شورا دامن زده می شد. بخصوص نسبت به مسأله اعلام ریاست جمهوری او که پیشاپیش از

سوی مجاهدین تعیین شده بود اعتراض و انتقاد شدیدی وجود داشت. مثلاً نمایندگان دوره ای حزب دمکرات کردستان در شورا با حضور بنی صدر به عنوان رئیس جمهور مخالفت می کردند، حال آن که قاسم‌لو شخصاً حضور او را تأیید می کرد. هنگامی که اختلاف میان مجاهدین با بنی صدر بالا گرفت، قاسم‌لو با اطلاع از این اختلاف و قصد مجاهدین طی نامه ای از طرف حزب دمکرات پیشنهاد کرد تا اعزام هیئت نمایندگی حزب دمکرات به پاریس، جلسه بررسی موارد اختلاف با بنی صدر به تعویق انداخته شود. منتهی مجاهدین پیش از رسیدن نماینده حزب دمکرات جلسه را برگزار کردند. در ضمن افرادی که از طرف دفتر حزب در جلسه حضور داشتند، بدون توجه به شرایط و حساسیت لازم در مورد مسأله، با ناپختگی سیاسی روند جدایی بنی صدر و شورا را تسریع کردند. بعدها قاسم‌لو به من یادآور شد که موضع نمایندگان حزب دمکرات و سایر اعضای شورا در مورد مسأله بنی صدر و مجاهدین خطا بوده و می بایست به گونه ای رفتار می شد که به جدایی بنی صدر از شورا نینجامد.

یکی از موارد اصلی مخالفت نیروها و افرادی که به شورای ملی مقاومت پیوسته بودند حضور بنی صدر در آن و موقعیت ممتازی بود که او به عنوان ریاست جمهوری دولت موقت مهده دار بود. مخالفتی که بر پایه عضویت او در شورای انقلاب، شرکت در مجلس خبرگان، انتخابش به سمت ریاست جمهوری، ماچرای دانشگاه و نقش او در مسأله کردستان بنا شده بود. بسیاری از نیروهای اپوزیسیون حاضر نبودند نقش او را در پایه گذاری رژیم جمهوری اسلامی نادیده بگیرند. هر چند که او در مقام ریاست جمهوری، در مقابل دأرو دسته بهشتی ایستاده و از آزادی دفاع کرده و با تشکیل شورای ملی مقاومت قصد

براندازی حکومت جمهوری اسلامی را داشت. عنوان ریاست جمهوری دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران هم که او در شورا داشت خود مزید بر علت شده بود. با کنار گذاشتن بنی صدر از شورا چنین عنوان می شد که مانع بزرگی از سر راه وحدت نیروها برداشته شده و گشایشی در کار شورا حاصل شده است. این مطلب تا چه اندازه با واقمیت تطابق داشت ؟

با جدایی بنی صدر بعضی ها فکر می کردند زمینه برای گسترش شورا و وسعت بخشیدن به فعالیت های آن فراهم آمده است. مجاهدین هم چنین تصویری را القاء می کردند و این روحیه مدتی بعد از کناره گیری بنی صدر حفظ شد. با خروج بنی صدر مجاهدین طرح پیشنهادی انتشار ارگان شورای ملی مقاومت و بحث پیرامون آن را پیش کشیدند و این به خیال آن ها نخستین اقدام عملی در جهت بخشیدن هویت مستقل به شورا پس از خروج بنی صدر بود. نشریه ای که از آن پس به نام شورا انتشار یافت در واقع ادامه همان سیاست صفحات شورا در نشریه مجاهد بود که اکنون به صورت جداگانه ای انتشار یافته و رونوشت سیاست های بزرگ شده روزنامه مجاهد بود. مجاهدین چنین وانمود می کردند که عدم انتشار ارگان تا آن زمان نتیجه مخالفت بنی صدر بوده و این مانع برداشته شده است. اما از آن جا که شورا دارای سیاست مدونی که از بحث جمعی اعضای آن به دست آمده باشد نبود، لذا متن سخنرانی رجوی برای سازمان مجاهدین به صورت سیاست شورای ملی مقاومت در نشریه چاپ شده و تبلیغ می شد.

در پی بروز اختلاف میان مجاهدین با بنی صدر و جدایی آن ها عده ای بر این باور بودند که مبنای این اختلاف تغییر سیاست در مشی مجاهدین و نزدیکی آن ها به شوروی است. نزدیکی آن ها به فدایی ها هم مصداقی بر این ادعا بود. در

این زمینه چه می گوئی ؟

در جلسات فوق العاده شورا که مجاهدین برای رسیدگی به اختلاف خود با بنی صدر فراخوانده بودند، یکی از نکاتی که مطرح شد همین مسأله بود. در نامه بنی صدر به مجاهدین هم اشاره ای به تغییر خط مجاهدین و هم پیمانی آن ها با فدایی ها آمده بود. ما همیشه این احساس و احتمال را درباره مجاهدین می دیدیم که آن ها نیروهای دیگری را برای اجرای طرح و نظریه راه رشد غیر سرمایه داری انتخاب کنند. مجاهدین اصولا این طرز فکر و الگوی کشورهای معینی را از قدیم داشته و هنوز هم دارند. هر چند پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و دوره اول فعالیت شورا چنین تفکری به عقب رانده شده و آن ها سیاست های متمایز دیگری اتخاذ کردند.

بهرحال. در زمان خروج بنی صدر و اختلافات با او، ارزیابی ما این بود که مجاهدین احتمالا به علت شکست های سیاسی در زمینه شورا، از نظریه ائتلاف دمکراتیک با تکیه بر نیروهای مترقی، شهروندی و ملی ناامید شده و قصد ایجاد یک جبهه خلقی را دارند. به همین جهت پس از بحث با عده ای از رفقا به این نتیجه رسیدیم که می بایست در این مورد با آن ها گفتگو کنیم. پس با رجوی تماس گرفته و خواستیم تا پیش از برگزاری جلسه فوق العاده شورا، با او گفتگو کنیم. رجوی اعلام کرد در آن شرایط امکان خروج از محل سکونت و بحث شخصی را ندارد، اما با مهدی ابریشمچی و برخی دیگر از اعضای سازمان بحث کرده و آن ها به ملاقات ما خواهند آمد و نظراتی که ارائه دهند همان نظرات او خواهد بود. در پی این مطلب روز بعد من، بهمن نیرومند، ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی، کامبیز روستا و هدایت الله متین دفتری در یکی از خانه های مجاهدین در شهر پاریس جمع شدیم و با مهدی ابریشمچی و محمود عضدانلو نمایندگان سازمان مجاهدین ملاقات کردیم. ما به آن ها گفتیم اگر قرار باشد شورا از نظریه وحدت و ایجاد یک جبهه ملی ائتلافی عدول کرده و به یک جبهه خلقی تبدیل شود، ما با چنین سیاستی همراهی نخواهیم کرد. پس از بحث طولانی در این زمینه ابریشمچی گفت چنین چیزی نیست، بلکه قضیه برعکس است. برداشت

مجاهدین از وضعیت ایران این است که هر نیرویی خود را به سیاست شوروی ببندد پیروزی نخواهد داشت و همه نیروهای دیگر را در مقابل خویش قرار خواهد داد. او می گفت: "نظر مجاهدین این است که اگر در ایران يك حکومت نیم بند هم سر کار بیاید، به صرف این که پایگاه نظامی به آمریکا ندهد، شوروی با چنین حکومتی توافق خواهد داشت. اما مساله ما مساله غرب و در درجه اول آمریکایی ها است. یعنی باید گره اخم از پیشانی آمریکا به سمت ما گشوده شود، وگرنه لبخند شوروی برای ما مرگ بار خواهد بود. لذا کوشش ما این است که با بسیج تمامی نیرویمان يك کارزار بزرگ دیپلماتیک جهت جلب همکاری و تمایل اردوی غرب نسبت به خود را راه بیندازیم." ابریشمچی ماجرا را به همین روشنی بیان کرد. والحق و الانصاف که از فردای آن روز آن ها به عملی ساختن آن مواضع پرداخته و با سادگی و سهل انگاری خاصی در سیاست که همه شاهد آن بودیم عمل کردند. تا این که غربی ها وارد سیاست دیگری شده و بالاخره عذر مجاهدین را از فرانسه خواستند.

نتیجه و تأثیر کارزاری را که از آن صحبت کردی در سیاست شورا چه می دانی ؟

مجاهدین با روشی این سیاست را پیش گرفتند که شورا را دچار تناقض کرد. آن ها از سویی در مقابل نیروهای دمکرات، آزاد اندیش و لیبرال ایرانی سیاست تندروانه، افراطی و سرکوبگرانه ای را در پیش گرفتند و از سوی دیگر با ارباب بین الملل سرمایه با لبخند و اغوش باز برخورد کردند. آن هم با راست ترین جناح های جهان سرمایه داری که نمونه زنده آن ملاقات با هانس دیترایش گنشر وزیر امور خارجه آلمان بود. خاطرلم هست پیش از انجام این ملاقات مهدی ابریشمچی به من تلفن کرد و گفت تا همراه او به ملاقات با گنشر بروم. من به این مطلب پاسخ منفی دادم و گفتم که روابط بین المللی هم بهرحال دارای حد و حدودی است. گنشر آدم معینی است

که سیاست معینی را نمایندگی می کند و ملاقات ما با او درست نیست. آن ملاقات بین آن ها صورت گرفت و در پی آن مجاهدین نیز با چاپ عکس و تفصیلات درباره این ملاقات بی باکانه چنین خطی را دنبال کردند. شاید این نتیجه خود بزرگ بینی مجاهدین بود. هر چه بود آن ها این خط را به گونه ای دنبال کردند که جریان چپ را در مجموع از شورا دور ساختند. چون چنین به نظر می آمد که آن ها به هر قیمتی، ولو از طریق امپریالیسم می خواهند به قدرت برسند. این رفتار مجاهدین در اپوزیسیون ایران بحث های فراوانی ایجاد کرد. برخی از هواداران مجاهدین از این بابت خوشحال بودند و می گفتند با اتخاذ چنین سیاستی و در پی هر ملاقاتی که میان مجاهدین و شخصیت های غربی رخ می دهد و مجاهدین با نمایندگان پارلمان اروپا تماس می گیرند یا مثلاً از طرف کندی سناتور آمریکایی تأییدیه ای به نفع آن ها چاپ می شود، باعث پیروزی مجاهدین است. حال آن که این نوع سیاست ها نشان می داد مجاهدین در رفتار سیاسی خود ماکیاولیسم را ملاک عمل قرار داده اند. در این دوره شورا در تناقض افتاد. از سویی درب های آن را می بستند و حاضر به نزدیکی با هیچ فرد دمکرات، لیبرال و ملی ایرانی نبودند و حملات خود را روز به روز به آن ها تشدید می کردند و از سوی دیگر مرتب سرگرم جمع آوری آلبوم های عکس و امضاء از احزاب، سندیکاها و شخصیت های غرب بودند. گویی اصرار عجیبی داشتند تا احساس کنند واقعاً دولت موقت هستند و با فلان فرماندار آمریکایی عکس تمام قد انداخته اند. بگذریم که بسیاری از این عکس ها فاقد هر ارزشی بودند، چون مورد توافق طرفین نبوده و دلیلی بر توافق آن شخصیت یا عنصر برجسته غربی با شورای ملی مقاومت و اهداف آن به شمار نمی آمد. بعد ها روشن شد نمایندگان شورا در مجالس رسمی چون کنگره ها و اجلاس های احزاب شرکت یافته و عکاس خود را هم همراه می بردند و زمانی که نمایندگان شورا برای ارائه کتاب لیست شهدا و جنایات خمینی به شخصیت های مزبور مراجعه می کردند، عکاس هم عکسبرداری می کرد و بعد این عکس ها را با تفصیلات در نشریه شان به چاپ می زدند. اتخاذ این

روش در چند نوبت باعث اعتراض شخصیت های اروپایی و آمریکایی شد و در عمل به بی اعتمادی آن ها نسبت به شورا انجامید.

پس از جدایی بنی صدر از شورا چه کردید ؟

پس از جدایی بنی صدر ما بار دیگر مسأله ایجاد فرستنده رادیویی را مطرح کردیم. مجاهدین این بار در پاسخ به پیشنهاد ما گفتند: "بسیار خوب. اگر اعضای شورا توافق دارند ما با عراق تماس بگیریم و برای ایجاد يك فرستنده رادیویی درخواست امکانات کنیم."

به خاطر دارم هرگاه سخن بر سر ایجاد تماس و دریافت امکانات از عراق پیش می آمد، رجوی می گفت: "اگر روزی روزگاری قرار بر این شود تا ما از امکانات عراق استفاده کنیم، پیش شرط ما این خواهد بود که عراق می بایستی روابط خود را با تمامی ضد انقلابیون سلطنت طلب و دیگران قطع کند". گذشت زمان نشان داد که عراق در بند این حرف ها نیوده و روابط سایر گروه ها و رفت و آمد آن ها به عراق ادامه یافت.

بهرحال. مجاهدین پیشنهاد کردند هیئتی از سوی شورا تعیین شود تا با سفارت عراق در پاریس تماس گرفته و بر پایه اصول شورا در مورد دریافت امکانات جهت ایجاد يك فرستنده رادیویی با عراقی ها وارد مذاکره شود. ما با این تصمیم علی الاصول موافقت کردیم. در پی این تصمیم در جلسات شورا در مورد سیاست رادیو و حقوق اعضای شورا در مورد تقسیم وقت و برنامه های رادیو چندین ماه بحث بود. مجاهدین خواستار تمامی وقت رادیو بودند و استدلال می کردند که برای وصل نیروهایشان به سازمان و سازماندهی نیروهای نظامی به همه وقت رادیو نیاز دارند. ما چندین بار به آن ها توضیح دادیم البته می توان وقت محدودی را به این کار اختصاص داد. اما رادیوی اپوزیسیون را نباید جانشین دستگاه مورش کرد. شنونده عادی چنین برنامه ای را گوش نخواهد کرد. اما مجاهدین به این حرف ها وقعی نمی گذاشتند.

اگر قرار بود همه وقت رادیو در اختیار مجاهدین باشد، پس شورا دیگر چه کاره بود و اصولاً چه ضرورتی داشت که در این زمینه بحث جمعی انجام گیرد ؟

مجاهدین به روشنی نمی گفتند که رادیو به آن ها تعلق خواهد داشت، بلکه مرتب تکرار می کردند وقت زیادی از برنامه رادیو را لازم دارند. رجوی حتی چندین بار به نمایندگان سازمان مجاهدین توضیح داد تا حرفشان را درباره میزان وقت به روشنی بزنند و اگر مثلاً برنامه رادیو روی هم سه ساعت است، چه میزانی از آن را لازم دارند تا بتوان بقیه وقت را میان سایر جریان های عضو شورا تقسیم کرد. از دیگر گروه ها نیز خواسته می شد بگویند هرکدام چقدر وقت از برنامه رادیو را احتیاج دارند.

بالاخره پس از بحث بر سر این نکات ما گفتیم رادیو بازار مکاره نیست که هر کس در آن حرف خود را بزند. شورا نیاز به یک سیاست معین دارد تا از طریق رادیو آن را در اختیار مردم بگذارد.

سرانجام کار به تصمیم گیری رسید. رجوی اعلام کرد به مجاهدین توضیح داده است غیر ممکن است شورا به نام خود رادیو بگیرد و آن را در اختیار مجاهدین قرار دهد. با این همه او موظف است پیشنهاد مجاهدین را در این زمینه در اختیار شورا قرار دهد تا بر سر آن تصمیم گیری انجام شود. سرانجام به پیشنهاد رجوی موضوع گرفتن رادیو به نام شورا و قرار دادن آن در اختیار مجاهدین مورد رأی گیری قرار گرفت. تا آن جا که به خاطر دارم به غیر از دو سه نفر، بقیه به این پیشنهاد رأی مخالف دادند. با روشن شدن نتیجه آراء رجوی رو به نمایندگان سازمان مجاهدین کرد و گفت: "دیدید که شورا با این امر موافق نیست. اکنون بروید و به فکر خودتان باشید." همه حرکات در واقع بازی دیپلماسی مجاهدین بود. در حالی که شورا هیئتی را برای بحث با عراقی ها بر سر گرفتن رادیو انتخاب کرده و گویا در این مورد مذاکراتی هم شده بود.

هیئتی از مجاهدین ؟

نه. از شورای ملی مقاومت هیئتی انتخاب شده بود تا با عراقی ها تماس بگیرد و این تماس هم انجام شده بود. طرف عراقی گویا آدمی ناشی بوده و وقتی هیئت برای بار دوم به سفارت عراق در پاریس مراجعه کرده گفته بود روز پیش يك هیئت در همین زمینه با آن ها تماس گرفته است. یعنی همان زمانی که مجاهدین با ما بر سر چگونگی برنامه و تقسیم وقت در گفتگو بودند، کار خود را می کردند و با عراقی ها جداگانه وارد مذاکره شده بودند.

مدتی پس از خروج بنی صدر از شورا موضوع اختلاف مجاهدین با حزب دمکرات بالا گرفت. این اختلاف گویا بر مبنی اعتراض مجاهدین به مذاکراتی بود که حزب دمکرات کردستان، بدون اطلاع شورا با رژیم خمینی انجام داده و سرو صدای آن در مطبوعات بلند شده بود. در این زمینه چه می گویی ؟

این موضوع دیگر مربوط به دوره پایان کار شورا بود. در آن روزها حزب دمکرات پیشنهادی مبنی بر گسترش شورا ارائه داده بود. موضوع گرفتن فرستنده رادیویی از عراق نیز در میان بود و قرار بود تا این دو مساله در دستور کار جلسه شورا قرار گیرد. با تشکیل جلسه، مجاهدین موضوع گسترش شورا و رادیو را از دستور جلسه خارج کرده و مساله ملاقات هیئت نمایندگی حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی را پیش کشیدند و اعلام کردند شورا می بایست در این مورد به بحث پرداخته و موضع بگیرد. مجاهدین می گفتند تنها راه سرنگونی رژیم خمینی راه قهر آمیز است. پس چگونه ممکن است که حزب دمکرات به عنوان عضو شورا با رژیم خمینی وارد مذاکره شود ؟ استدلال حزب دمکرات کردستان در جلسه ای که قاسملو هم در آن حضور داشت این بود که آن ها استراتژی سرنگونی قهرآمیز را می پذیرند، اما مذاکره را رد نمی کنند چون مذاکره ادامه سیاست است و در بسیاری از جنگ های آزادی بخش، چون چنگ ویتنام، ضمن نبرد با

آمریکا مذاکره نیز انجام گرفته است. اگر سازمان مجاهدین با چنین روشی مخالفت کند این به معنی فهم ناقص از سیاست و تعطیل آن خواهد بود. گذشته از این که آن ها پیشنهاد مذاکره از سوی دولت ایران به حزب دمکرات را به شورا گزارش کرده اند. قاسملو می گفت: "جنبش کردستان مدت ۵ سال است با رژیم خمینی در حال جنگ است و چنین نیروی درگیر در جنگ را نمی توان با وعده سرخرمن دلگرمی داد. افراد پیشمرگه ما کفش در پای و قند و چای روزانه ندارند. شما در این مدت به این جنبش در حال جنگ چه کمکی کرده اید که امروز حتی حق مذاکره سیاسی را نیز می خواهید از آن سلب نموده و به این ترتیب قیومیت خود را بر آن به نمایش بگذارید؟ ما چنین حقی را به هیچ کس تفویض نمی نماییم و به شورا هم نخواهیم داد. همان گونه که حق مذاکره برای سازمان شما وجود دارد و با عراق به مذاکره پرداخته اید، ما نیز حق مذاکره داریم. ما در عین مذاکره اخلاقاً خود را موظف می دانیم شورا را از ماجرا مطلع کنیم و می دانیم که این مذاکره با رژیم خمینی به نتیجه نخواهد رسید و آگاه هستیم که این رژیم به ما خود مختاری نخواهد داد. اما رژیم خمینی در تبلیغات دائمی خود خطاب به مردم کردستان مرتب مدعی می شود حاضر است به خواسته های آن ها رسیدگی کرده و آماده مذاکره است. رژیم خمینی در تبلیغات خود همواره ادعا می کند رهبران کردستان آدم های فریب کار و گمراه هستند که مردم را به گمراهی برده و مانع از برقراری صلح و آرامش در کردستان هستند. پس ما ناچار هستیم برای خنثی کردن تبلیغات رژیم در میان مردم کردستان و تداوم مبارزه، مذاکره را به عنوان ادامه سیاست پیش ببریم و شما قصد دارید با جلوگیری از آن حقوق دمکراتیک ما را سلب کنید." قاسملو اضافه کرد: "پیشمرگه های کرد مدت ۵ سال است که به دور از خانمان و امکان معاش با رژیم خمینی در حال جنگ هستند. خودداری ما از مذاکرات باعث کارایی تبلیغات رژیم در میان مردم کرد خواهد شد. ما با انجام مذاکره دو هدف را دنبال می کنیم. اول این که تبلیغات رژیم را خنثی کرده و عملاً به توده ها ثابت می کنیم رژیم خمینی حاضر نیست به ما خود

مختاری بدهد و از این طریق روحیه بسیج توده های کرد را افزایش خواهیم داد و دوم امکان تنفس برای نیروهای نظامی خود را فراهم می سازیم. این یکی از قوانین جنگ مسلحانه توده ای است و شما نمی توانید برای ما و نیروهایمان قانون جدید جنگ تنظیم کنید*.

پاسخ مجاهدین چه بود ؟

آن ها ضمن توضیح مفصل پیرامون ضرورت سرنگونی قهری رژیم خمینی و سازمان دادن مبارزه مسلحانه و نفی مذاکره، در پاسخ به گفته های قاسملو اعلام کردند "شما يك نیروی محلی و منطقه ای هستید و ما يك نیروی سراسری و لذا تعهد ما هم تعهدی سراسری است" مجاهدین معتقد بودند که تنها مرجع تعیین کننده حق مذاکره، شورای ملی مقاومت است و حزب دمکرات یا هر سازمان دیگری دارای چنین حق جداگانه ای نیست و باید متعهد شود که از آن پس مذاکره ای نخواهد کرد. در غیر این صورت می بایست تکلیف خود را با شورا روشن کند.

مکس الفمل حزب دمکرات کرهستان چه بود ؟

آن ها نظریه مجاهدین را نپذیرفتند. اما پذیرفتند از آن پس پیش از هرگونه مذاکره ای با نمایندگان دولت جمهوری اسلامی ماچرا را به اطلاع شورا برسانند.

آیا در مصویات شورای ملی مقاومت اصولاً مصوبه ای درباره نوع مذاکره ای با رژیم خمینی وجود داشت یا این که مجاهدین این نظریه را از يك اصل عمومی تر مبنی بر این که با دشمن نباید وارد مذاکره شد استنتاج می کردند ؟

به باور من این مسأله نوعی بهانه جوئی از طرف مجاهدین بود. آن ها مشغول تنگ کردن شورا و جمع و جور کردن سازمان خود بودند. هدفشان

هم تبدیل شورا به وسیله بلا اراده ای بود و حزب دمکرات یکی از موانع دست و پا گیر در راه چنین هدفی محسوب می شد. پس از بیرون رفتن بنی صدر دیگر نوبت به حزب دمکرات رسیده بود که می بایست یا به مجاهدین تمکین می کرد و یا به سرنوشت بنی صدر دچار می شد. در زمینه مذاکره حزب دمکرات با رژیم بد نیست به مطلبی اشاره کنم که بین من و رجوی رد و بدل شد. خاطر م هست در گفتگویی که با رجوی در این مورد داشتیم به او گفتم حزب دمکرات همواره با رژیم های حاکم مذاکره کرده و این مطلب جدیدی نیست. رجوی این اصل را پذیرفت و حتی برای حل مساله متنی را در این باره با خط خود نوشت و من هنوز دستخط او را دارم. رجوی در آن متن مذاکره با هیئت های نظامی و دولتی ایران پیرامون حل و فصل مسایل مربوط به امور جنگ در کردستان را از وظایف و حقوق اولیه حزب دمکرات دانسته است. می خواهم بگویم که اعتراض آن ها به ماجرای مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی، در واقع بهانه مجاهدین برای دامن زدن به اختلاف با حزب دمکرات جهت تثبیت رژیم و اتوریتته مطلق در شورا بود.

این گفتگو چه زمانی میان شما رخ داد ؟
در جریان همان اعتراض ها به مذاکره حزب دمکرات کردستان با رژیم خمینی. من به رجوی گفتم کردها همواره از فرصت مذاکره جهت ایجاد امکان تنفس در مبارزه استفاده کرده اند و اصولا جنبش کردستان بدون مذاکره نمی تواند ادامه پیدا کند. بارها اتفاق افتاده است که بر سر مبادله اسرا یا تحویل جنازه های کشته شدگان بین طرفین مذاکره و مبادله انجام می گیرد. در برخی موارد بر سر ساعات عبور و مرور و کنترل چاده ها توسط نیروهای طرفین، ما بین نیروهای متخاصم توافق ضمنی صورت گیرد می پذیرد. این توافقات نمی توانند بدون مذاکره انجام گیرند و اصولا جزو قانون مندی جنگ های چریکی هستند. گذشته از این حزب دمکرات از اولین روزهای انقلاب، اصل مذاکره با رژیم بر سر خود مختاری را پذیرفته و به

اجرا درآورده است. اما استدلال مجاهدین این بود که از ۲۰ خرداد ۱۳۶۰، یعنی آغاز نبرد علنی و آشکار میان رژیم خمینی و سازمان مجاهدین، تمامی خصلت های رژیم تغییر کرده و مذاکره حزب دمکرات با آن قابل توجه نیست.

کار آن جلسه بالاخره به کجا رسید ؟

علی رغم بحث های طولانی حزب دمکرات کردستان نظر سازمان مجاهدین را نپذیرفته و اصل حق مذاکره را برای خود و دیگران محترم شمرد. مجاهدین هم که در پی آن بودند تا شورا در این زمینه موضع گرفته و اعلامیه ای را با امضای خود صادر کند. با مقاومت حزب دمکرات، ما و عده ای دیگر از اعضای شورا این اعلامیه صادر نشده و جلسه به این ترتیب خاتمه یافت. با این قرار که در جلسه بعدی به این مسأله رسیدگی شود.

این همان جلسه ای بود که در آن مجاهدین حزب دمکرات کردستان را از شورای ملی مقاومت کنار گذاشتند ؟

مجاهدین این جلسه را بدون دعوت از حزب دمکرات فراخواندند. موضوع تشکیل جلسه را هم تلفنی به من اطلاع داده و ضمن دعوت از من گفتند که از حزب دمکرات برای شرکت در آن جلسه دعوت به عمل نیامده است. این دیگر تبلور تمام عیار شیوه و نحوه تفکر مجاهدین نسبت به کار شورایی بود و نشان می داد که دیگر کار مجاهدین و شورا به پایان رسیده است.

مجاهدین چند هفته پیش از برگزاری جلسه ای که مربوط به بررسی وضعیت حزب دمکرات می شد، در نشریه خود خیر "انقلاب ایدئولوژیک" را با چاپ بیانیه ای اعلام نموده و با تبریک و تهنیت به پیوند فرخنده مسعود رجوی با مریم عضدانلو رهبری نوین انقلاب را تعیین کردند. از این مقطع دیگر اطمینان حاصل کردم که کار شورا به پایان رسیده است. از این رو اعلام کردم در جلسه ای که از سوی مسئول شورا دعوت شده شرکت

نخواهم کرد و از رفقای سازمانی خود نیز خواستم تا هر چه زودتر موضع قطعی و نهایی خود را در مورد عضویت در شورا اتخاذ کنیم. واقعیت این بود که در این زمینه کمی هم دیر کرده بودیم. در پی گفتگو با رفقا و تصمیم گیری، اعلامیه ای در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ برای توضیح ماجرا در افکار عمومی تهیه کردیم.

به ماجرای "انقلاب ایدئولوژیک" در درون سازمان مجاهدین که با اعلام ازدواج مسمود رجوی با مریم همدانلو رسمیت یافت برخوام گشت. پیش از آن ماجرای جدایی شما از شورای ملی مقاومت را دنبال کنیم. اعلامیه ای که از آن صحبت کردی در چه موردی بود.

درباره جداییمان از شورای ملی مقاومت، رفقای ما بهمین نیرومند و کامبیز روستا که پیش از جلسه به پاریس رفته بودند، عدم شرکت ما را در جلسه شورا با متین دفتری و نماینده حزب کار ایران در میان گذاشته و از آن ها می خواهند که اعتراض ما را به عدم دعوت از حزب دمکرات در جلسه شورا مطرح کنند. آن ها این مساله را در جلسه طرح کرده و شرکت کنندگان در جلسه به این نتیجه می رسند که حزب دمکرات را برای شرکت در جلسه دعوت کنند. بعد هم به من اطلاع دادند که حزب دمکرات دعوت شده است و از من خواستند برای شرکت در جلسه به پاریس بروم. البته این تصمیم گیری بی مورد بود، چرا که مجاهدین همانند مورد بنی صدر تصمیم خود را گرفته بودند. در ضمن از جلسه شورا برای من خبر آوردند که وقتی خبر عدم شرکت ما به اطلاع جلسه رسیده بود، رجوی گفته بود: "بسیار خوب تهرانی اصولا دیگر نماینده نیست و شورای متحد چپ نماینده دیگری را به شورا اعزام کرده است". همان شب رجوی به من تلفن کرد و گفت: "به چه دلیل به جلسه شورا نمی آیی؟" ما مساله شما را حل کردیم و حزب دمکرات را به جلسه دعوت خواهیم کرد. آیا مساله ات حل شد؟" در پاسخ او گفتم:

"خیر، ما تصمیم خود را گرفته ایم" پرسید: "واقعاً این را می گویی و آیا این تصمیم نهایی ات است" پاسخ دادم: "بله این تصمیم نهایی ماست، اما حتماً یک بار دیگر همدیگر را خواهیم دید و با هم مفصلاً بحث خواهیم کرد. فقط می خواهم نکته ای را به شما بگویم و آن این که کمی خویشترن دار باش. هنوز خبری نشده می خواهید در برابر ما یک سازمان دیگر علم کنید و از این روشتان پیداست که به آخر خط رسیده اید". منظورم اشاره ای بود به مطالبی که رجوی در پی اطلاع از عدم حضور من در جلسه شورا گفته بود. او که متوجه منظور من شده بود در پاسخ گفت: "من این حرف را آن گونه نگفته ام و بعداً در این مورد با هم صحبت خواهیم کرد" و خدا حافظی کرد و گوشه را گذاشت.

بهرحال، در جلسه آن شب شورا شرکت نکردیم و روز بعد هم اعلامیه جدایی از شورا را پخش کردیم.

آیا پیش از جدایی هیچ کوشش مشخصی برای تفییری اساسی در وضعیت شورا کردید. تفییری که هنوز راه نجاتی را باقی بگذارد یا این که همه چیز را از دست رفته می پنداشتید ؟

آخرین تلاش ما پیش از جدایی، برای یافتن راه حلی که بتواند شورا را از بن بست که در آن قرار گرفته بود نجات دهد، طرح پیشنهاد تشکیل یک شورای هماهنگی ملی با شرکت سایر نیروهای انقلابی، ملی و دمکرات بر اساس پذیرش اصول استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بود. پس از پایان یکی از اجلاسهای شورا، هنگامی که به بیان نظرات انتقادی شدید خود پرداختیم، رجوی در پایان جلسه سر میز شام نزد من آمد و پرسید: "چرا دلگیر هستی. بیا بنشینیم و بحث کنیم". من و نیرومند آن شب تا پاسی از نیمه شب با او درباره بن بست شورا به گفتگو نشستیم. ما با طرح نظرات خود راه حل خروج شورا از بن بست را به صورت فراخواندن سایر نیروهای مستقل، مبارز و دمکرات از جانب شورا برای تشکیل یک شورای

هماهنگی ملی تلقی کرده و آن را به رجوی پیشنهاد کردیم. رجوی در آن ملاقات از ما خواست تا این طرح را به صورت کتبی تنظیم کرده و برای او ارسال کنیم تا پس از مطالعه در اختیار سایر اعضای شورا قرار دهد. پس از گذشت چند روز این طرح را تنظیم کرده و همراه با نامه ای برای رجوی ارسال کردیم. ماه ها گذشت تا این که سرانجام این طرح، به انضمام طرح اصلاحی حزب دمکرات، درباره شورای ملی مقاومت توسط مجاهدین در اختیار سایر اعضای شورا گذاشته شد. اما دیگر دیر شده بود و جدال های درونی مجاهدین و تصمیم گیری آن ها برای حرکت به سمت يك سیاست جدید که در "انقلاب ایدئولوژیک" تبلور یافته بود و بروز اختلافاتشان با حزب دمکرات کردستان، بحث پیرامون این دو طرح را عملاً ملغی کرد.

سازمان مجاهدین پس از این که مدت چهار سال از ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ گذشته بود، هنوز به اعضاء و هواداران خود و هم چنین به مردم ایران امید سرنگونی سریع رژیم خمینی را می داد. آن ها نه تنها آماده نبودند نتایج این استراتژی را به اطلاع مردم برسانند، بلکه همواره بر ادامه آن هم تاکید می کردند. آن ها در برخی گرفتار آمده بودند و تصور می کردند بتوانند با جرح و تعدیل در رهبری سازمان اختلافات را تخفیف داده و بر آن سرپوش گذارند. با این امید به ماجرای "انقلاب ایدئولوژیک" پناه برده و با شور و شوق اعلام کردند که سازمان و رهبری آن به مرحله عالی تری ارتقاء یافته است. تضادهای درونی سازمان مجاهدین آنقدر شکننده بود که دیگر امکان هر گونه بحث دمکراتیک را از میان برداشته بود. بعد ها متوجه شدیم که در همان زمان، مجاهدین در بحث دو ماهه درون سازمانی درگیر بوده که در پی آن پرویز یعقوبی یکی از کادرهای اولیه سازمان مجاهدین از آن ها جدا شده است. با این وضعیت طرح پیشنهادی ما اصولاً مطرح نبود. به همین جهت آن ها این طرح را به منظور ایجاد نوعی آرام سازی در صفوف شورا و برخورداری از فرصت برای رسیدگی به امور درون سازمانی خود میان اعضاء توزیع نمودند، اما هیچ گاه بحثی پیرامون آن درنگرفت. مجاهدین هم زمان با پخش طرح پیشنهادی ما و طرح حزب دمکرات، مذاکره

نمایندگان حزب دمکرات با نمایندگان رژیم خمینی را به صورت مساله اصلی درآورده و استدلال کردند با کسانی که با رژیم خمینی مذاکره کرده اند همکاری مشترک نخواهند کرد. به این ترتیب مجاهدین پیشنهادهای مطروحه در آن طرح ها را تعلیق به محال کردند. ما متوجه شدیم که دیگر زمان برای حل مساله ای به نام شورای ملی مقاومت سپری گشته است. مجاهدین مصمم شده بودند با حرکت به سمت يك سویه کردن شورا همه را مجبور کنند یا تابع و در اختیار آن ها باشند یا کنار بروند. با این وضعیت تصمیم گرفتیم از شورا خارج شویم، چرا که علی رغم همه اختلافاتی که بین گروه ما پیش آمده بود، با این همه معتقد بودیم دیگر بقای يك نیروی سوسیالیست و دمکرات در شورای ملی مقاومت قابل توجیه نیست و به این دلیل در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۴ اعلامیه خروج از شورا منتشر کردیم.

ما دیگر به این نتیجه رسیده بودیم که مجاهدین نه تنها از شورای ملی مقاومت، بلکه از ارزش های اساسی سازمان خود نیز گام پس گذاشته اند. آن ها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان "انقلاب ایدئولوژیک" و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان رهبری نوین انقلاب ایران، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند. از چنین مقطعی دیگر ماندن در ساختاری به نام شورای ملی مقاومت میسر نبود. آن ها در ادامه چنین روشی، با استقرار در خاک عراق تیر خلاص را به شانس تاریخی خود شلیک کردند. البته هنوز این جا و آن جا به نام شورای ملی مقاومت سخن می گویند، اما همه می دانند که چنین پدیده ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است.

پس از خروج شما از شورا، مجاهدین در تبلیغات خود ادعا کردند قصد داشته اید با پیش کشیدن نظریه و سمت بخشیدن به دامنه ائتلاف در شورا، آن را از مشی انقلابی منحرف کرده

و به سمت سازش و مصالحه با عناصر وابسته سوق دهید. در توجیه این مطلب هم ادما کردند می خواسته اید پای درپادار مدنی را به شورا باز کنید. از نظر آن ها همین برای حکومت شما کافی بود. می خواستم نظرت را در این مورد بدانم .

پس از جدایی ما از شورا رجوی در يك سخنرانی که از رادیو مجاهد پخش شد، در حمله به حزب دمکرات ادما کرد آن حزب همواره سعی داشته نیروهای دست راستی مانند مدنی و نزیه را به شورا بیاورد. درباره من هم گفت آن کسی که خود را نماینده چپ و شورای متحد چپ می داند، او و سازمان مجاهدین را برای پذیرش مدنی زیر فشار می گذاشته است. واقعیت این بود که من مخالف ورود کسی به شورا نبودم و به نظر من هر کس اصل استقلال و آزادی را می پذیرفت، می توانست عضو شورا شود. اما من هیچ گاه نام کسی را برای عضویت مطرح نکردم. مجاهدین در واقع از نظریه معروف یا با ما یا برما پیروی می کردند. یعنی اگر با ما نبود تو را به لجن خواهیم کشید.

در پایان می خواستم اضافه کنم که تجربه من با مجاهدین تجربه بسیار آموزنده و تلخی بود و جدایی ما از مجاهدین هنوز به لحاظ عاطفی برای من حل نشده است. به این دلیل که آن ها یکی از امید های بزرگ ایران بودند. تکامل انحرافی بعدی مجاهدین ضربه بزرگی به روحیه من وارد کرده است. همکاری من در ائتلاف با مجاهدین شاید یکی از نادرترین تصمیمات سیاسی بود که با آگاهی تمام و رضایت درونی عمیق اتخاذ کردم و این ائتلاف را به لحاظ تاریخی گامی درست می دانستم و هنوز نیز آن تصمیم را صحیح می دانم و از این که انحراف مجاهدین کار را به این جا کشاند واقعاً تأسف می خورم. این که مجاهدین از ظرفیت لازم و مناسب سیاسی برای به دوش کشیدن پرچم آزادی، استقلال، پیروزی و بهروزی ملتی محروم ماندند، جای خوشحالی ندارد. سقوط مجاهدین و استقرار آن ها در

ایستگاه آخر و به اصطلاح خودشان "درجوار خاک میهن" در حقیقت نشان دهنده شکست آن‌ها در يك مبارزه ملی بود. آن‌ها از آن جایی که تحمل و جسارت بیان این شکست را نداشتند و نتوانستند با تکیه به اقشار و نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران راهی مستقل و ملی را بپیمایند، به سراشیب وابستگی درغلطیدند.

مجاهدین دچار این پندار باطل شده اند که گویا ایران را می‌توان به وسیله يك سازمان شبه نظامی ایدئولوژیک نجات داد و اداره کرد. آن‌ها خیال می‌کنند با تکیه به نیروی بیگانه و خروج از عرصه پیکار ملی جامعه می‌تواند نیروی لازم برای سرنگونی خمینی را فراهم آورد. نزدیکی مجاهدین با نیروهای ارتجاعی حزب بعث که از موضع ضعف انجام گرفته، خطری است که جنبش انقلابی ایران را تهدید می‌کند. در گذشته میان سازمان‌های مبارز سیاسی ایران هر گونه گرایش ایدئولوژیک و حتی الگوهای رنگارنگ غیر ایرانی وجود داشت، جز الگوی بعثیستی و اخوت پان عربیستی که آن‌ها در اثر همکاری مجاهدین با جریان بعثی‌ها وارد بازار سیاست ایران می‌شود. علی‌رغم سیاست‌های بلند پروازانه شاه و خمینی در قبال کشورهای عربی همسایه ایران، ناپیوستگی این خط را نادیده بگیریم که رژیم‌های ارتجاعی و بعثی‌دنیای عرب، سالیان درازی است به خوزستان چشم داشته و ادعای ارضی بر این منطقه از خاک کشور ما را دارند. لذا تبنانی سازمان مجاهدین یا همکاری آن چنانیش با این گرایش، از دست دادن خصوصیات ایرانی این سازمان و تبدیل آن به حزب برادر یا اصولاً شعبه‌ای از يك تفکر برون مرزی است که زیان بزرگی به جغرافیای سیاسی ایران وارد کرده است.

خروج شما از شورای ملی مقاومت از هم پاشیدگی شورای متحد چپ را به دنبال داشت. به نظر تو چه عواملی باعث شد تا جدایی از شورای ملی مقاومت و شکست در این ائتلاف، هملا

شکست سازمان شما را در پی داشته باشد. تا آن جا که بدون ماندن در آن ائتلاف، گویی ضرورت وجودیش را هم از دست می داد ؟

وقتی شورای متحد چپ به عضویت شورای ملی مقاومت پذیرفته شد در آن يك پارچگی سیاسی وجود داشت و همه از این پیوند خرسند بودند. در مقابل هر چه این ائتلاف نزول کرده و تضعیف شده و بالاخره به بن بست رسید، تضادهای درونی شورای متحد چپ بالا گرفت. عده ای از ما بر این عقیده بودند که بقای ما در شورای ملی مقاومت بیهوده است و می بایست در این باره چاره ای بیندیشیم. چاره را هم در این می دانستند که بایستی در رابطه با شورا بیشتر نقش اپوزیسیون را بازی کرده و در تبلیغات بیرونی، مباحثه با مجاهدین را علنی کنیم. این ماجرا داستان مفصلی دارد که کوتاه می کنم. نخستین بحث علنی ما با سازمان مجاهدین در خارج از چارچوب شورا مقاله ای بود که در نشریه پیام آزادی، ارگان شورای متحد چپ درباره ساختار اجتماعی ایران انتشار یافت. در آن مقاله به شیوه های برخورد مجاهدین به نیروهای خارج شورا انتقاداتی شده بود و مجاهدین به آن نوشته پاسخ دادند. این داستان بالا گرفت و مقاله دیگری در نقد به سیاست ها و برداشت های اجتماعی مجاهدین نوشته شد. این نوشته با اعتراض رفقای ما در ایران روبرو شد. آن ها هم مطلبی نوشتند و برای چاپ در پیام آزادی ارسال کردند که در چاپ آن تعلل به عمل آمد. چون برخی معتقد بودند محتوای این نوشته، درست زمانی که ما در مجادله سیاسی با مجاهدین هستیم به حیثیت ما در خارج ضرر زده و نشانه چند گانگی در درون ما خواهد شد. استدلال من این بود که ما از روز نخست مسأله تنوع نظر و فراکسیون نظری در چارچوب سازمان را پذیرفته ایم و سازمان بلشویکی نیستیم که اکنون نمایش وحدت نظر بدهیم. هر چه بود تضاد های میان ما بالا گرفت. نتیجه این شد که رفقای ما در ایران، به ویژه يك نفر از آن ها این اختلاف را به نفع همبستگی با مجاهدین و قبول خط

مشی آن‌ها سرشکن کرد. زمانی که ما از شورا خارج شدیم، علی‌رغم اختلافات و جدایی‌هایی که بینمان به وجود آمده بود بر سر این نکته توافق داشتیم که دیگر همکاری با این ائتلاف میسر نیست. اما آن رفیق به بهانه این که نماینده بخش ایران شورای متحد چپ است، همبستگی خود را با سازمان مجاهدین اعلام کرده و در شورا باقی ماند. البته این قضیه پس از ۲ الی ۳ ماه گرد و خاک اصولاً از موضوعیت افتاد و آن رفیق هم به عنوان فرد در شورا عضویت یافت و خبری از بخش ایران نبود و جریان ما نیز دیگر نتوانست پا بگیرد.

چرا ؟

حرف من این بود که ما می‌توانیم بر سر عدم همکاری با مجاهدین توافق کنیم. اما اگر بخواهیم به کار سازمانی ادامه دهیم، خطری که ما را تهدید می‌کند این است که به دلیل متمرکز کردن تمام نیرویمان در ائتلاف و در نتیجه عدم موفقیت در ایجاد تشکیلاتی منطبق با آرمان‌های سوسیالیسم دمکراتیک، از این پس تبدیل به یک فرقه سیاسی منزوی شویم. و بدین سان تجربه‌ای منفی در رابطه با آرمان چپ مستقل باقی‌گذاریم. واقعیت این بود که پس از جدایی از شورا نیز کوشش‌هایی برای ادامه کاری شورای متحد چپ انجام شد، اما چون چشم انداز روشنی نداشته و از یک نبرد هم‌زخمی بیرون آمده بودیم، توانایی انجام کار جمعی و ادامه کاری را نداشتیم. ما به نام چپ دمکرات نظریه‌ای را به درون ائتلافی برده بودیم که سرانجامی این چنین داشت. نتیجه منطقی آن زمین‌گیر شدن ما بود. در واقع دیگر توان ادامه کاری نداشتیم، چون در زمینه نظری و سوسیالیسم - دمکراتیک کوشش چشم‌گیری نکرده بودیم تا پس از خروج از شورا قادر به ارائه نظرات و جذب نیروهای جدید باشیم. لذا به پیشنهاد من قرار شد قضیه سازمانی را معلق بگذاریم و از آن پس به نام شورای متحد چپ فعالیت نکرده و هر کدام از ما فعالیت خود را در زمینه سوسیالیسم - دمکراتیک مستقلاً پیش ببرد. به این ترتیب دوران حیات شورای ملی متحد چپ به

عنوان يك تشكيلات پايان گرفت و عناصری كه باقی ماندند، هر کدام به فعاليت خود ادامه می دهند. شكست سياست ائتلافی ما با مجاهدین باعث شد تا برخی از اعضای شورای متحد چپ چه در داخل و چه در خارج از كشور دچار سرخوردگی شده و یا به عدول از آرمان های سوسیالیسم برسند. عده ای از ما نیز، علی رغم وضعیتی كه پیش آمد به آرمان های خود وفادار ماندیم. من هنوز خود را به آرمان سوسیالیسم وفادار می دانم و معتقدم سوسیالیسم چیزی نیست كه يك بار و در يك جا اتفاق افتاده و در يك الگو خلاصه شده باشد. در میان ما کسانی پیدا شده بودند كه دیگر باوری نداشتند و با جمع بی باوران نمی شد زمین باورری ساخت. از این رو فعاليت سازمانی شورای متحد چپ پايان یافت.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

گفتگوی هفدهم

یونان، اردیبهشت ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

در گفتگوی دیشب زمینه های اختلاف و جدایی از شورای ملی مقاومت را برشمردی. موارد اختلاف با مجاهدین، خروج بنی صدر، موضوع مربوط به حزب دمکرات کردستان، تماس مجاهدین با عراق و اعلام "انقلاب ایدئولوژیک" در آن سازمان که با ازدواج مسمود رجوی و مریم عضدانلو رسمیت یافت. می خواستم بدانم بالاخره چه چیزی کاسه صبر شما را لبریز کرد و به بیان دیگر شاه بیت غزل خروج شما از شورا چه بود ؟ اگر موافق هستی گفتگوی امشب را با تکیه و بازبینی این مطلب پیش ببریم .

ما در اطلاعیه جدایی از شورا، دلایل عام این جدایی را دمکرات نبودن مجاهدین یا این که هژمونی طلب هستند قید کردیم. نظر من این است که مجاهدین در مرحله نهایی کار شورا، دیگر عنصر وحدت دهنده نیروهای اپوزیسیون نبوده، بلکه به سازمان برتری طلب و جدا سازنده نیروهای اپوزیسیون تبدیل شده بودند. سیاست آن ها جلب متحد نبوده بلکه دنبال رو و فرمانبردار می خواستند. شاه بیت آن هم همین شعار "رجوی - ایران، ایران - رجوی" است که از تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ تکرار می کنند. با وجود چنین سیاست و شعاری، دیگر سخن از دمکراسی، برابری حقوق و ائتلاف معنایی نداشته و شوخی بی مزه ای بیش نبودند. مجاهدین در پی شکست در عرصه سیاسی، راه حل را در تعبیه يك ایدئولوژی ضد تاریخی یافتند. ایدئولوژی ای که محصول يك زناشویی سازمانی بود و در پرتو آن رهبری نوین انقلاب زاینده می شد و خود را به تنهایی مرجع خرد و دانایی، سرچشمه تمام فیوضات و برکات، مبدأ الهام و عاری از هر گونه عیب و خطا قلمداد می کرد. با وجود چنین موجود هیولایی دیگر برای ائتلاف محلی از اعراب باقی نمی ماند. این يك جنبه قضیه بود. اما مساله بسیار با اهمیت دیگری که همواره چون خط سرخی مسیر زندگی مرا مشخص کرده و در

سازمان‌هایی که در تشکیل آن‌ها سهیم بوده و یا در دوران عضویت در حزب توده مرا به خود مشغول کرده موضوع استقلال و عدم وابستگی است. در تمام زندگی سیاسیم، هرگاه جریانی سیاست استقلال را بهر بهانه‌ای مورد تهدید قرار داده یا منافع غیر بر منافع ملی ترجیح داده شده، خط سیاسی خود را از آن جدا کرده‌ام. دلیل اساسی جدایی من از شورا همین سمت گم کردن مجاهدین بود. آن‌ها با استقرار در خاک عراق و تکیه به این کشور سرمایه و هستی سیاسی خود را بریاد دادند. همکاری با عراقی که به ایران تجاوز کرده و با کشور ما در حال جنگ است قابل توجیه نیست. مخالفت با سیاست ارتجاعی و جنگ افروزی خمینی هم هرگز از قبح این قضیه نمی‌کاهد. سیاست همکاری با عراق ناقض اصل استقلال و منافع ملی است و من این را خودکشی سیاسی مجاهدین می‌دانم.

مطلب دیگری که مجاهدین با علم کردن آن کار خود را یکسره کردند دست زدن به "انقلاب ایدئولوژیکی" بود که به وسیله خط مشی ناشی از آن، با دست خود هر نوع آزادی خواهی، دموکراسی طلبی و قبول حاکمیت مردم را به خاک سپردند.

در بررسی خطاهای مجاهدین چندین بار صحبت از این کردی که خطای آن‌ها محصول شکستی بود که در مرصه سیاسی با آن روبرو شدند. چرا همه ماچرا را محصول شکست آن‌ها می‌دانی؟ فکر نمی‌کنی که کردار نابخردانه مجاهدین به میزان معینی هم محصول ایدئولوژی یا شکل سازمانی آن‌ها باشد؟ چرا همه چیز را باید از شکست آن‌ها استنتاج کرد؟ سازمان‌های دیگر هم بوده‌اند که شکست خورده، اما چنین رفتاری را پیشه نکردند.

البته شکل کنونی سازمان مجاهدین زاییده نظام بسته‌ی ایدئولوژی آن‌هاست. در این زمینه حرفی نیست. اما من دلیل اصلی گرفتاری مجاهدین به

چنین وضعیتی را کمتر نتیجه مذهب و مسلمان بودن آن‌ها می‌دانم. من دلیلی نمی‌بینم که چون مجاهدین مذهبی هستند، الزاماً همه انحرافات سیاسی‌شان ناشی از برداشت مذهبی آن‌ها باشد. مجاهدین پیش از این که نمازگزار باشند، سازمان مخفی سیاسی - نظامی متعلق به دوران شاه بودند. نیروی مجاهدین عمدتاً از مسجد و منبر نمی‌آید. هستی و قدرت آن‌ها تنها وابسته به عامل مذهب نیست. اگر توجه کنی می‌بینی که نظام‌های ایدئولوژی بسته، مقوله‌ای عمومی‌تر از مذهب به مثابه ایدئولوژی هستند. حال این ایدئولوژی بسته مجاهدین بایان مذهبی باشد یا ایدئولوژی بسته مشابهی که به نام حاکمیت طبقه کارگر از جانب یک تشکیلات چپی و یا ایدئولوژی بسته ناسیونالیستی که به نام ملت اعمال شود تفاوتی نمی‌کند. هدف نهایی کلیه آن‌ها برقراری سلطه مطلق خود از طریق نفی کثرت‌گرایی و دیگر اندیشی در جامعه است. من فکر می‌کنم آن‌چه مجاهدین را در درجه نخست به چنین انحرافی کشانده شکست آن‌ها در عرصه سیاسی به دلیل انحصار طلبیشان در قدرت بود. بدون شک در مراحل خاصی عامل شکست در جریان‌های سیاسی تأثیر منفی باقی می‌گذارد. ما شاهد رفتار سیاسی متفاوت مجاهدین در دو مرحله گوناگون مبارزه بودیم. یک مرحله زمانی است که مجاهدین پس از انقلاب ۲۲ بهمن ماه در حال رشد و شکوفایی اند. آن‌ها در این دوره در برخورد با مسایل اجتماعی خط مشی واقع بینانه داشته در مناسبات خود با سایر جریان‌های سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی در نهایت سعه صدر از روش‌های دمکراتیک بهره می‌جویند. در دوره دوم فعالیت سازمان مجاهدین هنگامی که از اواخر سال ۱۳۶۲، شکست آن‌ها در عرصه سیاسی محسوس می‌شود، سیاست ناشکیبایی، عدم خویشتن‌داری، انحصار طلبی و نفی هر کس و هر جریان سیاسی غیر خودی، به بهانه حفظ اصول ایدئولوژیک سازمان و نیروهای آن جایگزین مشی قبلی می‌شود. از این پس هرگونه انتقادی از جانب هر کس توطئه‌ای "شیطانی" به حساب آمده که می‌بایست با تمام قوا در هم کوبیده شود. برای مثال اگر توجه کنی می‌بینی تنها عامل مذهب نیست که در رفتار مجاهدین مؤثر افتاده است. به

عنوان مثال مجاهدین دچار الگوگرایی شده و قصد تکرار انقلاب ۲۲ بهمن را دارند. از این رو تصور می کنند چون خمینی پیش از انقلاب در عراق بود، پس استقرار آن ها هم در عراق اشکالی ندارد. یا چون خمینی نوار کاست ضبط می کرد و به ایران می فرستاد، پس این شگرد در مورد مجاهدین هم می تواند مؤثر واقع شود. آن ها تصور می کنند اشکال مبارزه و رهبری قابل تکرار است و می خواهند از طریق ایجاد رهبری فردی و نظام ایدئولوژی بسته خود کار خمینی را تکرار کنند. آن ها شنیده اند که نقش فرد در رهبری جوامعی نظیر ایران مهم است و از این رو کیش شخصیت رجوی را با شعار "رجوی، ایران، ایران، رجوی" به راه می اندازند.

موضوع دیگر قضیه التقاطی بودن مجاهدین در جهان بینی است که در این زمینه هم دچار یک توهم شده اند و گهگاه رهبری آن ها با چپ ایران به گونه ای سخن می گوید که گویی مرجع تقلید چپ ایران نیز هست و در مورد مسایل مارکسیسم - لنینیسم یا هر مقوله دیگری دارای حق فتواست. این رفتار دربرخورد با ملیون نیز دیده می شود. آن ها در برخورد به ملیون نیز به گونه ای سخن می گویند که گویی وارث غیر مستقیم و مرجع تقلید جنبش ایران هستند. در زمینه اسلام و مسایل مذهبی هم که خود را راستین تر از دیگران می دانند. این ها همگی نشانه انحصار طلبی در اندیشه مجاهدین است و امر چنان به آن ها مشتبه شده که خود را وکیل و وصی جنبش ها و گرایش های سیاسی ایران می پندارند. در یک کلام فسادگی که دامن گیر مجاهدین شده حاصل سیاست ماکیاولیستی است که از چند سال پس از انقلاب ملائکه ذهن آن ها شده و آن هم کسب قدرت بهر قیمت و وسیله ای است. گویی شعار دلخواه آن ها این است که از فاتح کسی نمی پرسد چگونه پیروز شده ای. پس نست زدن به هر وسیله ای برای رسیدن به پیروزی مجاز است.

من هنوز فکر می کنم تکیه به مقوله شکست برای توجیه راه بی بازگشتی که مجاهدین در آن گام نهادند کافی نباشد.

ایدئولوژی توتالیتر محققاً نقش مهمی را بازی می کند. اما هر ایدئولوژی همواره دارای چنین عملکردی نیست. زمانی که در عرصه سیاسی و اجتماعی پیروزی و گسترده‌گی حاصل شود، ایدئولوژی خود را در پس‌خوان پنهان می سازد. ایدئولوژی حربه ای است متعلق به دوران های انزوای سیاسی که يك نیرو با تکیه به آن به حفظ خود می پردازد. اگر می بینیم که مجاهدین به پوسته ایدئولوژیک خود پناه برده و از آن جا شلیک می کنند به خاطر شکستی است که خورده اند. خلاصه می خواهم بگویم که ایدئولوژی مانند تفنگ شکاری در صندوق خانه هر سازمانی هست و به موقع آن را برای شکار قرقاول بیرون می کشند.

چه ضرورتی در کار بوده که مددگیری از ایدئولوژی به آن شکل
افتضاح آمیز انجام شود ؟

این شکل استفاده از ایدئولوژی که تو آن را افتضاح آمیز قلمداد می کنی، يك انتخاب به اصطلاح تاریخی از جانب رهبری مجاهدین بود که آن را به قول خودشان "از سنت نیکوی نبوی" استنتاج کرده بودند و به راستی می توان گفت: "برگ سبزی است تحفه درویش، چه کند گر ندارد از آن بیش".

ماجرای "انقلاب ایدئولوژیک" در درون سازمان مجاهدین که با اعلام ازدواج مسعود رجوی و مریم عضدانلو رسمیت یافت، دوره تازه ای را در سرنوشت آن سازمان گشود. ماجرای این ازدواج و اعلام "رهبری نوین انقلاب" محصول آن، مدت ها موضوع بحث محافل اپوزیسیون در خارج از کشور بود. علی رقم تحلیل ها و ارزیابی های متفاوتی که از این "انقلاب ایدئولوژیک" انجام گرفت، يك نکته مسلم شد و آن این که در پی انجام این امر سازمان مجاهدین در يك سویه تر کردن خط

سیاسی خود، در حمله به مخالفین و بی توجهی به اصول و اخلاق سیاسی همه چیز را زیر پا نهاد. در يك كلام سازمان مجاهدین در پی اعلام این امر گام های بزرگ تری را در راه بی بازگشتی که در آن قرار گرفته بود برداشت. می خواستم نظر تو را در این زمینه بدانم.

به نظر من در سازمان مجاهدین به دلیل شکست استراتژی کوتاه مدت سرنگونی رژیم خمینی و ضربات وارده به آن، اختلافات و بحران عمیقی به وجود آمده و رهبری سازمان را زیر علامت سؤال برده بود. در واقع "انقلاب ایدئولوژیک" تبلور این تضادهای درونی مجاهدین بود. رهبری مجاهدین ناگزیر برای حفظ و احیاء فعالیت های سازمان میان خود به سازشی دست زد که نتیجه آن توافق بر سر جمعی شدن رهبری به شکل اضافه شدن يك زن که می بایست نام خود را هم تغییر داده و همسر رجوی شود انجام می گرفت. باید اضافه کنم که حملات برخی از سازمان های چپ ضد مجاهدین در رابطه با "انقلاب ایدئولوژیک" بسیار سطحی بود. به نظر من آن ها با ساده گرایی مساله را به عنوان يك ماجرای جنسی و عشقی طرح کردند، حال آن که سازمان مجاهدین در حال پوسته اندازی بود تا تحت عنوان يك جریان نوین وارد میدان شود. آن ها می خواستند با يك تیر دو نشان بزنند و با اعلام نقش رهبری مریم عضدانلو به نقشی که سازمان مجاهدین برای زنان قایل است تاکید ورزند، چرا که از سوی مخالفین همواره ادعا می شد در اسلام زن آزاد نیست و بنده مرد است و مجاهدین با این کار به حساب خود ثابت می کردند که اسلام آن ها جز این است. واقعیت این بود که اگر يك نفر مرد را در کنار مسعود رجوی می گذاشتند، به نظر می آمد که در درون مجاهدین بر سر رهبری رجوی اختلاف وجود دارد و این طبق منطق آن ها قابل اجرا نبود، چون ممکن بود به اتوریتة مطلق سازمانی که برایشان همه چیز است لطمه وارد کند. اما با انتخاب يك زن که نام فامیل رجوی را هم انتخاب کند، به خیال خود مانع برانگیخته شدن چنین طغنی می شدند.

به این ترتیب ممتقده مریم هضدانلو نماینده جناحی دیگر از سازمان مجاهدین است که از طریق شرکت در رهبری و ازدواج با رجوی، آن جناح را نمایندگی کرده و در ضمن بر جناح بندی درون سازمانی هم سرپوش می گذارد.

تصور من از جریان این چنین است. متأسفانه چپ ها با تحلیل های نادرست خود، آن هم با سبک و سیاقی سطحی و سبکسرانه قضیه را به یک ماجرای جنسی حواله دادند و این ارزیابی به نام نیروی چپ در واقع باعث سرافکندهی است.

نظر تو درباره نقش رهبری سازمان مجاهدین در تحولات آن سازمان چیست و وضعیت کنونی سازمان مجاهدین تا چه اندازه مربوط به سیاست رهبری آن است ؟ نقش رجوی را در این میانه چگونه می بینی ؟

در جریان کودتای درون سازمانی مجاهدین در سال ۱۳۵۴ که بخش عمده کلی از سازمان جدا شد، تعداد کثیری از کادرها و اعضای سازمان به این جریان جدید پیوستند. در مقابل این جریان، رجوی همراه تعداد معدودی از کادرهای سازمان ایستاد و از خط و مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان این گروه، رجوی قدیمی ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه و پیش از انقلاب بهمن به تبلیغ و تربیت کادرهای جوان پرداخته و به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته ترین عنصر گروه شد. با انقلاب بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری از کادرهای جوانی که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جو اسلامی انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی های خود را به نمایش گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین، به لحاظ برخی توانایی ها برتری های قابل ملاحظه ای

دارد. مثلا در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسایل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین که ناشی از سابقه طولانی او می شود. او به همین جهت تبدیل به سمبل سازمان شد. در ماجرای انتخابات ریاست جمهوری موقعیت او در سازمان بازهم تحکیم شده و رهبر بلامنازع مجاهدین شد. در خرداد ۱۳۶۰، بنا بر مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین، این شخص مسعود رجوی بوده که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی را می گیرد و خوب یا بد استراتژی نظامی هم به او برمی گردد. در واقع این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان می باشد. باید اضافه کنم که در رهبری سازمان مجاهدین نوعی رشد ناموزون وجود دارد. رشد نابرابری که نوعی تفاوت کیفی را بین کادرهای سازمان با مسعود رجوی ایجاد کرده است. در مورد توده سازمانی نیز وضع همین طور است. توده سازمانی مجاهدین به اندازه کافی دارای آگاهی سیاسی نیست. یعنی آن چه را که شخص رجوی به عنوان برداشت سیاسی متبلور می سازد، بازتاب و مخرج مشترک شعور عمومی سازمان نیست، بلکه شخص اوست که به تنهایی نظریه می پردازد و سازمان را رهبری می کند. به همین جهت وقتی شکست پیش می آید فشار روی رجوی زیاد می شود. نتیجه این که یا باید او را کنار بگذارند و آن وقت به دلیل همان رشد نامتناسب سازمانی، کسی نیست که جانشین او بشود و در واقع جانشین بردار نیست. در عین حال این شکست باعث بروز تضادهایی در درون سازمان شده است. نتیجه این تضادها و راه رهایی از آن به شکل "انقلاب ایدئولوژیک" و دو نفره کرده رهبری خودنمایی می کند.

در رهبری رجوی چه نقاط ضعفی می بینیم ؟

رجوی با در نظر گرفتن سن کم و تجربه عملی کوتاهی که در دوران فعالیتش در خارج از زندان داشته شخص هوشمند و با استعدادی است. اما این استعداد و ظرفیت، با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و جامعه ایران خوانایی ندارد. یکی از نقاط ضعفی که در رجوی می بینیم این

است که او بیش از اندازه لحظه گرا است. یعنی مسایل را از امروز به فردا حل می کند. نقطه ضعف دیگر او کاستی آگاهی تاریخی او نسبت به روند جنبش های اجتماعی ایران و جهان است. البته او فرصت رفع چنین کاستی را نداشته، چون در سن ۲۳، ۲۴ سالگی، در دوران حکومت شاه به زندان افتاده و سپس در روند اوج فعالیت انقلابی به مبارزه سیاسی و سازماندهی پرداخته است. در همین فاصله کوتاه پس از ۲۲ بهمن ماه نیز مدت زیادی را در حالتی نیمه مخفی و مخفی بسر برده و بعد هم از ایران خارج شده است. هر چه هست ضعف دانش و آگاهی او نسبت به روند جنبش های اجتماعی ایران و کمبود شناخت او از مسایل جهانی و بین المللی تا حدودی در او ایجاد نوعی ساده انگاری کرده است. او حتی گاه خود مجذوب این ساده انگاری می شود و تصور می کند از مسایل درک بسیار روشنی دارد. نقطه ضعف دیگر او این است که بنا بر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم کم امر بر او مشتبه شده که تمامی علم و دانش را يك جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناچی ملت ایران است.

در هر ائتلافی نیروهای شرکت کننده در ائتلاف، در پیروزی یا شکست آن سهیم هستند. خواستم بدانم سهم خودتان در شورا را چگونه می بینی ؟
متوجه پرسش تو نمی شوم.

نقش شورای متحد چپ به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده شورای ملی مقاومت را چگونه ارزیابی می کنی ؟
سهم ما در شورا دارای دو جنبه مثبت و منفی است. جنبه مثبت آن تأثیر گذاری در پیش برد روند اصلاحی شورای ملی مقاومت بود که در این زمینه کمک زیادی کردیم. ما در معرفی شورا به مثابه يك ائتلاف سیاسی به افکار عمومی، به عنوان راه حل اجتماعی ایران، یعنی يك ائتلاف بزرگ، تصویب

برخی از اسناد شورا، گفتگو با مجاهدین بر سر مسایل مختلف و انتقاد و تصحیح برخی از منش‌ها و رفتار‌های شورا نقش داشتیم. این سهم مثبت ما در شورا بود. سهم منفی ما به مجاهدین مربوط نمی‌شود. به نظر من ما در فعالیت شورا غرق شدیم. در واقع وقتی احساس کردیم جو شورا را نمی‌توان به سوی یک سیاست دمکراتیک تغییر داد، می‌بایست در خارج شورا برای ایجاد یک وزنه مؤثر در تغییرات درونی شورا، با سایر نیروها همکاری می‌کردیم. ما در این امر کوتاهی کردیم. کوتاهی ما دلایل عدیده‌ای داشت. در درجه اول نیروی سازمانی ما برای چنین کاری کم و ناکافی بود. دو دیگر این که در خارج از شورا زمینه چنین صف‌بندی را نیافتیم. این امر را نمی‌بایست به گردن مجاهدین انداخت. کوشش‌های ما برای ایجاد جبهه‌ای مستقل که از نیروهای مترقی و ملی و یا کوشش‌هایی که در میان نیروهای چپ انجام دادیم عقیم ماند. چپ آن قدر مکتبی بود که قابلیت ائتلاف در درون خود را نداشت، چه رسد به ائتلاف با سایر نیروها. چپ دچار بحران خانواده جهانی خود، بحران تئوریک و شکست دگم‌هایش بود و هنوز هم از چنین شکستی سربر نیاورده و هر بخشش به دور خود حصار می‌ساختارسیسم کشیده است. انتقاد دیگری که به ما وارد بود این که می‌بایست در درون شورا نقش فعال‌تری در عرصه انتقاد و اصلاح آن برمی‌داشتیم. به شرط آن که سایر نیروهای شورا در همان گام‌های اول تشکیل آن خود را هم آهنگ کرده و موفق می‌شدند به کمک هم یک جریان انتقادی را تشکیل دهند. من از آن جایی که نسبت به مجاهدین غرق در حسن نیت و حتی اعتماد کورکورانه و عاشقانه بودم به سهم خود به چنین امری توجه کافی نکردم. در واقع صف نیروهای مقابل مجاهدین در شورا دچار پراکندگی بود و مجاهدین به عنوان سازمان اداره‌کننده شورا می‌توانست به تنهایی و بولدوزر وار عمل کند. چون ما در اثر شتاب زندگی، از روز نخست مباحث حقوقی و اساسنامه‌ای چنین اختیاری را به آن‌ها پذیرفته بودیم البته ما در ابتدای فعالیت شورا در مقابل رفتار نادرست مجاهدین مقاومت‌هایی کردیم مثلاً وقتی چندین بار در بالای اعلامیه‌های شورا نوشتند

بسم الله الرحمن الرحيم سخت اعتراض کرده و گفتیم ما و سایر اعضای شورا همه مذهبی نیستیم و چنین کاری درست نیست. حزب دمکرات کردستان هم به همین مطلب اعتراض کرد. این گونه اعتراض های کوچک، این جا و آن جا انجام گرفت. اما وضع عمومی طوری بود که در اساس کار تغییری ایجاد نمی کرد. ما این گونه انتقادات پراکنده را کردیم، اما از يك کار اصلی و اساسی غافل شدیم و آن ایجاد يك فراكسیون از نیروهای غیر مذهبی شورا که روحیه انتقادی داشتند بود. این به آن معنی نیست که اگر چنین کرده بودیم می توانستیم شورا را از وضعیتی که به آن دچار شده بود نجات دهیم. چرا که این وضعیت در پیشانی شورا نوشته شده بود. اصولاً استراتژی شورا به شورا تعلق نداشت، بلکه استراتژی مبارزه مسلحانه بود که چگونگی آن را مجاهدین تعیین کرده و به نام شورا اعلام می کردند. شورا به طور مستقل استراتژی و برنامه فعالیت روزانه نداشت.

مجاهدین به هیچ وجه حاضر به کار جمعی با سایر اعضای شورا نبودند. همواره استدلال می کردند که کلیه اعضاء شورا به آن ها التزام سپرده و طبق اساسنامه قوه اجرائیه شورا به آن ها تفویض شده است. مجاهدین این استدلال را در مقابل درخواست تقسیم کار بین اعضای شورا و پیشنهاد انتخاب هیئت اجرائیه آن طرح می کردند. حرف آن ها این بود که دولت موقت طبق ضوابط اولیه جزو حقوق مجاهدین می باشد. لذا تشکیل دولت و قوه اجرایی حق ویژه سازمان مجاهدین خواهد بود. هرگاه که ما به سوی طرح این پرسش می رفتیم که بالاخره شورای ملی مقاومت جبهه است یا خیر، پاسخ مجاهدین این بود که "خیر، شورای ملی مقاومت مجلس قانون گذاری است و مجاهدین دولت موقت و بنی صدر رئیس جمهور آن است" به این ترتیب علی رغم آن که دو سال پیاپی در طرح اصلاحی حزب دمکرات و سپس طرح ما، مسأله تبدیل شورا به يك جبهه مطرح بود، چنین امری وقوع نیافت. علی رغم آن که در ماه های اول تشکیل شورا هزاران تقاضای عضویت به دست ما رسید، به علت عدم برخورداری از يك ساختار مشخص جبهه ای این تقاضا ها معلق ماندند. سرانجام هم مجاهدین مطرح کردند که متقاضیان

می توانند بدون عضویت در شورا به هواداری از آن بپردازند.

عمر خود شورای ملی مقاومت به چه میزانی پیش بینی شده بود ؟

درباره این نکته خود اعضای شورا هم سر درگم بودند و کسی دید و برداشت روشنی نداشت. در این زمینه بحث های طولانی هم انجام گرفت. پرسش این بود که آیا شورا يك جبهه است ؟ ائتلافی از احزاب است ؟ ائتلافی است برای سرنگونی رژیم خمینی ؟ مجلس قانون گذاری است یا اصولا ائتلافی است که پس از سرنگونی رژیم خمینی کماکان به فعالیت خود ادامه خواهد داد ؟

مطلب در پایان چنین تنظیم شد که دولت موقت از آن سازمان مجاهدین است و شورا به جای مجلس شورای ملی، یعنی قوه قانون گذاری عمل می کند و قدرت اجرایی ندارد. به این ترتیب قدرت اجرایی از دست شورا خارج شده و در اختیار مسعود رجوی قرار گرفت. در واقع اگر شورا به جای مجلس عمل می کرد آن وقت رجوی می بایستی به عنوان رئیس دولت تابع آن شده و به آن گزارش می داد. در صورتی که او چنین نمی کرد و خود را در این زمینه موظف نمی دید. اساس مسأله این بود که شورا يك اتحاد موقت بود و عمرش به تشکیل مجلس مؤسسان هم کفاف نمی داد. هر چند که اجزاء تشکیل دهنده شورا می توانستند پس از سقوط رژیم هم به همکاری خود ادامه دهند، اما این مطلب به صورت قانونی ثبت نشده بود. رجوی معتقد بود در چنان مقطعی می بایست بار دیگر بر سر واقعیت های جامعه به بحث و توافق پرداخته و آن وقت زمینه فعالیت جبهه در دراز مدت را فراهم آورد.

دوباره عاقبت کار مجاهدین چه می گویی ؟

مجاهدین پس از دست زدن به "انقلاب آیدئولوژیک" و استقرار در خاک عراق و دوستی و هم پیمانی با رژیم آن کشور، عملا به صورت عامل يك طرف جنگ

درآمده اند. این دوره از حیات سیاسی سازمان مجاهدین آن منزلگاهی است که هیچ انسان دمکرات، ملی یا سوسیالیستی دیگر نمی تواند در آن قرار گرفته و آن را توجیه کند. مجاهدین در هم پیمانی با نیروی متفاسم و تهدید مصالح ملی کشور در آستانه سقوط سیاسی قرار گرفته اند. به نظر من تلاش آن ها در این است که سازمان از هم پاشیده خود را از طریق "انقلاب ایدئولوژیک" به صورت یک تشکیلات شبه نظامی از نو سازماندهی نموده و به کمک خارجی به آن قوت بخشند. اما سازمان مجاهدین کنونی دیگر آن سازمان قبلی نیست. سازمانی که در روند جذب نیروی داوطلبانه عناصر سیاسی و در کوران جنبش اجتماعی در داخل کشور به وجود آمده بود. اکنون این سازمان چریایی است حرفه ای، همانند ارتشی مزدور در کنار مرزهای کشور که با امکانات مالی و تکنیکی بیگانه، یک سری سرباز چشم و گوش بسته تربیت می کند و سرنوشت او وابسته به مناسبات ایران و عراق است. این سازمان دیگر آن مشروعیت شباب اولیه را ندارد تا به عنوان یک جریان سیاسی قادر به مقابله فکری با نیروهای دیگر باشد. دیگر سازمانی از نیروهای داوطلب انقلابی نیست، بلکه سازمان کارمندی است. مانند یک مؤسسه استخدامی. مجاهدین هر چه بیشتر این راه را طی کنند به پایان عمر خود نزدیک تر می شوند. اگر ایران به هر صورتی دستخوش یک تحول دمکراتیک بشود و این امید و پیش بینی من است، در آن صورت مجاهدین با این پیشینه در عرصه سیاسی جایی نخواهند داشت. اما اگر ایران در عرصه درگیری نظامی و سیاسی داخلی دچار التهاب درونی شود، سازمان مجاهدین نیز همانند سازمان ها و گروه های شبه نظامی که در لبنان فعالیت می کنند، در گوشه ای از ایران قادر به انجام عملیاتی خواهند بود. اما تعجیل آن ها در کسب قدرت به هر وسیله و قیمت موجب انفراد بیش از بیش آن ها در میان مردم ایران خواهد شد. مجاهدین دیگر به دوران پایانی خود رسیده اند. آن چه برای من حیرت انگیز است این است که هنوز کسانی پیدا می شوند که می توانند خود را دمکرات و هوادار استقلال قلمداد کنند، اما کماکان با مجاهدین در این خط طی طریق کنند.

من در این مورد حرف دیگری ندارم، جز این که به آن ها بگویم در صورتی که عزم چنین سفری دارند سفرشان به خیر. همین دوستان، منجمله سفرنامه نویس مجاهدین (۱۲)، وقتی در دیدار از پایگاه منصوری، یکی از پایگاه های مجاهدین در خاک عراق با دیدن مصرف روزانه ۶۵ کیلو گوشت حیوان زبان بسته از قدرت و عظمت کار مجاهدین به حیرت می افتند، باید از خود بپرسند سازمانی که تنها در یک پایگاه مصرف روزانه گوشتش به این میزان است، اگر فردا چنین امکاناتی نرسید چه خواهد کرد ؟ آیا با سرنوشتی که جنبش ها و سازمان های وابسته در همین کشور عراق با آن روبرو بوده اند مواجه نخواهند شد ؟ کسانی که خود را در خط مرز جنگ بین دو کشور گرفتار کرده اند باید بدانند که در فردای برقراری صلحی میان ایران و عراق، اولین بیمانه پرداختی آن خواهند بود. از این سرنوشت گریزی نیست. ملامصطفی بارزانی را همراه نیروهایش، وقتی زمانش رسید فراموش کرده و به دور انداختند. هر چند ممکن است مجاهدین بگویند با آن سازمان ها و جنبش ها فرق دارند. همان طور که آقای مهدی ابریشمچی می گفت: "مجاهدین پیرو خط عاشورا هستند و در صورت اطلاع از چنین توافقی، ۴۸ ساعت پیش از انجام آن با سینه های باز به داخل خاک کشور رفته و عاشورا بپا می کنند".

به نظر من در سیاست این گونه پندارها راه به جایی نمی برد. گیریم به قول ابریشمچی، مجاهدین در مرحله نهایی نست به چنین عملی زدند. آیا این عمل غیر واقع بینانه در عرصه سیاست و جنگ، معنای دیگری جز شکست و قبول سرنوشت دردناک سیاستی نابخردانه نتیجه دیگری دارد ؟

یادداشت ها:

۸- اصغر آقای حروفچین نام يك چاپچی و چاپخانه ظریفی نام يك چاپخانه قدیمی ایران است.

۹- دوستان نزدیک شکرالله پاك نژاد او را شكري خطاب می کردند.

۱۰- رضا خان اهل سواد کوه و لقبش پالانی سواد کوهی بوده است. پیش از آن که نام خانوادگی پهلوی را برای خود انتخاب کند.

۱۱- سید منظور ابوالحسن بنی صدر است.

۱۲- منظور منوچهر هزارخانی است. اشاره ای است به گزارشی که هزارخانی در پی دیدار از پایگاه مجاهدین در خاک عراق نوشته و در آن به مصرف گوشت روزانه مجاهدین اشاره کرده است.

فهرست اعلام

آ

۲۸۵	آذر
۱۲۷	آذرنور فریدون
۷۸	آرام، رضا
۳۱۳	آریان، مهدی
۲۹ - ۳۴	آزاد، عبدالقدير
۶۸	آزموده، حسین
۶۵	آزمون، منوچهر
۳۲	آژدان قزی، پری
۲۱۹	آشتیانی
۱۴۹ - ۳۱۳ - ۳۱۸	آشتیانی، منوچهر
۷۷	آقا بیاتی، حسین
۳۵۸	آل بالا، لویی
۳۶۹	آلمیرانته، جیورجیو
۳۱۲	آل یاسین
۲۸۵ - ۳۸۶	آموزگار، جمشید
۲۵۸	آواک ارمنی
۲۲	آوانسیان، آرداشس
۶۱	آوانسیان، آرسن

الف

۲۹۵ - ۲۵۱	ابوندال
۶۴. - ۶.۶ - ۶.۵ - ۵۵۱	ابریشمچی، مهدی
۲۴	ابریشمی، احمد
۴۹ - ۴۸۱	ابوالقاسم زاده

۳۱۲	احسانى، ابوالحسن
۳۵۵ - ۳۳۷ - ۱۹۵	احمد زاده، مسعود
۳۱۲	احمدى، رحيم
۷۸	احمدى، محمود
۵۶	احياء، فريدون
۵۲۷- ۵۲۵	اديبى، اصغر
۳۲۹ - ۲۲	ارائى، تقى
۳۳. - ۳۲۳ - ۳۱۷ - ۳۱۲ - ۱۵۳	اردلان، فرج الله
۱۸۷ - ۱۸۱	ارديبهشت
- ۲۷۹ - ۲۶. - ۲۴۲ - ۲۴. - ۲۳. - ۲۲۹ - ۵۲	استالين، ژوزف
۵۷۸ - ۲۹۹ - ۲۸.	
۶۷ - ۶۱	استيانيان، سروش
۳۱	اسدى
۹۳	اسفنديارى، خليل
۲۹۷ - ۲۸۴	اسكندانى
- ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۷	اسكندرى، ايرج
۲۹۸ - ۲.۹ - ۱۶۱ - ۱۴۳ - ۱۲۹	
۷۷ - ۷۶ - ۴۲ - ۴۱	اسكويى، حسين
۴۳۶ - ۴۳۵	اسكويى، نادر
۳۱۲	اشرف، احمد
۱۹۵	اشرف، حميد
۸۱ - ۸.	اشميت
۴۶۵ - ۴۰۰ - ۳۷۱	ازهارى، غلام رضا
۷۷	اصانلو، مهين
۲۵	اصلى، عابد
۳۲	اعتضادى، ملكه
۳۲۸ - ۱.۹ - ۷.	اعلم، اسدالله

۳۱۳	اعلم، محمد رضا
۶۵	افراخان، تقی
۲۶۸	افشار، فرامرز
۲۶	افشار، منصور
۳۷	اقدام دوست، تقی
۴۰۳	اکبری، علی اکبر
۳۲۸ - ۳۱۳	اکبری، وهاب
۵۳	امجدی، مصطفی
۴۳ - ۵۹ - ۶۰	امید، علی
۳۱۳	امیرافضلی، محمد علی
۳۲۴ - ۲۰۹ - ۱۲۷	امیر خسروی، بابک
۱۰۲	امیر خیزی
۲۹۸ - ۲۶۴ - ۱۳۶	امیر خیزی
۳۱۴ - ۳۱۲	امیرشاهی، شهر آشوب
۲۶	امیر موبور
۷۸	امیری، چنگیز
۴۶۹ - ۳۱۳	امینی، علی
۴۶۹	امینی، فخرالدوله
۵۶۱	انجیری، آذر
۷۸	انصاری
۶۷	انصاری، اکبر
۷۵	انصاری، محمد
۱۷۹ - ۱۷۲	انگلس، فریدریش
۴۵۳	انواری
۳۱۱	انور، جمشید
۲۱۴	اوسوخو
۳۳۰ - ۳۱۱	اوصیاء، پرویز

ب

۳۷۹ - ۳۷۸	بادر، آندرآس
۶۴۰ - ۲۸۸ - ۲۸۷	پارزانی، ملامصطفی
۴۳۰ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۰ - ۴۰۹	بازرگان، مهدی
۵۶۵ - ۴۹۷ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۴۱	
۵۶۱	باوند، سلیم
۳۳۸	بجنوردی
۳۳۵ - ۳۱۶ - ۷۵ - ۶۷ - ۶۳ - ۵۸ - ۴۸	بختیار، تیمور
۴۶۴ - ۴۱۹ - ۴۰۵ - ۳۹۵ - ۷۸	بختیار، شاپور
۲۴	باغدانیان، جهانگیر
۵۷۸	باقراوف
۶۶ - ۴۹	باقرزاده، ابوتراب
۵۲۷ - ۵۲۵	باقرزاده، کاظم
۳۱۲	برزگر
۱۶۱	برژنف
۳۵۸	برلیان، سپاسگزار
۱۵۰ - ۱۴۸	برومند، گودرز
۲۲۱	بسیون، نورمن
۳۴ - ۲۹	بقایی، مظفر
۳۱۳	بلورچی، علی
۳۱۳	بلوری، هادی
۵۶۶ - ۵۶۲	بلوریان، غنی
۱۳۴	بن یلا، احمد
۷۸	بنی احمد، احمد

بنی صدر، ابوالحسن

-۱۰۲ - ۱۱ - ۱۳ - ۲۴۴ - ۳۱۴ - ۳۲۴ - ۳۳۴
-۳۳۵ - ۳۳۶ - ۴۰۹ - ۴۲ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴
-۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۷۹ - ۴۸۵
-۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱
-۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۹ - ۵۱۵
-۵۱۸ - ۵۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۸ - ۵۲۹
-۵۳ - ۵۳۱ - ۵۳۶ - ۵۴۱ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷
-۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷
-۵۵۸ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۹۱
-۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
-۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
-۶۰۸ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۲۷ - ۶۳۷ - ۶۴۱ - ۶۵۳

بنی صدر، صادق ۳۱۴

پوتو، ذوالفقار علی ۲۷۹

۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۵۱ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۷ - ۱۸۱ - ۳۱۳
پوژری، منوچهر

پوخارین، نیکلای ۱۸۹

پویرله ۹۲

بهار، مهرداد ۳۳ - ۳۱۹ - ۳۱۱

بهرامی، محمد ۶۵ - ۵۶ - ۵۱

بهرنگی، صمد ۳۷۸ - ۱۸۹

بهبزادی، منوچهر ۲۲۴

بهبشتی، محمد حسین ۱۳ - ۳۳۴ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۶۷ - ۶۰۳

بهنیاء، محمد رضا ۴۰

بیات، مجید ۳۱۳

بیات زاده، منصور ۳۲۸

بیجاری، حسن ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۲ - ۲۹۱

بیگدلی ۲۸۷ - ۲۸۵

۲- ۲۹- ۴- ۴۷- ۶۶- ۷۱- ۷۸- ۹- ۱۰۴-
۱۰۵- ۱۰۸- ۱۰۹- ۱۱۰- ۱۱۳- ۱۵۳- ۱۶۵-
۱۶۹- ۱۷۸- ۱۹۱- ۱۹۵- ۲۱۱- ۲۱۶- ۲۰۱-
۲۲۹- ۲۳۱- ۲۳۲- ۲۳۳- ۲۳۴- ۲۳۵- ۲۳۶-
۲۳۷- ۲۳۸- ۲۳۹- ۲۴۰- ۲۴۱- ۲۴۲- ۲۴۳-
۲۴۶- ۲۴۸- ۲۴۹- ۲۵۳- ۲۵۴- ۲۵۷- ۲۵۹-
۲۶۰- ۲۶۱- ۲۶۴- ۲۶۵- ۲۶۶- ۲۶۷- ۲۶۸-
۲۶۹- ۲۷۰- ۲۷۱- ۲۷۶- ۲۷۷- ۲۷۸- ۲۷۹-
۲۸۰- ۲۸۱- ۲۸۲- ۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۵- ۲۸۶-
۴۱۹- ۴۴۶- ۴۵۲- ۴۵۳- ۴۵۵- ۴۵۶- ۴۵۷-
۴۶۱- ۴۶۷- ۴۶۹- ۴۷۵- ۴۷۸- ۵۰۲- ۵۱۶-
۵۲۷- ۵۶۲- ۵۷۳- ۵۸۰- ۵۸۲- ۶۲۰- ۶۲۹-

۶۳۳- ۶۳۵

۲۸- ۳۱۲- ۵۸۱

۲۸۵

پیشداد، امیر

پیشه وری، جعفر

ت

۳۵۹

تاراجی، منصور

۳۱۳

تاری قلی محمدی، اسماعیل

۲۳۴- ۲۴۷- ۲۵۸

تای

۲۲۵

تدمی

۲۸۳- ۲۸۴- ۲۸۶- ۲۸۷- ۲۸۸- ۲۸۹

تراوبه، کلاوس

۸۲

تروتسکی، لئون

۳۱۷

تفضلی، جهانگیر

۳۱۲

تمامی، فرخ

۴۳- ۶۴- ۴۶۸

تمدن، محمد حسین

۳۳۷

تنکابنی، فریدون

۷۸	تنکابنی، محمد رضا
۹۱	تویوف
۳۲۴	توسلی، عباس
۳۱۲	توفیق، فیروز
۳۱۳	توکلی، هوشنگ
۵۱.	تهرانی، ایرج
۳۳. -۳۱۲	تهرانیان، مجید
۳۱۳	تیکرانی، افلاطون
۱۵۱ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۷. - ۳۱۳	تیورچی، اسدالله

ث

۳۵۹ - ۱۹۲ - ۱۹۱	ثابتی، پرویز
۱۴۹ - ۲۱۹ - ۳۱۱ - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۷ - ۳۲۸	ثابتیان، منوچهر
۳۳. - ۳۶۱	
۳۲۴ - ۳۱۳ - ۱۲.	ثریاپور، هوشنگ

ج

۱۵۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۱۲ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۳۱۳ - ۳۶۷	جاسمی، محمد
۲۱۴	جان
۳۶	جاوید، ناصر
۱۹۵ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۳۵۸ - ۴۱۵	جزنی، بیژن
۶۶	جزنی، رحمت
۵۰.	جناب، رضا
۳۸.	جعفربای
۶۵	جعفریان، محمود
۱۰۳	جمال عبدالناصر
۴۸	چودت، حسین

۳۵	جهاننگلو، منوچهر
۲۸۵	جهانشاه لو، نصرت الله
۳۱۳	جهانگیر، سعید
۲۹۰	جیلان، میلوان

چ

۴۷۸	چایکوفسکی، پتر
۲۵	چخوف، آنتوان
۶۸	چرچیل، وینستون
۲۹۱ - ۲۴۸ - ۲۳۳ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۱۰۵ - ۶۷	چلیپا، اکبر
۳۳۴	چمران، مصطفی
۳۱۲	چمنی، پروین
۲۷۸ - ۲۲۶	چن
۲۱۴	چن تان وان
۲۸۰	چن لی
۲۹۳ - ۲۸۰ - ۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۲۷	چن یی
۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۲ - ۲۵۴ - ۲۳۵ - ۲۲۴	چونن لای
۱۸۰ - ۱۳۴ - ۱۳۲	چهرازی، بیژن
۳۲۶ - ۱۹۳	چه گوارا، ارنستو
۲۴۴ - ۲۰۶	چیان چین
۳۰۴ - ۲۷۹	چیانکایشک
۵۲۶	چیتگر، محمد رضا (بهمنی)

ح

۳۴ - ۲۹	حائری زاده، ابوالحسن
۳۱۳	حاتم، حسین
۳۱۴ - ۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۴۸	حاجبی، پری

۱۴۸ - ۱۴۹ - ۲۵۲ - ۳۱۲ - ۳۱۴	حاجبی، ویدا
۴۶۴	حاجرالملوک
۴۳۱ - ۴۴۶ - ۵۸۸	حاج سید جوادی، علی اصغر
۲۸	حجازی، حسین
۲۰۷	حجازی، محمد
۴۴۶	حجتی کرمانی، محمد جواد
۳۱۳	حجره، رضا
۴۳ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۴	حسابی، احمد
۵۶۶	حسامی، کریم
۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۲ - ۱۳۲ - ۱۴۸ - ۱۵۰	حسن آقایی کشکولی، عطا
۱۵۱ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۲۱۴ - ۳۱۳	حسن زاده
۱۳۱ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳	حسنی، محمد
۳۱۳	حسینی، کاظم
۳۲۸	حسین بن علی
۴۷۹	حسینی، شیخ عزالدین
۴۰۹ - ۵۰۶ - ۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۶ - ۵۶۷	حکمت، بیژن
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۷ - ۱۵۸	
۱۷۰ - ۲۱۲ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۳۱۲ - ۴۶۷	
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵	حکمت جو
۶۲	حکیمی، ابراهیم (حکیم الملك)
۳۱۳ - ۳۱۹	حمزه ای، روح الله
۵۶۱	حیاتی، ماموستا
۴۴۲ - ۴۵۰ - ۵۱۵	حیاتی، محمد
۴۳ - ۶۴	حیدری

خ

۴۸ خاچاطوریان، آرام

۳۶۲	خاکسار، منصور
۱۲۶	خامه ای، انور
۴۵۳-۳۳۲	خامنه ای، علی
-۱۴۷ -۱۴۴ -۱۲۴ -۹۷ -۹. -۷۲ -۶۴ -۳۶	خانبابا تهرانی، مهدی
-۳.۴ -۲۲۲ -۲.۶ -۱۶. -۱۵۸ -۱۵۱ -۱۵.	
۵۹۵ -۳۸۸ -۳۸۷ -۳۸۶ -۳۸۲ -۳۵۹ -۳۳۲	
۳۱۴ -۳۱۲	خانلری، مولود
۵۲۵ -۲.۹ -۲.۸ -۱۹۱ -۱۴۵ -۱۲۴	خاوری، علی
۴۸	خداپنده
۳۱۲	خدوی، ایرج
۳.۱ -۲۴۴ -۲۴۳ -۲۳۵ -۱۶۱ -۱۱۸	خروشچف، نیکیتا
۲۸۷	خرمدین، بابک
۳.	خسروانی، پرویز
۳۶۸	خسروی، رحمت
۵۲۶	خلیل
۴۶۴	خلیلی، امیر
۴۸. -۳۱۲	خلیلی، کامیار
۴.۳	خلیلی
-۳۳۵ -۳۱۶ -۲۲۷ -۱۹۷ -۱۳۱ -۱۲۸ -۱۱.	خمینی، روح الله
-۴. -۳۹۹ -۳۸۲ -۳۶۵ -۳۴۲ -۳۴۱ -۳۳۸	
-۴۲۷ -۴۲۵ -۴۲۴ -۴۲. -۴۱۹ -۴۱۸ -۴۱۷	
-۴۴۳ -۴۴. -۴۳۸ -۴۳۷ -۴۳۲ -۴۳. -۴۲۹	
-۴۹۷ -۴۹۶ -۴۹۵ -۴۷۵ -۴۷۳ -۴۴۶ -۴۴۴	
-۵۳۳ -۵۳۲ -۵۳۱ -۵۳. -۵۱۸ -۴۹۹ -۴۹۸	
-۵۴۹ -۵۴۸ -۵۴۶ -۵۴۳ -۵۳۷ -۵۳۶ -۵۳۵	
-۵۶۸ -۵۶۶ -۵۶۵ -۵۶۴ -۵۶۲ -۵۵۷ -۵۵۳	
-۶۱۱ -۶۱. -۶.۷ -۵۹۶ -۵۹۵ -۵۸۳ -۵۸.	

۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۲۰ - ۶۲۸ - ۶۳۰

۶۳۲ - ۶۳۸

۴۶۴

خوانساری

۳۱۷

خوانساری، پرویز

۱۳۴

خوجه، انور

۶۰

خویی

۳۱۳

خیامی

د

۴۱

داستان، فرهاد

۳۱۳

دانش، احمد

۱۴۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱

دانش، بهرام

۱۰۲

درگاهی، داود

۴۰۹

دریابندری، نجف

۲۷۳ - ۲۷۹

دن

۱۴۱ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۳۸

دن سیانوپین

۲۱۱

دوگل، شارل

۳۱۳

دهداریان، شفیعی

۳۹۶ - ۵۵۶

دهکردی، نوری

۳۸۹ - ۳۹۰

دهقانی، اشرف

۱۸۹

دهقانی، بهروز

۲۲۹

دیمیتری

ر

۴۶۴

رئیس، رضا قلی

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۳۵۳ - ۳۵۴

راد، بهرام

۴۸	راد، هوشمند
۲۲- ۶۸- ۶۹- ۱۲۳- ۱۲۶- ۱۲۷- ۱۲۸- ۱۲۹-	رادمنش، رضا
۲۹. -۲۸. -۲۳۶- ۲. ۴	
۱۸۷- ۱۸۱	رادمنش، موسی
۳۱۲	راستین
۳۱۳	راستین، بهرام
۳۲۸- ۳۲۴- ۳۱۳	راسخ افشار، علی
۳۶۷- ۳۵۸- ۳۱۳	راسخ افشار، محمود
۶۲- ۶. -۵۹	رامش، نصرت
۹۱- ۸۴	راله
۶۲	رجایی
۱۳۲	رجایی، خسرو
۱۳۲	رجایی، محمد
۱۲۸	رجایی، محمد علی
۵۲۳	رجوی، صالح
۲. -۲۳۳- ۴۳. -۴۳۲- ۴۳۶- ۴۳۷- ۴۳۸-	رجوی، مسعود
۴۳۹- ۴۴. -۴۴۱- ۴۴۲- ۴۴۳- ۴۴۴- ۴۴۵-	
۴۴۶- ۴۴۷- ۴۴۸- ۴۴۹- ۴۵. -۴۵۳- ۴۷۱-	
۵. ۱- ۵. ۶- ۵. ۷- ۵. ۹- ۵۱۵- ۵۲۳- ۵۲۴-	
۵۲۵- ۵۲۷- ۵۲۹- ۵۳. -۵۳۲- ۵۳۶- ۵۳۹-	
۵۴۴- ۵۴۵- ۵۴۶- ۵۴۷- ۵۴۸- ۵۴۹- ۵۵. -	
۵۵۱- ۵۵۲- ۵۵۳- ۵۵۴- ۵۵۵- ۵۵۶- ۵۵۷-	
۵۵۸- ۵۶۷- ۵۶۸- ۵۶۹- ۵۸۹- ۵۹۱- ۵۹۲-	
۵۹۳- ۵۹۴- ۶. ۴- ۶. ۸- ۶. ۹- ۶۱۳- ۶۱۴-	
۶۱۵- ۶۱۶- ۶۱۷- ۶۱۸- ۶۲۷- ۶۳. -۶۳۱-	
۶۳۲- ۶۳۴- ۶۳۸	
۳.	رحیمی، عزیزالله

۳.	رحیمی، علی شاه
۱۳۲	رحیمی لاریجانی
۲۸۷-۹.	رزم آراء، حاجیعلی
۳۱۲	رزم آراء، منوچهر
۹۲-۹۱-۹.	رزم آراء، هرمز
۲۴	رسولی، خان خاتان
۳۱۱	رسولی، حسن
۱۴۵-۲۷-۲۰۹-۲۹۱	رصدی، احمد علی
۳۰۱-۲۹۱-۲۹.	رضا، عنایت الله
۵۹.	رضایی، محسن
۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۲-۱۱۹-۱۰۶	رضوانی، محسن
۱۴۹-۱۴۸-۱۴۴-۱۴۱-۱۴-۱۳۹-۱۳۷	
۱۶-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰	
۱۷۱-۱۷-۱۶۹-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۳-۱۶۲	
۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳-۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۷۵	
۲۶۲-۲۶۱-۲۲۲-۲۲۱-۲۱۹-۲۱۲-۲۰۹	
۳۱۹-۳۱۱-۲۸-۲۶۸-۲۶۶-۲۶۴-۲۶۳	
۹۱	رضوی، ضیاء
۳۳۵	رفیع، محمود
۳۱۳	رقابی، حیدر (هاله)
۳۱۳	روح الامین، هادی
۳۳۵	روحانی، حمید (زیارتی)
۳۰۴-۲۱۸-۲۰۷-۱۴۳-۶۹-۶۸-۶۷-۴۸-۴۲	روزبه، خسرو
۳۰۴-۲۹۰-۲۲	روستا، رضا
۶۱۵-۶۰۵-۵۹۷-۵۹.	روستا، کامبیز
۳.	رهنما
۲۶۵-۱۳۷	رهنما

رینتنببرگ، زیتی ۲۰۶ - ۲۳ - ۲۳۲

ز

۲۵۱	زاخار
۵ - ۳۹	زاخاریان، سیمون
۳۱۸ - ۳۱۷ - ۱۰۹	زاهدی، اردشیر
۴۱	زاهدی، فضل الله
۱۵۸ - ۱۷ - ۱۸۱ - ۱۹ - ۱۹۸ - ۲۱۶	زربخش، مجید
۳۳۵ - ۳۱۳	
۳۱۳	زرشناس، کیومرث
۴۷ - ۴۶	زرنندی، صمد
۶۰	زرنندی، عبدالرحیم
۳۱۳	زرین کفش، کیوان
۶۳ - ۵۹ - ۵۴ - ۵۱ - ۴۲	زمانی، علی اصغر
۳۱	زنجانی، بیوک
۴۴۵	زهرايي، بابک
۶۰ - ۵۶ - ۵۱ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۲ - ۲۴	زیبایی، علی
۱۹۰	زیبرم، محمد
۵۲۷ - ۵۲۵	زیرکباش، حمید

ژ

ژولویوس، تال ۲۵

س

۳۱۸	سادات پور، منصور
۳۳۲	سادات کاشانی، منصور
۴۱۵ - ۴۰۹ - ۴۰۳ - ۳۴۵	سامعی، غلام حسین
۵۵ - ۵۰	ساقی

۵۲۷	سامع، مهدی
۵۰	سالآخانیان، وارطان
۵۶-۵۱-۴۸	سالاری، احمد
۴۵۲-۴۴۶-۴۴۵-۳۱۵	سامی، کاظم
۷۷	سحابی
۳۶۴	ستوده، رضا
۳۱۳-۱۳۰	سروش، عبدالکریم
۳۱۳-۱۳۲	سعادتی، علی
۵۶۲-۵۶۱	سعید
-۱۴۰ -۱۳۹ -۱۳۸ -۱۳۷ -۱۳۶ -۶۹ -۶۸ -۱۹	سفایی، عباس
-۱۸۰ -۱۴۹ -۱۴۷ -۱۴۵ -۱۴۴ -۱۴۲ -۱۴۱	
۳۰۴-۲۹۸-۲۶۵	
۵۹۶-۵۹۵-۵۹۴-۵۹۱-۵۹۰-۵۲۷-۴۲۰	سلامتیان، احمد
۴۵۳-۳۶۲	سلطانپور، سعید
۳۱۲	سلطانی
۳۵۹	سمنار، مهدی
۴۶۷-۳۶۸	سمنار، فرهاد
۲۶۵-۱۳۷	سمعی، ایرج
۳۱۳	سمعی، هوشنگ
۴۴۱-۴۴۰-۴۱۹-۴۰۵-۳۹۵	سنجابی، کریم
۲۵۵-۲۵۴	سو
۲۴	سومخ، موسی
۳۰۴	سون یات سن
۵۸	سهیل، کاظم
۵۹-۵۵-۵۴-۵۱-۴۲	سیاحتگر، حسین
۳۱۹-۳۱۱	سیاسی، ژیلدا
۵۷-۵۶-۴۲	سیامک، عزت الله

۲۵	سیف، محمد
۹۸	سیف پور فاطمی
۵۷۸-۵۶۱	سیف قاضی، حسن
۵۰	سیفی

ش

۳۹۶-۳۹۵-۳۱۱	شاگری، خسرو
۳۹۶-۳۱۲	شاگری، علی
۲۹۸	شاندرمینی، اکبر
۴۳۱	شانه چی، محمد
۱۰۱-۹۸	شایگان، علی
۳۲۸-۳۱۳-۷۸	شبیری، جلال
۳۰۴-۶۱-۵۵-۵۴-۵۲-۵۱	شرمینی، ثروت
۵۳	شرمینی، لولا
۵۶۳-۴۶۵-۴۶۴	شریف امامی، جعفر
۳۱۵	شریعتی، علی
۵۷۹-۱۶۴-۱۵۸	شریف زاده، اسماعیل
۳۱۳	شریفی، ناصر
۱۸۹	شعاعیان، مصطفی
۳۲۷	شفر
۹۲	شقیعیها، احمد
۱۰۴	شقایق
۱۳۶	شکی، منصور
۴۸۱-۶۶-۴۹	شلتوکی، رضا
۱۶۴	شلماشی، مصطفی
۲۶۱-۱۶۳-۱۶۲-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۱	شمس، علی
۶۷	شهبازیان، آشوت

۴۴۸ - ۴۰۹ - ۴۰۳	شهبازی، بهنام
۴۶۲ - ۳۹۶	شیرازی، عباس
۳۹۶ - ۳۱۳	شیرازی، علی
۳۸۷	شیرنبرگ، ساموئل
۳۳۲ - ۳۳۰ - ۳۱۲ - ۳۱۱	شیروانلو، فیروز
۳۱۷ - ۳۱۳ - ۷۹	شیروانی، داریوش

ص

۵۶۷ - ۵۶۱ - ۴۳۱ - ۴۰۹	صادق وزیری، صارم
۲۸۶	صادقی، عباس
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۳۵	صادقی، علی
۱۸۷ - ۱۸۱	صادقی، محمود
۷۸	صادقیان، محمد
۵۶۳	صباغیان
۵۵۲	صدام حسین
۳۱۳	صدری، شجاع
۳۱۳	صدیق، جعفر
۳۱۳	صداقه ای حشمت، عباس
۱۹۵ - ۱۹۰	صفاری آشتیانی
۱۶۹ - ۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۵۱ - ۱۳۱	صفایی، خسرو
۱۲۵ - ۱۲۴	صفوی، حمید
۳۱۱	صفوی، حسن
۱۹۰	صنیعی
۳۱۲	صوراسرافیل
۶۴ - ۴۳	صیادنژاد

ض

۷۸	ضرابی، هما
----	------------

ضرقام

۲۹.

ط

طارق عزیز

۵۴۴ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۵۵

طالبانی، جلال

۱۶۴ - ۱۶۹ - ۱۹۳ - ۲۶۸ - ۵۷۹

طالقانی، احمد

۲۵

طالقانی، محمود

۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۹۵ - ۵۴۴ - ۵۶۳

طاهری، امیر

۳۱۲ - ۳۳۰ - ۳۵۹

طبری، احسان

۶۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۲۱۶ - ۲۱۸

طفرایی، هوشنگ

۱۴۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۹۱

طلاگر، مهدی

۳۱۲

طوافیان، شکوه

۲۱۶

طهماسبی، ناصر

۱۹۶ - ۴۱۳

ظ

ظفری، پرویز

۳۱۳

ع

عاصمی، ایرن

۹۸

عاصمی، محمد

۶۳ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷

عاصمی، محمود

۱۰۳

عالم زاده

۶۴

عباسی، روح الله

۴۳ - ۴۴ - ۴۵

عزیزی، علی اصغر

۳۱۷

۳۱۲	عسگری
۳۲۳	عسگری
۶۸-۶۷	عسگری، عظیم
۳۱۵	عسگری، مهدی
۳۳۳	عسگر اولادی
۶.۵-۴۴۲	عضدانلو، محمود
-۶۳۲ -۶۳۱ -۶۲۷ -۶۱۸ -۶۱۵ -۶۱۴ -۵۲۹	عضدانلو، مریم
۶۳۳	
۳۱۳-۱۳۲	عطری، محمد
۴۵۵-۴۵۴	عطایی، تورج
۱۱۷	علوی، بزرگ
۹۳	علوی کیا، حسین
۳۷	علی استالین
۳۵۸	علی زاده، همایون
۶۶	عمویی، محمد علی
۴۶۸-۳۳۰-۳۱۹-۳۱۲-۳۱۱-۲۴	عنایت، حمید
۳۳۱	عنایت، سعید
۳۱۳	عنایتی، سعید

غ

۶۶	غفاری، فرخ
۴۰۰	غفاری، هادی
۲۸۶-۲۰۷	غلام یحیی

ف

۱۰۲	فارسی مدان
۴۵۳	فاضل، محسن

۴۷۹	فاطمه زهرا
۱-۹۸	فاطمی، حسین
۳۶۴-۳۳۱-۳۳۰-۳۱۲	فاطمی، محمد علی (شاهین)
۱-۲	فتحیه
۷۷	فتوحی
۳۳۱-۳۱۲-۱۴۹	فرازی، همایون
۴۸۰-۴۷۹-۳۱-۲۸	فرتاش پور، بهرام
۴۶۶-۷۰	فرجاده، فرهاد
۳۱۳-۷۸	فرجاده، محسن
۳۱۳-۹۰-۸۹-۷۷	فرخزاد، امیر
۷۷	فرخزاد، فروغ
۱۹۲	فرسیو
۴۲	فرقانی آبکناری، عباس
-۱۳۷ -۱۳۶ -۱۱۷ -۷۲ -۷۱ -۲۲ -۲۱ -۱۹	فروتن، غلام حسین
-۱۴۹ -۱۴۷ -۱۴۵ -۱۴۴ -۱۴۱ -۱۳۹ -۱۳۸	
-۳۰۴ -۲۹۸ -۲۶۵ -۲۶۴ -۲۰۹ -۱۸۰ -۱۷۶	
۳۹۰-۳۵۵	
۲۵۴-۲۵۳-۲۵۲-۲۵۱	فرومکین، ژیزل
۵۶۳-۴۴۵-۳۹۷-۳۸۵	فروهر، داریوش
۱۸۷-۱۸۰	فرید مجتهدی
۳۱۳	فریور، محمد
۴۸	فصیحی، عباس
۴۸۰	فضل الهی، نعمت
۶۰	فوجیک، ژولیوس
-۲۱۹ -۱۸۱ -۱۷۱ -۱۷۰ -۱۴۹ -۱۰۶ -۹۳	فولادی، فیروز
۳۴۷-۳۳۹-۳۳۱-۳۱۳-۲۷۲	
۲۹۱-۲۱۲-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷	فهمی، هوشنگ

۵۶

فياضی، اسماعیل

۳۹

فیروز، مریم

ق

۱۴۵

قائم پناه

-۵۴۵ -۵۲۴ -۵۰۶ -۴۵۴ -۴۳۹ -۴۲۸ -۳۵۸

قاسمعلو، عبدالرحمان

-۵۶۳ -۵۶۲ -۵۶۱ -۵۵۸ -۵۵۷ -۵۵۶ -۵۴۶

-۵۷۷ -۵۷۵ -۵۷۲ -۵۶۹ -۵۶۷ -۵۶۵ -۵۶۴

۶۱۱ -۶۰۳ -۵۸۴ -۵۸۳ -۵۸۲ -۵۸۱

-۱۳۷ -۱۳۶ -۱۱۷ -۶۹ -۶۸ -۴۸ -۲۰ -۱۹

قاسمی، احمد

-۱۴۴ -۱۴۳ -۱۴۲ -۱۴۱ -۱۴۰ -۱۳۹ -۱۳۸

-۱۸۰ -۱۷۶ -۱۶۱ -۱۴۹ -۱۴۷ -۱۴۶ -۱۴۵

-۳۰۴ -۲۹۸ -۲۸۴ -۲۶۵ -۲۶۴ -۲۰۹ -۱۸۲

۳۵۸ -۳۳۵

۵۶۲ -۵۶۱

قاضی، امیر

۳۱۲ -۱۵۲ -۱۴۹ -۱۴۸ -۱۳۱

قاضی، حسن

۵۶۱

قاضی، علی

۵۷۸ -۵۶۱

قاضی، محمد

۲۴

قالی باغان، اسماعیل

۳۰

قدوه، اکبر

۳۳۱ -۳۱۳ -۱۸۷ -۱۸۱

قدیمی، بیژن

۳۸

قریشی، امان الله

۱۱۰ -۱۰۷

قشقایی، بهمن

۱۰۹ -۱۰۵ -۱۰۳

قشقایی، خدیجه بی بی

-۱۰۱ -۱۰۰ -۹۹ -۹۸ -۹۷ -۹۳ -۶۷ -۶۶ -۳۱

قشقایی، خسرو

-۱۰۸ -۱۰۷ -۱۰۶ -۱۰۵ -۱۰۴ -۱۰۳ -۱۰۲

۱۱۴ -۱۱۳ -۱۱۲ -۱۱۱ -۱۱۰ -۱۰۹

۱۱۲	قشقایى، عبدالله
۱.۴	قشقایى، صولت الدوله
۱.۴ - ۱.۱	قشقایى، محمد حسين
۱.۴	قشقایى، ملك منصور
۱۱۱ - ۱.۴	قشقایى، ملوكى
۱۱۲ - ۱.۵ - ۱.۴ - ۱.۳ - ۹۸ - ۶۷	قشقایى، محمد ناصر
۳۹۶	قصيم، كريم
۱۱۱ - ۳۱۲ - ۳۳۱ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۵۹ - ۴.۹	قطب زاده، صادق
۵۶۲	
۳. - ۲۹	قنات آبادى، شمس
۲۴	قوام، احمد
۹۱	قهرمانى، هوشنگ

ك

۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۶۳	كائيدى چهار محالى، على
۱۷. - ۱۸. - ۲۲۱	
۱۸۱	كائيدى چهار محالى، مصطفى
۳۷.	كارتز، جيمى
۵۸۸ - ۳۱۱	كاتوزيان، محمد على همايون
۳۹. - ۳۸۵ - ۳۸۴	كارلوس، ولاديمير ايليچ
۳۲۶	كاسترو، فيدل
۳. - ۲۹	كاشانى، ابوالقاسم
۳۲۸	كاظمى، محمود
۱۴۵ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱.۳ - ۱.۰ - ۵۶ - ۲۲	كامبخش، عبدالصمد
۵.۱ - ۳۳۶ - ۲۹۸ - ۲۹.	
۳۱۴	كاويانى، زهره
۶۲	كتميرى، عزيز

۳۸۲-۳۸۱-۳۷۹-۳۷۸	کراوزه، پترا
-۲.۳ -۱۵۳ -۱۳۵ -۱۳۴ -۱۳۲ -۶۸ -۲۳ -۲۲	کشاورز، فریدون
۲۹۸	
۴۱۶	کشتگر، علی
-۱۵۱ -۱۵۰ -۱۴۸ -۱۱۲ -۱۰۷ -۱۰۶ -۱۰۲	کشکولی، ایرج
۱۶۵ -۱۶۲	
۴۱۶ -۳۶۴ -۳۵۸	کلانتری، منوچهر
۳۸	کلالی، حسین
۳۸۸ -۳۸۷ -۳۸۶ -۳۸۵ -۳۸۴	کلاین، یواخیم
۳۹۰ -۳۱۳	کلیبی، جابر
۶۰۷	کندی، ادوارد
۴۵۳ -۴۵۲	کنی، محمد رضا
۵۰	کوپک شوشتری، محمود
۲۵۶	کوموژو
-۵۷ -۵۶ -۵۵ -۵۲ -۴۸ -۴۶ -۳۹ -۲۲ -۲۰	کیانوری، نورالدین
-۱۲۳ -۱۲۱ -۱۲۰ -۱۱۹ -۱۱۸ -۱۱۰ -۷۰ -۶۸	
-۱۴۵ -۱۳۶ -۱۳۵ -۱۳۰ -۱۲۹ -۱۲۷ -۱۲۶	
۴۸۲ -۴۴۶ -۳۳۶ -۳۲۲ -۱۴۶	
۳۶۹	کیسینجر، هنری
۵۷	کیوان، مرتضی

گی

۳۱۳	گرامی منش، عباسعلی
۶۲ -۶۱ -۴۳	گرمان، عباس
۲۸	گریدی، هنری
۳۱۱	گنجی، منوچهر
۶۰۶	گنشر، هانس دیتريش

۹۸-۹۹-۱۰۱-۳۱۳

گودرزی، محمود

۲۵

گورکی، ماکسیم

۳۴۷

گیلانی، محمد علی

ل

۳۳۳

لاچوردی، اسدالله

۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰

لازاپلوس

۹۳-۱۰۶-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۳۶-۱۳۷

لاشایی، کورش

۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۰

۱۵۱-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵

۱۷۰-۱۷۵-۱۸۵-۱۸۷-۲۰۵-۲۶۲-۲۶۴

۲۶۶-۳۱۳-۳۲۸-۳۳۱

لافایت، جان

۲۵

لامارتین

۲۹۵

لاهیجی، کریم

۴۳۱-۴۴۶

لقایی

۴۴۴

لنکرانی، مصطفی

۱۱۸

لنین، ولادیمیر ایلیچ

۱۴۱-۱۶۱-۱۶۸-۱۷۹-۴۲۵

لودویک

۸۲

لومومبا، پاتریس

۳۲۶

لی

۲۱۴-۲۷۰

لیچاوری، یوهان

۲۵۱

لیقوانی

۵۱-۵۶

لی لی سان

۲۴۱

لین پیا ئو

۲۳۵-۲۳۹-۳۶۱

لیوشائو چی

۲۱۴-۲۳۵-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۷-۲۶۰-۲۷۲

۲. -۱۴۲ -۱۴۳ -۱۴۴ -۱۴۵ -۱۴۷ -۱۵۹

۱۶. -۱۶۴ -۱۶۷ -۱۶۸ -۱۷. -۱۷۳ -۲.۶

۲۱. -۲۱۳ -۲۱۴ -۲۱۷ -۲۱۸ -۲۲. -۲۲۱

۲۲۲ -۲۲۳ -۲۲۴ -۲۲۵ -۲۲۷ -۲۲۸ -۲۳.

۲۳۵ -۲۳۶ -۲۳۷ -۲۳۸ -۲۳۹ -۲۴. -۲۴۱

۲۴۲ -۲۴۳ -۲۴۴ -۲۵۰ -۲۵۱ -۲۵۷ -۲۵۸

۲۵۹ -۲۶. -۲۶۱ -۲۶۲ -۲۶۳ -۲۶۶ -۲۷۲

۲۹۶ -۲۹۹ -۳۲۱ -۴.۹ -۴۱۹ -۴۲.

۷۶ -۱۱۸

مافی، کیومرث

۱۴۱ -۱۷۲ -۱۷۹ -۱۹۶ -۳۴۴

مارکس، کارل

۳.۱ -۳.۳ -۳۱۳ -۵۲۷

ماسالی، حسن

۳۷۶

مالک

۳۷۸ -۳۷۹

ماینهوف، اولریکه

۳۸۷

مایهوفر

۳۹ -۴۳ -۶۷ -۱.۵ -۲.۷

مبشری، محمد

۴۷ -۴۸ -۵۵ -۶۴ -۶۷ -۶۸ -۷. -۷۱ -۷۲

متقی، علی

۱.۵ -۲.۷

۳۳۷ -۴.۳

متین دفتری

۴.۹

متین دفتری، مریم

۲۳۷ -۴.۶ -۴.۹ -۴۱. -۴۲. -۴۲۹ -۴۳۳

متین دفتری، هدایت الله

۴۳۴ -۴۳۶ -۴۴۷ -۴۴۸ -۴۴۹ -۴۵۲ -۵.۸

۵.۹ -۵۱. -۵۱۱ -۵۱۵ -۵۱۶ -۵۱۷ -۵۱۸

۵۱۹ -۵۲۷ -۵۹. -۵۹۵ -۶.۵ -۶۱۵

۳۱۳

محامدی، منوچهر

۵۲۶

محیط، مرتضی

۶۱۹	مدنی، احمد
۱۳۱	مدنی، حمید
۱۰۸	مرتضوی
۲۹۰	مرتضوی، صفا
۳۱۳	مرتضوی، اکبر
۳۲۸	مرتضوی، امیر
۴۹۴	مرزبان، رضا
۳۱۲	مستوفی
۴۲-۴۳-۴۴-۴۷-۴۹-۵۱	مسکوب، شاهرخ
۴۹۸	مسعودی
۶۴	مسعودی، عباس
۷۷-۳۱۳	مشک، ریز، پرویز
۲۵	مشگین موی، محسن
۳۲۸	مشیدی، ضیاء
۳۶۴	مصاحب نیا
۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۳-۳۴-۳۸-۵۲	مصدق، محمد
۶-۷۸-۱۰۵-۱۸۲	
۷۶-۷۵	معتضدی
۴۴۵-۵۲۷-۵۲۸	معزی، بهزاد
۵۶	معیری، فرشته
۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۹	مفیدی، مجتبی
۱۳۹-۱۴۱-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵-۱۷۲	مقدم، محمود
۱۰۱	مقدم، ناصر
۳۴	مکّی، حسین
۳۱۳	مکی نژاد، نوید
۱۶۴	ملا آواره
۲۸-۳۱۲	ملك، حسین

۱۷۱ - ۲۹ - ۱۹	ملکی، خلیل
۳۱	ممتاز، عزت الله
۲۴۷ - ۳۳۸ - ۳۳۳	منتظری، حسینعلی
۳۹۰	منتقمی، فریدون
۳۱۶	منشی زاده، داود
۳۱۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹	منصوری
۲۸۳	منوچهری، منوچهر (آریانا)
۱۳۹	موری، ژیلبر
۴۲۹	موسوی، مرتضی
۴۵۴ - ۱۳۰	موسوی اردبیلی، عبدالکریم
۳۶	مولوی
۴۸	مؤمنی، باقر
۵۶۱	مهتدی، عبدالله
۵۶۱	مهتدی، محمد
۳۱۴	مهدوی، شیرین
۳۲۸	مهرپویان، چنگیز
۲۸۰ - ۲۷۹	مه یی
۳۲	میراشرفی، احمد
۲۴	میررمضانی، فخرالدین
۴۹۸ - ۴۵۲	میرزازاده، نعمت
۶۹ - ۶۷ - ۴۸ - ۴۷	میزانی، فرج الله (جوانشیر)
۲۸۷ - ۲۸۵	میلانی، محمد علی

ن

۱۹۴ - ۱۸۹	نابدل، علی رضا
۲۸۷	ناپلئون بناپارت
۴۰۳ - ۳۱۴ - ۳۱۲	ناطق، هما

۴۵-۴۴	ناظر
۲۵	ناحور، رحیم
۳۱۵-۳۱۲	نخشب، محمد
۶۷	ندیم، کاظم
-۲۲. -۲۱۹ -۲۱۲ -۱۵۸ -۱۴۹ -۹۳ -۸۳ -۸۲	نراقی، خسرو
-۲۷. -۲۶۹ -۲۶. -۲۵۱ -۲۴۸ -۲۳۳ -۲۲۸	
۴۸۷-۲۹۴	
۱۸۲-۱۸۱	نریمان، محمود
۶۱۹	نزیه، حسن
۶۴-۵۷	نصر
۳۶۹-۲۹. -۳.	نصیری، نعمت الله
۵۳	نظری
۲۹۸	نظری، حسن (د. ن. غازیانی)
۳۱۲	نظری، حسین
۳۶۴	نعمانی، فرهاد
۱۳.	نگهدار، فرخ
-۲۳۱ -۲۱۴ -۲۱۲ -۲.۹ -۲.۸ -۱۵۱ -۶۹ -۲۹	نوایی، عابدین
-۲۴۸ -۲۴۶ -۲۴۱ -۲۳۹ -۲۳۵ -۲۳۴ -۲۳۳	
-۲۸۴ -۲۸۳ -۲۸. -۲۷۹ -۲۷۶ -۲۶۴ -۲۶.	
-۲۹۱ -۲۹. -۲۸۹ -۲۸۸ -۲۸۷ -۲۸۶ -۲۸۵	
-۲۹۹ -۲۹۷ -۲۹۶ -۲۹۵ -۲۹۴ -۲۹۳ -۲۹۲	
۳.۴ -۳.۳ -۳.۲ -۳.۱ -۳.۰	
-۲۹۴ -۲۹۲ -۲۸۶ -۲۸. -۲۳۴ -۲۳۳ -۲.۸	نوایی، ملیح الزمان
۳.۱ -۲۹۹ -۲۹۷ -۲۹۵	
۲۵	نوبریان
۳۵	نوروزی، داود
۲۱۶-۱۸۷-۱۸. -۱۵۸	نهادندی، سیروس

۱۸۱ - ۱۹ - ۳۱۳ - ۳۵۸ - ۳۹۶ - ۴۰۷ - ۴۱۶	نیرومندی، بهمن
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰	
۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۸	
۵۵۶ - ۵۶۹ - ۵۸۳ - ۵۹۵ - ۶۰۵ - ۶۱۵ - ۶۱۶	
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۵۴ - ۲۰۹ - ۳۱۱	نیکخواه، پرویز
۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۲ - ۳۴۰ - ۳۴۶	
۳۶۶	نیونز، استن

و

۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵	واعظ زاده، پرویز
۱۶۶ - ۲۱۶	
۷۹	واگنر
۵۷	والی زاده
۲۲	ونر، هربرت
۳۵۹	وزیری، هوشنگ
۳۱۵	وقایی زاده، پروین
۵۷	وکیلی
۳۷۵	ولینگر
۳۶۶	ویلسون، ویلیامز

ه

۲۵۱	هاردگر، هانس
۴۵۲ - ۴۵۳ - ۵۱۸	هاشمی رفسنجانی، علی اکبر
۱۵۲ - ۲۱۶ - ۲۱۸	هاشمی قوچانی، هاشم
۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲	هاینریش، بریگیته
۳۳۲	هاینه من، گوستاو

۶۵	هدایتی، محمد علی
۵۳-۲۷	هریمن، ارول
-۴.۴ -۴.۳ -۳۹۷ -۳۹۶ -۳۱۹ -۳۱۲ -۱۸۹	هزارخانی، منوچهر
-۴۳۱ -۴۲۹ -۴۲۷ -۴۱۸ -۴۱۵ -۴.۶ -۴.۵	
-۴۴۹ -۴۴۶ -۴۴۲ -۴۳۶ -۴۳۵ -۴۳۴ -۴۲۳	
-۵۹۱ -۵۴۸ -۵۲۷ -۵۲۵ -۵۲۳ -۴۶۸ -۴۵.	
۶۴۱ -۶.۵ -۵۹۵	

۳۱۳	هژبری، فریدون
۳۴۴	هگل، ویلهلم ولفگانگ
۲۹۱ -۲.۹ -۲.۸	هلثایی
۹۱ -۸۳ -۸۲ -۸۱	هلمن، هانس
۳۵۴ -۳۵۳	هلمز، ریچارد
۳۸۸ -۳۸۶ -۳۸۴	هورنیش، اینگه
۶۶	هویدا، امیرعباس
۶۶	هویدا، فریدون
۸۳	هیتلر، آدولف

ی

۳۱۶	یائو
۶۱۷	یعقوبی، پرویز
۹۱ -۷۸	یمنی، علی
۲۴۱ -۲۱۴	یوگون
۳۱۲	یونان، لازار بیت
۴.۹ -۱۱. -۱.۹	یزدی، ابراهیم
۶۲ -۶۱ -۵۶ -۵۱	یزدی، مرتضی